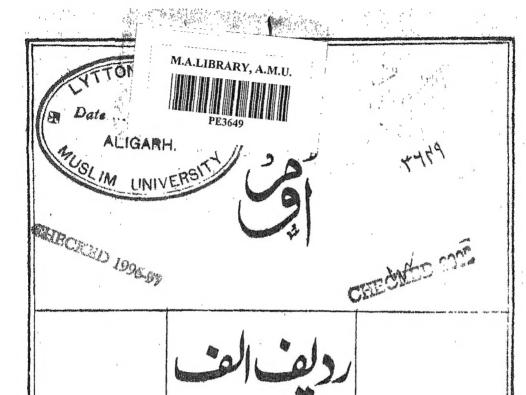


برانقتش كشيده وبوكاراب كذاشت وجود فاك به دوران انقسلاب كذاشت نشان با برسیادهٔ سراب گذاشت چىنىت دىرىت بتى برزىس معاساً گذاشت چه راه بیش نظر شیم نمیم خواب گزاشت بيست بيكيس برصابواب كذاشت ميان وتهم ومحمال لربيج وتاب كذاشت زماد مركب لاوقات مستطاب گذاشت صواب دیدو فاعمر درعسنداب گذاشت. حِاس باخته برطا ب، ال كتاب گذاشت برتزك أب وبهواجا سرول حباب كذاشت زخبروسنت طلب برول اضطاب كذاشت باقصد مبرحیال بامے دردکاب گذاشت جبال بدائل جبات نقاب گانشت فتاده از نظرش ناخن ازعتاب گذاشت شعاعتنس صحرمضانه وراس گذاشت

برول زيردة برامد فروج إب كراشت صافت مروسامان مفود مستنت بود زشاه لاہ توقع کے کہ بازائد بنداکت که نرا فت دنیام طشت کے حيات مازنش طولث اطازحات شمارهمريدوكمواب شوال دمد رای آسن علی ده که یاک بازال را طلوع صبح نه ببندسياه بختي سشام محالِ بہتی ما در زوال بہستی ماسستٰ هِها نیال زحهال دا د زندگی نه برند وك كرناب تحلي الراشت كوليش دا و جول برف ريمانتب تهييعشق است قياست وازل أغاز وانتهائ أمتب زعجبز ازمېمه او کې تراست طاعت دوست حبال فرلفتهٔ ماه وژلف سننگون است



ا فتاب رد زمجست مطلع د بوان ما گرد نن رنگ دو عالم خون نا فرمان ما جون جرس محل بدونش سخ دی فنان ما ظاهر و باطن نذتی سم حان د هم ایان ما سودن دل حاصل است هٔ افسان ما میتراود خون دل از دیده گریا ن ما گرد برخیر د اگر از جنسش دا مان ما حان برخیر نفس باست در زندان ما حان برخیر نفس باست در زندان ما

نامدًا عال سم الله والرحان ما منادى وغم برنتا بدار زوست حبان ما درطلسم حبان نشكستن دروما درمان ما آن قدرة نبيدام در درسس ديدار دهد بهرقتل حبان من تين دو دم دار دففس بهرقتل حبان من تين دو دم دار دففس بوت حباب از تنگ ظرفي عمضائع كرده ايم الوده كردد از مكافا من عمل الوده كردد از مكافا من عمل دل كرفتار خبال ددسمن مجبورعل

"ناعق باشدطهد در نبض بجرت حان ما شی بزم عارفان آه دل سو زان ما جوش یک بیماند ول شادی وحرمان ما "نانفس دامن زند براتشش بنهان ما منظر صد حبلوهٔ آئیس ننه عربان ما چوان چراغ زیروامن برسسر دا مان ما باسرو برگ جهان میسب و داین بیان ما عشد آب روان تحریب موجی فرن دل دی بهاد حلوه اش رون جراغ مانداشت برسر شاخ و شیح گلدست بند دخار و گل خوشتن گم کرده ام چن راه در مخراست شوق نقش تقویر نو بنهان در غبار خاطرم نور جان در ظلمت آباد متومندم بهاند برسر راه عدم نقش فدم بگذامشتنیم

آئینه بشکست و تخریر نشکن اے شور مالد حبورہ خن ازل در دبیرهٔ قربان ما

شعله به برداز آورد بال دیر بر داشر را برطاب نازک سرکندنشان سرا اف نر را رشکه و بیان در را رشکه و بیان را را رشکه و بیان را بار آمشناخود آشا بیگا شخود برگان را آنادی د آوارگی قید نفس د بوان را اخوشه باک فتعله با برکروداند و از را تعمیر کردنداز سکه فتعله با برکروداند و از را تعمیر کردنداز سکه فتعله با برکروداند و از را برزین میخان را برزوره رقصد باصیا در باد آن شام را مزگان بم آغوش نظر لون پرشان شام را مزگان بم آغوش نظر لون پرشان شام را مزگان بم آغوش نظر لون برشان شام را مزگان بم آغوش نظر لون برشان شام را این می شیشه با در تا بدان کاشان در ا

الصوير دارم درنطسر يا جاده چانا شرا از يک گرسيان سربرار در شخار دير دانه با عشقم بجان يادے بدل سردر بوا شابرنظ من درحريم بمعبد ونو درحسد بم ديده موجع بگرداب خفي با مركز سرست تكي موجع بگرداب خفي با مركز سرست تكي از رنگ و بوگل مے نشراز فون لي ساغرزه در دندگی بين منت ديده رفت فيد ليد در دندگی بين منت بديدار فنت فيد ليد عقده كشائ مغفرت جنم حقيقت آفنا عقده كشائ مغفرت جنم حقيقت آفنا حقده كشائ مغفرت جنم حقيقت آفنا اك ساتى شيرين ادا كبشا در ميخات را

باغ زحتم آنكبين مينازهان درآستين

ازشور دل واکردهٔ هم سرنصجرا دادهٔ عدر حقیقت نقش با دیران کرد، درانده

بجائے کعبدو شخانہ دا رم شم بنیا را

که درآغوش ول پرورده ام *داغ تثنا را* محنم تغییراز خطِ جبین نقش کفٹ یا را

بعزايت يالتم شل شرر دردامن ما الا

بردود مجمرول رفته بوسط عنبرسا را

خاياتش تصويرم ندارد ارزبان بإرا

را تش دیر با در وجداً رد موج دربا را که از در تی نظر در شیشه بنیم رنگیهها را

که آزده ی نظر در شبت بهم رکسی مهم را که عکس از بهرخودر آئیست دوامیکند جا را

رسیماب نظر دادی جلاآ نمید ما را دابین السطور برنشس پیشید ایا را

يذمن باشم مدتو بأشى كدبا شدابن تاشارا

نقاب ان چهره معنی براندازندانشا را چوبوئے گل برانگیزی خیال رہے زیبا را

چوبوسے من براسیری حیابی رسے دیا ہوا که درخطِ نقاط ازخون براتم دارصحرا را چه شاخ زغفران برروشکشی رنگ دلها را الكام شع فالنس خيال اغراض دنيارا جراغ خانهٔ ما علوهٔ ريزيدر وحديث شد

بخاك خواب فقلت رفته اجزائي فكسط زفا

جهان شدشگ برمن براسيعش بنيانم

سویدا بهر د مدارش سواد د بده روشن

جون بيدا وبنهان عالم اساب فاموتى نفس خيازة سنى كركرداب سرت نى

المس حباره بي له رواب سرك

عبادت بالادت دوصوري ي بردراب

تاف كاودل ارشن حال جام جهاك سنم

اطلم میتی سفیزاره سیندنسخر میتی اوجود ما منود ما

ثناساني أكرفوا بى دفود بيگا يد شوايدل

خفی از بنیشِ آدم جلی بریسفی عسالم

بجثم المه يائى دفارے فامد ومحب

تظرا ندش كارسنديده جرت

مد گذشت مشتانی بره ساتی سے باقی

سیابی درسپیدی منکشف با به نمیسگردد نظور زیر مراے شنو در داردشن کیت را

رببر بردوجهان دیده بینات

كاربردار مسيت سرسو دانست مرا فرمست مرا

تا مبنز*ل ترسابب ندره* رانست مرا شکه و فتله منسایزم دل مانست مرا

التك آب أنتش وخون خلط دراجزات مرا

بارسگانه وسگاندست ساست در

ساغ ماده لبعث جشم ممث مست مرا دلغ دلسوز جراغ بننب بلداست مرا

ا خون گرفند به که گوید چینسنداست مرا

مون رفعه به د توبیج مت منام

بائ ول أره بسنگ آمدورها سن مرا

جنت ابن سف كه باطل غم فرداست مرا

صبقل المبينه ورديده وسوا ست مرا

بهرجيك تورشد ازهنم بويدا سن مرا

سرخارست كه درداس صحرا سست مرا

بالفت عب اوات دل شاست تركثا زِنظرم طاكسب ومطلور حان دول تا لع احكام سفر إكت نظر ياد و صلے كه جال آستندرويم بود سازا دُسورُ لِعِدْ سورُ بودا دُسازُ بشش ول بدآموز شکایت نشود گرچه شود تنتق لبرمز حبرانى وجب وافئ ميعال مِ سنب "ما بم و تا بم ممر مبستا بم روز کام ناکامی دا کیام سرانخانی مرکه بوهمتم خاكب شدم عشق عقيقى ما في س دابرا مجرت وصلت بنكام جر نثود جرت آباد خيال الددل ماسيحسف ازخال تؤدلم أسبست نمن وجال نبش زن درسینی تنکیلِ جنون پروازی

قدروان قدركت لازمير تي را باغ باغ ستدول ارتشيرة حسن وصفات سوق ديبارتان بهانث س رنگ بنبیر د تاشیر حبون میسگردد اشك وخوات عكرم لولويولا لا تست مرا د يدة خبره بثود تبره نه ببندج دومست منشجيت بزئك سفابيتاستامر شم سان سوزوگدا زم شدر اندازه ما الأفي از قسمت من قصد لفيت مرواست مرا رفت از دستوس اے شور عنان مقدور ورون اطنت دو لم واسطربرها سيت مرا دانی جو ور دخوسش را توشه بره در دبش را مرن دارش راناعا قبت البش را ن عاضق ديريندام باسيند يه كبيدام من آنم ومن این نه ام توشیده درویش را ولخسته وسكين گدا سروم زير عمكين نوا المسيخسرونشرس ادا توسفه بده دروس ما در برم اوجهان سندم برصن اونازان شرم مستنفية ازهيوان شدم توشه بده ورويش را عاجر زانكار أمدم الوشه بده وروس را من شرة سلي ال و زر توصاحب في كمر ا توفنی توباست اگر توشه بده درایش را داره عمت دردل نهان بردى كيا ارامهان از دربدركن يا بخان توشه بره درويش را اسك دل براه عاقبت أونشه به دروش ما ازنو فكاه وصبت ارس نبازوم عدرت برعاشق صادق ببين برحسرت داق ببين بريتنورات رازق سبن توشيده دروش كلف بطرت طوق البرى دركلوست والم وروام عليادست ووقي أرزوسة ما

نفس شراره می بندوزنفس گفتگوت ما نشدمىدودازدومشت كل سلاب جوئ ما تقاب ازهبره برداروز ملخي ترشروت ما سابی برسابی میدوداز ششته فوسط ما نفس اررگ مان تاگرہ شدد کیکوئے ما چوگوہر درصدت درشتم پنہان آرزوے ما برنگ شم ازدل سرمرافر از دعدد کے ما برون از درج كردم ناكث بيردربروسك ما تطرف آبداز سرست باغ آردوے ما جراغ زيروامانت ورول آرزوك ما مباكلش بكشن ميكندنشرة بوت ، رشلیخ بنظراے شوں ورول جبترے ما يربر دار دارد تامير تنسن شعد فوست ما بتلقين راز كبشا يرحاب ازخنده موئ ما تنكاف أسافود ووزوز أسي ور توسع ما بجزازبا ووباران مرينشدا زميصبوسته ما عبارات معانی خبر دارد مو بوسے ما تدارخا عبيث أب وموانشود نوست ا

بالرسر حراربام فوشد سے بکوستے ما خیالِ ماوصالِ ماحیاب آرزوک ما خوش آن فاطر کرار نادید بنیها دیده بردو ز د أرائيندسازے سكارور آتش اندازى دور دبیت دسیه در دبیر هفتی فر دِاعا کم ول ارسوز طيش جون الأسك ميكنه خالي الرورع عن مطلب لب كث دم اتك عالل ا تفتأتهم زدست خويش سوز وخائه خودرا هبین برخاک درسایم که دل را دل مبیدانم گلِ النَّكَ وَكُلِّ داعٌ وَكُلِّ زُمْمُ كُلِّ حُودِرِهِ لل رنگ محفل بودسور د خواه سوز عے كدبير كوبر مقصود فون سورد يتم تخردل دربك نظر صد تبرى بارد البث وكشاوح ثم الثرابشود عمرس تفروير نظروارم زمز كالن موزسن دادم چە داندىساتى رىبوش ئىسىدىرىنگى دلېسىل واسرار ميشيقت مرمد وانفت شديبين دانر سيم دادي غم آخش برباد خوا به كرد

خلوے اوفلائے ماخلائے اوفلوئے ما زاگفت وشنوے دل دل کفت سینوے ما تظرف آماز برسمت باغر آردد عا وخود ببلونتي كردن سسرائحام كدوست يه آب طينت صافي كندلقل يضوي ما ريخيم رنگب تصور سخن آراني را قصّه کوتاه جراغ بشیرشهانی را ا جلوه برروز تناث و متسا شانی را ا ننانا نبست موا و موسس الای را چنم درجي كسندردة سياني ا اصرا سکان بودوصف توگویانی را رازاف الشفداس بويداني را تادية غوش كشدعات سشيداني را وْره سان وتعت كنم نا صَبِير**وْرساني را** ناتوانم هيكنم تاسب ولزاكاني را برده ما كل نشود عبلوه مكبت في را درسفررنته نداند ره باز آنی را فاريا داغ رُجِرُ لالرُصحب رائي را بچرسیاباگره بسته شکیهایی را

خالِ اوخيالِ ما خيالِ او عدم سيدا وجودما وجود ما عسسدم سيدا عادت باعث راحت كردل محويما به ذو فن پاک مبنی حتم عاشق مشق سیرات درتصور نگرم وار دیبیستنانی را بتنم ركيتنم مردن من يرده برديده كرفتي بنما شائح جهان نام تو وروزنا فيرطلسه جذبات آبدورفت نفس سكسيله وورودرانه از زمین تا بفلک عباه وکشودست افیل شادی وصل بهان میر که دوامی باست. عشق عثم است كه درخلوش دل سوشام عكس آئينه درونست وسرون مي آبار فال در دیده محیط ست ونظر کشی ادر بوسم كاه ركفت يا بهرلب آليه غيخه ول كمه جو كل حال بريثان مارد

M

گردشدگردجهان با دید بیای را در ترجیم سبین جب ده بالای را عشق نیرنگ بود رنگ شاش کی را ناگر برست فن غرت در باتی را برطیش آب کمن و فون مست کی را کارید عشق به بر زوده دا نائی را کرده قطع نظر ترک سشناساتی را نامی را خفتهٔ خاک بود تارک دیسائی را خفتهٔ خاک بحد د بادن آسائی را خفتهٔ خاک بحد د بادن آسائی را مرک نم البدل اعجاز مسیحاتی را مرک نم البدل اعجاز مسیحاتی را بازی گراشت صداگی برمیسناتی را بازی گرشت صداگی برمیسناتی را بازی گرشت صداگی برمیسناتی را بازی گراشت صداگی برمیسناتی را

بودونابود به دبدانه عشق تو وجود برتوماه که در بحر شایان سسرآب مبورنگ ونظر مهرنگ رست مهرمه به مباوه مهم حاده مبرسد اوگردیدم میطید رنگ بریدن نطیبان در دل میان موحب قتل مان قتل مین ست ومهن موحب قتل در نظر شم تا شاست ومهن موحب قتل در نظر شم تا شاست ومهن موحب قتل در نظر شم تا شاست و در وشن گردید افغیس باز بین داد حیاست جادید نفس باز بین داد حیاست جادید میرگامیت دلم آئینه دیدوست بادید

ناله يُردد زول منب مشيرازست مي دل منتولد برواز د برحوصله النستراني را

اب تی کرخولبیش وشکستی کمر ما ناپید دید برست نظست در نظر ما بهراشک گره بودنه خون در خبگر ما از به جبگری گفت حبکرست د سیرما در میضه بریده ست قضا بال و برر ما در ظلمت جبری ایسر آمد سحسیر ما سب دارسخ شنی در نستی زبر ما عالم مهمهٔ ناریک و جاکت بصر ما ماننگ حجامیم دنا موسی مستی خرف درخورش ندبدیم و ندمستی عنقاصفت بهروصاکش عنقاصفت درانت و بروساکش آن فرانقالست درانت و برویم

صد داغ انهان ورفد واغ دگر ما مجزت برکسی باز نگر دو کر در ما ازملك عدم رسيح سنيسا بدهمبسر ا ہر جا گذر یا نشود ریگذر ورسردوصفت خاكت بوود لالارا ایاد تو بهر حاکه بود را مهسید ایے نام ونشانیم و توتی نام ور ا قربان تداین حان ودلم ماحضر ما

از ہخران برس کہ ہمستی جیہ لغرش زهبون أنكب جنون ونفسم يخنث برق ست تجلی وشگا ب در جانان ما در سرم کعبه و تو در حسسرم ول ے خاک ور بار را نام ونشان کیر ن دل بتو دا دم برسم حان بنگار

اے مثنور حب رازر ہ مقصود نداریم درسیند نفس گم شدہ بات د نظر ما

دربر کشی زنگط نظسه با دخوش را در پوست گفتن است، طلبهگارنویش را برسسرگنا بهگار برد با برخویش را بردل گذاشتم زازل کارخوش ما خورمشیدا نهفت به کل رنگ آئینه ط قصد زمین نشود برسسر زبین 1

ازبیش رفته ام کل گذار خویش را در برگرفته ام کل گذار خولیش را دوزخ سَلَم خسس بیده گهه کارخویش را دیدارخویش ساخت می آزار خویش را انداختم به روئے زمین بار خولیش را بیرون زوضع بایدگذار و بیگانهٔ چن خارخار حبیده بدل نین اغ پا گلبانگ برقت م نه زند تیر آه ما خواب و حشِ به روگیراغ و گفته ام مرفع شکست بال زیرواز و توسس

اے مندور ول جامعرعه رنگین نوشندات فرمان بالشافه آلنطب رفولیش را

اشنا در بحربستی ساختی ازگل مرا دیدهٔ سن بردهٔ در دیده سبه پردهٔ ما کام دل گردیدهاس کام جان ها ساختی مشخول نظاره به حسرت سوختی ساختی مشخول نظاره به حسرت سوختی برده و اورانی جهان شبرانهٔ دل بشمام خانه برده نشار فشردن بخیشد زخم جگر منان فشردن بخیشد زخم جگر منان فشردن بخیشد زخم جگر مردی این مردی میسوزم چوشم مردیاب ربح عضفی بسته با فراک مورج سختی ایام دیدم ورده مول حبم و جان سختی ایام دیدم ورده مول حبم و جان

فن گردی رستی و بگذاست می بسیل مرا من نمیدانم که آن می بسیند از محل مرا انتخاب دو جهانست انتخاب دل مرا گردنم خم گشت برسر بارمنت می برم عشق کیلا ورد کم آداره چون مجنون شدم قلام نوحید در بیانهٔ یک قطب رهٔ قطرهٔ در قلام نوحید نامیب دا کنار نقطهٔ سهوست این یا نکتهٔ اسرارعشق رمجنت رنگ مسجدو تبخاع از یک شت گل در جوانی ترت پرست و در صنعی حق رست منتخب گردید دل از انتخاب در دو تعشق

مَنزَلِ مقصوددورات منسود مقصد در نظر هرنفس ره می منساید تا سسرمنزل مرا

سمبر سید ۱۸۸۳ م

برخنیسندو حام ریز مئے خوشگوار را ورآ مثین خوسیس شیرور و مار را آخر کیا برم ولی امیسید وار را عگین کند صیبت من عگسار را کردی جدا دخدمت خود جان تثار را باری بده مشال دیم جیم نه ار را باکاه کے مثال دیم جیم نه ار را ویدم بخواب سلسله دلفن بار را ساقی مدہ بیاد ہوائے بہسار را
اے دل خیال گیدوے اوباش گوکے
درہر دیار زخمی بیکان باس ت
برداردست راز علاج من الے طبیب
گفتم جہ دیدہ زمن خستہ جان گناہ
عہدوهال بابت بیان گسل فت و
مثل جنار سور من ادا تش دل ست
تبیرش الیکہ مار مقرر کند ہلا کس

رسيد دل داغسداردا	داغ ردگر	ورفكر داف بودم وآبيضب الإضال
وروکس مار را	ٹ ہم آغوش ازغم کھٹ	اے متنوں تا دل س بکدم ہی نیافت تم
	4.19.14	אין
hb	الاجتنا	سوفتی خواب دید که مارا
ركت بدة مارا	الفنس	النبت بوضت بردل باشد
وْن طبيدة مارا	· Soss	سرد دهری زجوش افکسده
سردره مارا	1 20	عبرط مطلب سود زب ربطی
ال المال المال	واغ برو	سوز فاکشر سے سیاہ کند
ن چشیده ارا	الب الثالج	ول فرد لبت با فتكر خندش
الله الله	قصد نا	حرف كونته كمن في المستننا
	دا فق ست ر	عاره اے شور ا مو
, ,	سيدة بارا	ا جان آنت ر
	5,19.1	۱۰۱۸ اگست
. دل وران شدست مارا	معورقاة	ورهبم عان عمكين فهان شرست ارا
برستى ايان شرست مال	الالحق	ا كا فرم نه رندم مع صوفيم شرابد
ع باران دربان شرست ارا	الماس	ر د بده رومنودی برما نظر فکردی
أ درو بحران شدست مارا	اسومان روح	ایک فرم نه رندم سے صوفیم شرزابد رقد دیده رومنودی برما نظر کردی رب جمنت است این از فیض شنائے کے بارخوش ساشد آسایش دوگیتی
ب تى زىدان شد ست بال	قدر في أ	ليما خيش ښاشد آسايش دوگتي

راعتارقاصدك اختيار دل در وادی جدانی مجنون خبر ندارد م سیاه کیلے جو یا ان شریب مارا وردنش كتى از نا فداجهال وسيايتم يرغم طوفان شدست مالا برراه وفق سشناسي فرقت وخطر شاشد ا**ر نشور** منتق برکس رسان *شدرت* عاضرعواب تزنتني ونداك شكن فا صد من ما مام كاحسب عن عن محا نذرسح ثلافئ تباريكي نشب بست رْ فنده بوے یا دہ گارنگ میسرد سام جول ١٩٢٧ أكر در سلكب تحرير آورم قرباني ول ما ز زخم خنجر نازش بخدن رفضند بسمل با يه فرض عالما شرفه ميش را نعوات عادل بخن بكن إن مرخروكت تندقال با كر ليلا والشف حثم نظرجاكم خراش ارخارغم كليت بندواغ مجنون شا صدف الأوري يهود نديرون ما زبان وطيع موزون والمن سنجيده برآبيه چه می دانه ندایل دل زما بنیا بخی دل با که سازد کارخخر در مبان دیوارها کل با که داندعشق آسانست در شیم میزل با بناشد سینطرسالک زراه ورسم میزل با نباشی ناسیح آگاه از آداب میخفل با که صفداری شرف دارد میان خیل تو تل با زتا ب چین میشانی گره افتاد در دل با

شب ماه ست وجام مل مُجنون در مرفظ بردر جرارسیند داری دست بنگام بم آغوشی سبین بر داز برواند بوصل شع میسوز د مشو فا فل زیاری گرسجوم آرزو دارے حضورے گرمیخواہی مریم رنگ ساتی شو جوعاشق سرکھٹ دار دج باک زینے وفق اد حاب اے منتقور ازموج سوا برویش می الد

گویاکه نداریم زبان در د بهن ما الودهٔ خون ست دعصبان کفن ما دل میکشد از جذب شوق وطن ما از کثرت داغ ست بهب ارحمن ما بنرگی هے دنده کسند انجن ما بردوختن دیده وخون سوختن ما مقبول نگاه توست دازهان شدن ما مقبول نگاه توست دازهان شدن ما برده زصحرات عنسدال ختن ما بددائقه سنند لطفت شرای ختن ما بددائقه سنند لطفت شرای ما موقوت براصلاح بو دو مز دن ما موقوت براصلاح بو دو مز دن ما

انازک بود از غجب دشوخی سخن ا ار سیر حمن است اسلامی دل بیش بها دیم از میر حمن است سب مدر نگر دو ایم دسوا دارئے سنب در برارد ار مرکم قبل حیاس نه لیب ندد از منرم مرکم قبل حیاس نه لیب ندد سرغینی فبا میکند از جوش بهاری برغینی فبا میکند از جوش بهاری از منرم میگریشم سب باز نه نیب ند درساغی می اشک بیاد نو فرور بحت درساغی می اشک بیاد نو فرور بحت درساغی می اشک بیاد نو فرور بحت

نون ربزت عثاق نصيب تو مباوا شرمندة الحب اركل فن دون الم الرب المرادح تن الم الرب المراد المراث والمراد المراد المراد المراد المراد المراد المراد المراد المراث والمراد المراد ال
مناج سِب سنت غم دل خكن ما هناج سِب سنت غم دل خكن ما هناج سِب ست اينجا هناخ عِم گرفی خون كيف شراب ست اينجا دل خوكرده ناز نوكب ب ست اينجا دسرت عباده خور شيد شب غم نخور م
النج غم گرمی خون کیف شراب ستاینجا دل خوکردهٔ ناز توکب ب ست اینجا مسرت عبوهٔ خورشیر شب غم نخورم چنم نسبتن زجهان عالم خاب سنت اینجا
النج غم گرمی خون کیف شراب ستاینجا دل خوکردهٔ ناز توکب ب ست اینجا مسرت عبوهٔ خورشیر شب غم نخورم چنم نسبتن زجهان عالم خاب سنت اینجا
ا تکیه برغرزدن کارش آسانی نیست هرکه آمد به جهان یا بر کاب ست اینجا غیر از حبنش لب درس تبتم گیسدد شوخی خن تو در زیرنقاب ست اینجا
ایادِ مز گان سینیش دندبردل ریش ا فانداز رخت دیدار خراب سن این
طرنه تقریمه بنبان رنگ دگرگون دارد خنده برنشکوه زدن طرنه جواب سنت اینجا شهر مین در در نور در
ا شهر مم مشعله زبان شدير بروائد سوخت ا دعو ملى رشكب عدو نقش برآب سن اينجا اسور سودات سر زاهت وماغم سوزد
راز دل بیش تومیت کو برومینرسد نشوند
آتش ارآب خدن روز صاب ست ایجا
\$ 19. PM
تانگاه رَكم إو گرد د د و چار آسب ندل ارخط مبزسش كند جو برن لأبسندل
الما اتن فرن عضب ناك تنس آب شدن مرسده بندن ودرصاب ودر قيامت بروميا
اول تام عالم آب نوابد مشدوبداران آنش بروز حشر

ایزگردد آلشش از فظ غیار آئیسند را میفرد شدس بادلفش حیکار آئیسند را بازدار دو بده عسد درانتها رائیسند را میکند روئین تی اسفند بار آئیسند را سرسه سودا می دید دوشش خار آئیسند را ریخت از عکس رخش رنگ به بها آئیسند را دیخت از عکس رخش رنگ به بها آئیسند را چنم مخورش برآ دد میگ را آئیسند را خیم مخورش برآ دد میگ را آئیسند را خیام محمورش برآ دد میگ را آئیسند را مام مح برگف نهاد آخید وا را آئیسند را شوق دیدار آورد روبرنگار آئیسندرا نیست در بازار رسوائے متاعی فیرازین پرتو خورسشید راضح کر سان میدرد خان دل سیاب شدانه بادخین عاوش ناکدامین شیوهٔ ناز بتان از باد رفت گرمتی نیرنفس چون باک می سادد فیاد وشت انگیزد نسگاه ب برست از بخودی خنده کل ناز برور از لنسیم زندگی خنده کل ناز برور از لنسیم زندگی تاسب دیدارش ندارد چون نگدافزش کشد دیدهٔ ابل حیا گریرده دا عصمت ست از خط ابردکند ادر اکسیاحال خبروشر

منفول در بزم خوشان برشب بداد الم نقش تقویر م کت دلوح مزاراً تبیشرا

٥١ جون سينوارع

مرنوست ازجوسرشمشیری بایدمرا بت رستم درنظرتشوید می بایدمرا خط نشکتم دبط خوش خریر می بایدمرا ازرگهایمچیده ام زخبیسه می بایدمرا نشد آزاده رویون شیر می بایدمرا حرث المحرّب تفدیری با بدمرا حرث المحرّب بعد المحس رش آنید برکشیدم آه ومواز فامد اوصا نب او باسوا مقصد دو بده می رود باک نگاه نخدام درست شده می رود باک نگاه نخدام درست شده می رود باک نگاه رسر بالین ول شکیب رمی بایدمرا خین معنی سنده در تدبیر می بایدمرا درکشهبدن آه برتا شیر می بایدمرا طوق منت در گلو تو قبر می بایدمرا آن زبان سنسته در تفزیر می بایدمرا آب و آقش خاک دباداد شیر می بایدمرا آب و گل آخنشه در تشیر می بایدمرا افگرسوزان زباران زیرفاکستر کنند سفیهٔ در است بیان برشاخ پر بها در د شم تا روشن منیگرد دسکون سینه بست قرمی عشفه گست بیمن برسر آزاد بو د شمع روشن دهر با بر دانه بیدامیکت عنبهٔ را داحت رسان آغوش درامای بیم موم شم از سوزش دل میگدارد باکنی

گاه می خدم به خواب وگاه می نالم زعشی شور است بان کردن نتیبر می باید مرا

١١٦ حول سع ١٩٠

بخط بحنت من تشبه خواند حین ابرورا حیا خاموش درگردش مکن حیثم مخن گورا تری مم سیز میسازد کی و بربب جورا که بعداز غسل گریروان دادی بال گیبورا شکت ازجوش مے خم گرم کردم حبا ببهورا به زخم مثلک افشاندن کشا بدخاط اور ا تواز رنگ خیالت صاف کن آئیند اورا بوحشت آشن گشتام شک نام و بازورا زرسم آسشنائی مرکه فهمدمنی اورا ر انداز نگاسش آنچه ورول بود دانش رفیض حن عارض تازه گردد خطوسبراو چوشغله می طبددست حنائی زبردودی بخواس از دل قرین بودم که باسن رخن کی زجرت سوختم در دل نگام بر بنی آبه فراد داد خواهی برنبا بد خاک گر دیم مراد داد خواهی برنبا بد خاک گر دیم به دریائے محبت موج غم از آه دل سرد سردریائی دیم به اصلاح آوردنری مزاج طفل بذورا کرمن بردیدهٔ دل سوده ام خاک سرکورا بجزیرگشتگی حاصل نباشد هینم آمبورا کریشاخ مراد ازگل زنی اے خارداورا برآتش خشک گردوش خصندل بردرورا

من ازسوز هجت موم كردم بهن لرا ولم را از دها برباد كردن مهرانسندا بد چوصباد سه دارد در نسكاه خود نسكا واد رمز كان صعف الاجتم اوخط امان كمرد زندا سيسوز بجران فرصيت فرياد بخام

چین نوروز برگیتی نصیب منتن دور برکشر نو گوئی از حیاسنے سانے ومن در برکشم تو را

، جون سامه

درگلوناحق فنکستم نالهٔ وفراد را ناهٔ مبدی خنک میاز ولیب صیاد را در ندس از زور باز دست کم فولاد را دل زجارفشت از دلیب ل شاد را است جون میموده ام درشت خاک باد را بان راب ظالم زیدت بندهٔ آزاد را داد ما به خدا درده وسبستان داد را موختم در دل تن "نازه کردم یاد را عرصا و پرست این سقت کهن نباد را برسرمو باد آرد تبشهٔ نسسد باد را برسرمو باد آرد تبشهٔ نسسد باد را

519. TG

بتاری کرنگ نمغب استدرارا که داغ برول سکین نباده ما را کرگرد بادفت بیت بشت بها را زامن بیاز بین سسه بهر بنیا را که خال شهرت مین ست رشت زیبا را جهشوق برده در دمسسه رشت زیبا را خیابل ار نه برو حسرست می را نیا را خدا گو اه که بوسیده ام کفت یا را خدا گو اه که بوسیده ام کفت یا را حیکون دور کنم ال د ماغ سود ا را

وداع خربگو اے صبا ول آرا را بہر محاکم روم والتہ نشب شایم کال من محران چٹم نقش یا باشد دل فر نفت از داغ عشر سے دارد تنام شب بنیال نو گفت گودارم سیندبر سسر آکش نگاہ میدارم شیک نظارہ یوسٹ کہ جنم وا دارد زشو تی وسل تو محوم جان نمی بازد زفاک زیب جبن نقش بور یا دارد زفاک زیب جبن نقش بور یا دارد رفندہ بوسہ نیرزد یہ نول سیرابشس

جال بار در آنیهٔ دیدن ورکستن دونیم کرد دل مشور نا شکیبا را

519.1 5° 11

چن سروسی بار ندبندد شخر یا اد آه جهر بیشتر از ول شربا از حن بیان سیکه خورد در نظریا مرآه براید دول میکیمبرما میشد بررک و راشد فارا دیراتش جنم نوکند وعوسی اظهار محست

ے گرے انزنبیت بافہار تعثق خورث كاندور فلك بيم مدارد اك مرغ حين زاتش كل سبرنكام آسان زجهان رفتن ماست ادر خرفه ما نبست محب ثر مال وم فرن می طید از سوز خراست راسب شيرين سخف المخ مشديم اروصل بتان ببره اندوخشسني نيت فط كنى أميد ربستنار نوليش لا روزے بود کہ علوہ کٹم یارفولسٹون جرم مراجسترا نبودجن قطعا يدهر منوخی زحدمبرکه در آئین الضال بوسوال وردى جوابية دانتن ایال عن کرد تن زارخ کیشرا شايد نثار كل جولنسيم وصباغوم ورعبدنازجنش رفتارونس أرحيتم فتنه زا افر بدنكا مرار اسدود كرد فنشت ديوار وليشمط وندان بخون برم که زویدارا فتاب بر یخ نوشت گرنی بازاردوشی قربان ركرده بوشي مينم سسياه او وندان تجون برم اصبركردن كرده بيشى وبيادانان خاك برحم مى مالنده بريخ الدسست وفراميش

روئے رصنا شناس کہ تا دیمنسس کنند اردنوخی لگاه گرفت اردلیث بايوتو ازدكم زودجر شب وصال کن تا زه کام کششنهٔ دیدارهٔ ک داحت رسال متنول بود ورسية خلش از دست نیش برنکشد خارخوکمیشس را 5,19.4 كه ناحق رئفتم برآنش دل روغن مينا يرتشكم سوزعشق حبان كزارا زنده مبدارد ایراگنده کند بوے بر سرسٹ کستن مینا فصاص فون استرائيه بحاصلي باستشد زنخلِ آرزوخوردم فريب خشك لي را أفروست دنشه متني زهالي ديدن مينا يوتنمع ازحال خردأكم نهم ليكسا انتقدردام النابدر أير فلقل يوخت مديدن مينا وباغ يريحكف باسواد روستنسن مينا زاوے مختین ہراوے درنگ غیرمگرد ب شد خالی از مکست زگل میتن مین وسور رون آ ہے دلم ارصبرمیر تحد ابسرانتاون ساغرز بإغلصبسيدن مينا الحلمب برطرت شديزم سأقى صال كردأخر كه جوش كري خون ميدرد يسرا بن منا بیا اے ساتی آبی دلم سیراسیات میدا

آ بے در مجر (بالدار) حال کردن رقس کردن) آبی - (ایکارکنندہ) سرواب - وستفات

كررائ سردى سازند، خون گرى - (مينت)

ت نگارین بریباعش گرد ن میا رلب وكارفهاست مقددمت لارعشق سرافسسراز باشي شولة الركن چراغ ِ وادئی دل راز نخلِ این میب 9.19.1 JAN ب بيوست افكندميوه نار الورفر است ويدهرا طانت بازگشت نبیت امن رکشه ا برخوا بكاه ناز فركم زخود برآمده اده برد لمهامتن سبيتنوامنم ه و جراغ می بردعاشق حان پرمده) سون می بردخون تحرکر طبیده ر ش زشون میک رقت تا شنده ر ینت دار ادانزگی س تام خودازش ت نيت رنگ رخ ريده را بندقنس گران بودصير زخو رميده را ب سادرخ تن بفراق داده أم بت گزند برگ ریز غنیهٔ او دمیده را ستدخاطم ازلسها وجرعش بود نيل كشدر زهون ويستشا تعلم الكني بده را فبش نامة سفيدم طله البيت عارضي تمع صفنت بروست سرفنده و ثد بعاسله دور کن ته از نظر شنور ستم رسیده را

آب بروست وفكد ن والإنالي بالغ شدن راه بريده راه منروك وزفارتكرى ارجم ويراغ مى بردا كردند برسد) در گرفتن و بده کردان الدست و مردصال)

فكا ولطف آكين والموده ريم الفت رف تشكين تكرد وتشددون شهاوت سای مید برزسی تحلی اذرطلت را ميمني معنوى صورى يدد كلما قامت كد كنيد خامشي دركاستداس منت جربت زجانان تاحد كشتم كشدم درد وتست كدكوه ب سنون داغم ركب هون يراحت ر

ار دني أكد تمني حتر كبث في الشتعش توجسة شري أبد

ينتنو إنالهُ شب خير در فاطر كره داري نگەدارد خدا از دىسىت مىكىش نازعىمىت را

مركه بجارى برد بادة ولكشاسة را سن زهٔ ای رشت نالدشب در ک را ناخن برده در مگوم بث فیا کشاست انع کے دلیتالت راہ ودہرائے ألترل از فسلكم بوست مرتفات ا بنوج سوز در دجر عاشق بنوائے را

ورنت وددميطيم زعهدة عان برآمم بهار بردن + استعال والرون + سربند كے رفتن + از تبد كارا كا ماندن + سخن شکستن سن برم غی نشکت با کے ا شرع مدیث دریقل نرگس سرمدسائے را حفظ به با تقدم ست بردہ فوش دائے را حفظ به با تقدم با حبیث فیتند زائے را

سوزن شوق ما بدل ست زکار مبرود برسردین احدی ترک امام و بیشوا آگی از مقام ما شنت صادمی سقی محشق غیر شاخ خاردار بوزگسسیم آفر بد

منتول به دیده رخم خوردآباعتاب رختی ابرسهاه وربست کاکل مشک سے را

بم می سیسی

خبازه برکتنم دگذاست شراب ما روشن کندسوا در سبی کتاب ما نگین شده ست گریبز زخون کباب ما دارند در کرست حاصف رجواب ما طرف از کلاه لیست نهساد خراب ما از خارعم که رفت فرو درست با ما برخن ریخت نقط کشک انتخاب ما

بردخ نقاب تانکشی از خاب ما یک دردوش انجد آب دوان کرساخت ابر جبین و دیدهٔ دل آستین محت بد در گروگردن خجب ل در گروگردن خجب ل یا در کرای میگذر دعم حون ها ب انقط میان دارهٔ عمر رخین میان خوش نظری میکندزخال عارض عیان خوش نظری میکندزخال عارض عیان خوش نظری میکندزخال

پرشکستن رمبنگام برددن بر می کرون اسمنت خورون دختی آمرن) برده اموستی خوش اوا زخش بهان ا بطور دسیگر برده رحیاب، خوش اوا رسشوش چنم در بده رسیا کرده) چنم نشور رجینم بدر خمیاره برکشیدن (در کر رو ما ندن) گذشته شراب دلطانت باتی نما نده باشدم روشن کندسواد (مکدعامل کند) دکتاب داندل ا) تا جنب دلاسا) وست در کرد اشتن دخو دنمانی کردن طریف از کلانی ناش دارخود بردانشن نهاو دنباد) نفطه رکنبن ع باخبال چنم خسر بیار فورده ایم بین از مواب ما در بیم حلی فیل در وز حاب ما در بیم حلی فیل در وز حاب ما در بیم در در فود گره شود فیل خاند کمان زمر نیج و تاب ما

اے شول پائے بنداسیر ہوامنو ان رائی اسیر ہوامنو ان رائی ان میں ان ان میں ان ان میں ان ان میں ان میں ان میں ان میں ان میں ان ان میں ان میں ان میں ان ان میں ان

۲ منی سست

از تهدیستی بیان درغم رسیستی دلا پرده ناموس را از خود در رئیستی دلا مایه صبرو قذان از خود سر بیستی دلا سیجو بوستے کل زرنگ نخ پر بیستی دلا در رکاسی دیده شب رو دو پرستی دلا میچو زله ب طرح کش بریا خمی رستی دلا در بهواستے فنسیل ، تم آرم پرستی دلا در بهواستے فنسیل ، تم آرم پرستی دلا صدر عن ناگفت از دوستے شنیاستی دلا نوش دار و از ایب تلخش بیستی دلا

صفی گرد (آسمان منتم اسبه) مشکست سشینید برسر با دار در از افقاست را برد افوامش اخطاک بیدن دموردن اسر محن رعنوان) دل دو بیدن (ملی کردن) ازغزالان فتن یک عشوه بس باشه مرا روز سران گوش بر بانگ جرس باشد مرا من نتیگه م تقیین بیخ سمس باشد مرا کاش بردنائے خالی دسترس باشد مرا آشیان برشاخ گل از خار جس باشد مرا از عذارش آنیبن بیش نفس باشد مرا درخارسنی جشت سیحادم زند انتظاری بائے دخمن بیقراریبائے دل بارس نفست دخیم باسبانی سیکند کا فر می اذش را در بوش آر دهند به آم درطفیل دوست مصل بیشو داسب عیش طوطی طبع بشارت گویداز خطاعیس ر

منتورازان لب بائشرس بوسدارزانی داشت طوطی ام از نطق سشکر در نفس باث دمرا

ا ايريل ١٥٠٤

زخونم هیتم پوسشیدن روا با شد جهاسی را زجز و است ای کس خوانداین سبق ظالم خیال گروش هینی برسی شیدایم کیا بودی دلم از پاس شیدائی ندارد تا سبارسوائی گره چون سخت ترگر ددخاش باتی منیاند عجب از مجنت بردارم نمی سازد بدردس نبال تا زه ام از برق در نیسان هذر دارم سر پارسے نداری متاکره از نسب برنی آبید

The state of the s	
نثار محضر قتل ست حان درتن في گنجب السي ازعمرے كدد سا دا ورونا فرن سال الله	
النكستيرث ي دل رابه طوفان حوادث بالمنات رها برفاستن دشوار بالشدنا تواسط را	
نشد دريان ورومن نغان برجال اين كشيم سرنير ين الدخود المتاسك را	
كندافشات راز منتور بااعنيار مبكويد	
شكايت بائ كُون برنگي دا تاك را	1
5 19: - Pa	
اذرست تدلب سرنه براز بم من الما الما الما الما الما الما الما	
وركوج وردى زفغان حان بدر أيد البراغام سفرسك زمم صبح وطن را	
وركوج وردى زفغان جان بدر أيد گوجذتبه شوقش نه متقريد ور آيد گوجذتبه شوقش نه متقريد ور آيد	,
الابرك وفارنگ زفون وبرم بت الريائي نگارين بدبد رنگ حين را	;
إبربابه كند الششي غم روز فسنسراتم السازند زآب وكل يزخانه تن لا	
الشيتند برا فلاك شكت مهرسا نط الشبيد زدم خال به حَيثان و و قن را	,
اربر نکشد شاخ مرادادول برآه از بخ برآرندرگ نخسل کبن را	
وياع شب وسل ونكن زييجبين السيد فكسى بهم افت ده فكن ما	
المُنَاةُ يِنْه كم جانم رستم رونيت	
اے مشول کے پارہ نتوان کرد کفن را	
819.10-10	
میشوا کے نویش سازم او خطر تقویر را کار بجرو می کٹ دخندہ زند تد ہیر را	A CONTRACTOR AND A SECOND

سوزن آبم رباید جو برشمست بر را دورهاصل میشود از پاسسنان شر را خانه با ویران خاید جو بیرشششیر را گل بدان ست و دایم گرد گاتقویر را در دِ سرنتوان محست بدن نالهٔ زینی را گری خان می برد از آه ما تا شیر را بایش زمست فتراک تفت انجر را

از زبانم برسف آید مخن در ما نده ام حبذ نبعثق ست دردل جان دسم میردد از جفا شیراز هٔ دل بریم و دریم نشود کم بیناعت را نوازش سن دلے عاتی برگرا سوز دوماغ ددل نشر اگر زخوسش دردل سردست مالا اختلاط نیم سشیر ابل حال دل شود غافل اگراز خونشن

منتور درد لها سے شب نواب براتبان بره ام سربرآ وردم زمضمون نشخه تشبسیبر را

٧- ومرسواع

نباشد مبلکان باس کمشیم نازیهان را فروغ چن عاص جادبه شیخ شبت ن را نباید وبده بریم سیسر نبه تصویر مبانان را نصییب خاکه زنبور باشد شیخ مرجان را نگرد د فاطرآ نشخته اسیبرطوق زندان را قران دریا فت از شهرازه اورای رشیان را رود دریا سے نازک خارم غان گلت ن را دلم در خست زه دزد بدگر شیر عم جان را به بزم می برستان راه با شدسا ده کوحانرا دم خالی زخون شدا زمسام فریش نم خورم اما نم تا بساعل بود خوق ب المستستر زجاک سیندگل شرح احوال دل لببل دل آزرده من ار زوست بوست گل دارد

سخت ده وکمان)

زبياكى اگرواكردة جاك كريبان را	بال عبرشتم ناخلا نے آرزو دارم
چه داندسینه سیرر دندر در دو درمان را تا شامیکندر وزونسسراتم ابرینسان را	فرور فتم دراً باز اند مال زخم وسي مردم چرسيان داخت از حتم رسف خورشيتيا بانم
ا دو دل درسیه کاری شاط آب کان را	دبيل ساده مكارى نوش آمرطابرى بالله
فریب آرزو خورده شکستن ہائے فرگان را از نششس کان افتد	ودمدم برنفا درگرد با وسشه وارمن الکون م
	الكويم تا سجّے اے شتر
5.19.	٢٩ - اكتوم
عاره در دل غبسار کبیدرا	الثينت عت مگردان سينه ما
ویده ام صورت پرست کیند را ا	جوہرِ ذاتی ناید پاک طسبی جورانستنادِ سخنور یا دسمن
كرم فورد آ فسسر رگرانتين را	نرم دل ازنیش دشمن بے خبر
الرسسروفرسسرقد بارسرا	داغ دل بو ند کردن منتحلت حریب ناکشته تمفتن خوب نیبت
مہسدگن برلب در تخییدرا سے برد منتول	الله الرسيات الله المان وب البيت
اي دوسته ا	- نطعی دیگریشد
رسندوره المادية وزديره لا	الا - الدور درسخن واكن لسيدا حبشده را

برنتا برمسيزة فوابسيده را ا باره دورم كسوت يوستشيره را ایاے افریدہ ملکہ در دیدہ را الزغم بنبان قشت اطلبده را راد کی بایدرگ است حون صدت سكن سرسوريده را نبت دليي لي فتدر واربان این طائر گرویده را وست رفت از كاريا لغزيه را انتاخ صدل برهبين مالمبده را كمن الله المراد مواس الوسة فوش الأكوش كل بنيده الم

بخث ناسازم سسرلوح مزار خنده زن برنختم ازببسيكفن درخار الزبرهيس زد حجاب الشش نرددست باید مرا راستى آموز كجبازان شبسند لرفروخوردم زغيرت كرئيه كرمديث بجرا فتشبد درميان تنيغ مامسسركن كدقر بانت شوم سوزن دل درلباس تن شكست بيجوهم عان دو دول بود

البرنتكن تمرنت دل در خون شور برميان زن دامن برجيسده ال

سو... اکنونرسست... ع

نصيب فان ارتورال اورارساب شب وص ست ودردك اهدادي تتبيمرا بحال خوسش آر دخيش لب داو غواسه را ا بعدهابشك يدون مشمر فاراب را سردنیاله واردمسرته جادونگا میل من و سابه نبم سمراه بحد بر مبابودند شبیرمیلوته رنگین نظر دارد بجام مل رو شدار زو در دل نشره مل فراغ ول

برخمت میتوان دریافتن گم کرده را ب را ببان نازه ریز در عوے باطل گواہ را ساب مین دفق دریشب نور ما ہے را نگد دار در مین درخاک نخم سرگیا ہے را

خیال کلمی شیری زبان رالد فی بخشد زبان شعله در فر او آرد سوز است را خیال نامس شع موز رفعت کم می بروزردی دی دارد فراخ آنکس نوازدنامیاسان

ز مثنور آرام دول بردی نبیجانم کجابدی نگاه مشوخ مے بوت درخ مِذرگنابور

٤ ١٩٠٠ مر

بخواب نازوستی عفده از بندق بنا بن از دخیش طرقه افت ندصبار لفت دو تا کیشا فغان از الب برآید سے دمن چون آسابکشا فغان کن محبوب ان فغنا بکشا زبوست کاکل مشکین دل از محتوب حا بکشا دبد درسس شستم ناز مکتوب حا بکشا اسبران قفس گششتم بندازیائ ما بکشا فکر انداز سخیم حداکشا فکر دد برگیب شرحا بکشا خون آلو ده ترگردد برگیب شرحا بکشا چوز لفش از نظام افتد نظر بر بدعا بکشا خوش از نظام افتد نظر بر بدعا بکشا

برنگ غیرستی دیده ناآست نابشا زدود آه میسوند دلم برجایخ ماند حریصه درجهان شاید بهام دیگران با گلویت گرفلاص آید دلادست ازجهان بر بریشان خاطر مسکین دماغ آشفه دارد خبل شرخی و دنبگفت جنم بی نیازش را هاب ومن فرونسیم در بح هادش با شدارم قوت برداز دست آموز غم بودم ندارم قوت برداز دست آموز غم بودم زوش دیوان بانی شرز فیض بیت برویش رخش دیوان بانی شرز فیض بیت برویش شدند دارد نه براست افردارد

٥- نومير ١٩٠٩ء

منت بارمج عن درجها کارکها ول کب در دکج صرت درارکها بایش زم کحب سنگ در بارکها روست گازار کحب سند افکارکها دوست گازار کحب سند افکارکها جام سرت رکها دو ایت بیدار کها بایس افت بدارکها شوخی انکارکها ناز بردار کحب "ازه گرفت ارکها ناز بردار کحب "ازه گرفت ارکها خت ده بارکها سندگده اغبارکها گل برگازار کحب اشورسشس افکارکها جان بیزار کحب اشورسشس افکارکها خواب سندارکها شورسشس افکارکها

عیاره کارکی آه سندر بارکیب
بید فاآنکه زاهالیمن آگاه نشد
باد آسددگی از دل شرد لذی درد
مبان ددل فرش کنم برسسر راه توبگر
دلیری شیست ببازار بوا دارتی گل
الداز درغ حجر تازه بهارس دارد
شون د بدار دو بالا شود از بر توسس
روزبازار وسا نرد دعن ا باخت
بارعشان کم از حصس که بمت گیر
بارعشان کم از حصس که بمت گیر
بارداز ندارد نظر خسست د دان
بالی برواز ندارد نظر خسست د دان
بالی برواز ندارد نظر خسست د دان

وسل کل حادہ دشوار گذارست اسے متنور ننائع برنار تجب ایائے طلب گار کھا

5 19: 5 jez- 9

دردش بشب جب رکالی اور شرستس سب رونق مجوسل

روح تخلیل سند ازگری دو دِ دلِ ما شع برجا که نش سند بود منزلِ ما کفرت صنعت دما غست نشاط دل ما بوئے مے تازہ شداندر تر آف گل ما دارنالیب رن وخمیازہ کشی عالِ ما دست برسسر گگذا دند مگر بر دل ما دست برسسر گگذا دند مگر بر دل ما است ند فونِ جاکر شجیب قاتل ما می طید در بر ما فون رگ بسیل ما برطرح مصرع ابروبط رح شکل ما

تنمع رو برده فانوسس نن آلا بردار امتیازس بهراخوا بان نسبت بهر میک جب رعهٔ مئے منت مانی نکشم اب نهادی ملب جام ونگه در دبدی دم گره سف د بر عرصب ب داریم آب سف در دل و با اینکه زائش بیت عفره ناوک جینم تو دیگرمیت دورد عفره ناوک جینم تو دیگرمیت دورد

خوبی کلی ایام حب دانی اے مشور تحفی درو عبکه بود مگر قابل ما

١٥ - دسمبر ١٩٩٨م

داغ تهرست بر خزاخه ما طول عل ست پر ضائه ما روز کی روز ک وز مائه ما نالهٔ روزو شب ترانه ما برسسرسنگ آشانه ما لب نشد تر به آسیا و دانه ما

الكين كرئير مستمائد ما ہے سین از سے مے کشا پرسز مان جون بنزمان درکار ما أقوتت رفتار رفنت از كثرمت رفتار ما ك دايم از سرمسرو د دركار خر ورشيم أزار ما شير ورسيم آزار ما شكم أبرونم ركيت در آوارگي ، سَاغُ گر^ا فنتن آب وا تشخور نشت رارم مشب الحسنش آئبند بيش أفس با تفطر مرحال ما دار د تنظر د بدار ما بهم آسم جان برديم صورست بمار ما علفه گربردر زند تارتطسدارعین شم تقطه صورت شدد اندر علقه بركار ما انحادازيم كذشت الاستثن زنارما بأكبازان طرنفنت بانفس سرسته اند ا ناخن آرگر سينگر بشکندمتفار ما رفته رفته يخته كردد مفرعالي بهتان انتك ميكذ رومبغمارساص وخارما غوطه زان درأب ارسرميرود درنسكرته أه از دل مع برايد باكتبرش ماكرنت زابرو لقوى يرست اس تشويراندية داخمسيع دارد يسشنر دناب بل درويده كتيد ركورساخت علقد بردر دون و تفتين عال صاحب فالدكرون).

٧- نومر ١٨٩٩

صیابروش تا بد مرزمین بات دوجاریا بجر غم بیج مس نبود بهجران مهسایه ما دل ماروخت از دست طبیان درکناریا که برآب و بهوا ربز ند بهردنگس دیابه ما برف م از جرخ برا فگند مرغ اناه زایه ما دواغ ول سیب شدسینه برخاها وا بروندر وسنت از رسان ترسید به ایر ما بروندر وسنت از رسان ترسید به ایر ما اسو د د تا کمیا در منم جرست بایر خاریا اگر برخود شریحید تن زند بر دل فرا ر ما

مساوی درنگاه شوق بُعدو قرب پارما اگرفکر خودی سوند د کئی پرور دره دل ا سنگرد د تر دل آب گهر دربرسش ناکس شب غم از سسکروخی تن برخوبش بالیدم ندارم خاک خورده نیر اندرسسینه ترکش سرلا لا سے چنم و مز ه درطامت کال نا سرلا لا سے چنم و مز ه درطامت کال نا مرفقه خاطراز بهرسوکه جا بک وسنی کاکل مرفقه خاطراز بهرسوکه جا بک وسنی کاکل بریشان خاطرا ساید بخیاب زخیش آب

نهی دستان مست راز جید سر رآوردن

ا بمگسار و عمگسار بایم وقت بسرکری والا) نمبر داجم انسان کی عارت کی بنیاد آب و بوایر نیاتی ایس - تیر خاک خورد (جو تیر نشان برخ بیو بنی) نمره به شام (بوقت شام الله کا) بیرا فکندن - دب قوت بونا) چرخ (گردسشس) مرخ (جاندر - بسخه آنتاب سم) گفتن خاطسسر (دخیدگی) روست دوشن - (دو در وسشن) بارغار (خاب خمیر)

رولها

بهضر فولادتخم سبب بهاست عندلب خارخارا زبال ويردوز دفنائ عندابيب حرتى جون جون كشار حيات عندلسه گل گرمیان بردرد اندرمواست عندلیب برسر كل سائير نيز الله بال بات عنداب واكثندآ فوش كل با از براستے عندابي ا ان كل آمد هن بهات عندلس اخط تقدير بباروقشس يات عندلي فاع كل كاسك أل تواستا الساعدال مه نیا پد گرد این ره نجز میاست عندلسیه اميرند بادسه براتش باست استه عداسي كوشنه ككشن بود داراتشفا سئه عشالبيب ابرگ برگ برگ برگ برعرن فرائے عن اس ربيح كل بركز نباسشد آننات عندلبب سرشروارد كل الشعموميا سي عدالسب

دررياض أفرمنش وه جه حا*ئے ع*دلسيه مضغه بروا ختربند وخفام ازرنگ بال بشكند مانش طليم منت فولاد را آسشيان الرضاروف كبروارة برشاخ كل قوت رفتار آيد برينسرع هيم هيم چر چان حوان گردد برفض دنتمنه آيد در سوا سر حرفت المدايد درعباوت بالت قدس عاشق مادق دبندا درت مشرمندكي كانت قدرت نوشت از كيتالم كريتكري خامة بردوش ست دائم دربهارود رخزان شاح گل بك حادة برفاريا شديا يكل مى كنشەپند دو دا زيا سفلە چان سرميث ليت غيرا ذوصل كل ببتر دوائت دراد گرره د وقت بهار آمیخزان ارفصل گل دل مغتی مبید در اودل زبیلوسیرد پرده ادراق حفيم كل حجاب رادعش

دل بجائے فودگران از نا امر با سے عنالیب مبز ندمضراب منف روفان سے عنالیب "الجن گل فندل افت ردعا سے عنالیب جورسنبل مبشود دام از برائے عنالیب شاخ کل شد درجین وا الفنا سے عنالیب مبرود بوئے گل نزیر نب ففائے عنالیب

کاسُه خون شهبیدان بے صدافوانشکت هرنفس نار رگ هان نغه سنجی میکند اشکی غم ازخون دل شبیح حتم ببیل ست دام صیادست دیگر الفت گل آفت ست دام صیادست دیگر الفت گل آفت ست از بیئر نظار منبشست صیادش گرفت عذبه دل بین که چون صیاداز گلش برد

عنق وهن الالنس ولهائ احباب صفا

E JAAM

وصت غنمت ست دل و فن بهاطلب ممنون دشن ست دل اشناطلب بوست علی مراد زباد صب طلب بهاره شم من نباسشد دواطلب بهاره میگوند صبر دل آست ناطلب گیرد میگوند صبر دل آست ناطلب امروزف الل ست زخونم حناطلب گوستگوه بود ذکرمن آور دبرم او آنانکه خارخیب انبا شد می کشت می و می را بان میشودگره بان اے طبیب باک بشو نسخ شفا جون شفله داد می طلب د ازگدازشم کیسو جفائے ناصح و کیبو بلائے غیر مین کا فرحیب شماے شیخ لب ببند روزے کیکی تو مقرر گذر کشت د

هجرو خيال وغرزه مستوق دمرك بن اقرار كردامانيا بدآن تظام شب عِگومز این دل بیخود کند صبرو^ن لمروش ازسر پر داین گرئیه میافتیا مرادرحال خود ببرخدا ظالم گذار المستحون تنافه يشاب مراكز غمزة آبوك اوكرده فتكارب

تُننيرستم كزين شومبر و دان شهوام شب خزان را ديره ام درخواب وآغوش ببارشب

نىساددىن افروس طسيخ ناگواد است

فدارا اے اجل بک فرصت بن کرائیں با اے ش مرکزان فی امان اللہ شہورت

بكوك آن مشكر عا نتقان خائة أبر بارد

خدارا سنشين سيكن بساط عديش دريم هبين

اگریردانه سوزد ننتن ریشیع دصال اوست من وآن تیره روز بیا که بُردم انتظار استب

كه لار الاوممه احن سبب الاساب سا مدرب عن ترون سبب الاساب ما مربد ب سبب الاساب مدرب عن ترون سبب الاساب مدرب في ومبد ب مدرب الاساب مدرب في وراز كشيد ن سبب الاساب وراب سنگ فكندن سبب الاساب نرام طشت في درا ندن سبب الاساب درا خوش في درا ندن سبب الاساب براب نفش كشدن سبب الاساب

جراع وادی این مسبب الاسباب سیاه روزم وطلعت کرشمهٔ علیب سف دو آنشد در جام دل فرح بخش است مشب فراق در ان در مبان و ندا نشت محمور در دجو د و عدم محمور این و روسد حرور دارم محمور در دجو د و عدم رموز عاشق و معتوق در محیط خیال نسبم لطف و زود در رباه فی فاطردوست نبان صدود مناظ در آف رنافی فاطردوست فراق د یاد فسسران القعالی سوزوگداز فراق در و می برست فیضنا د فکر روسیسا کردم

دل وخیال چسسیاره و از است منتور به ضوفت نی خسسرس مسیالاساب

طرونوام معنی مینی به در ادر کشیدن محتی علطیدن - در آب سنگ افکندن مینی به شیده کرون - در آب سنگ افکندن مینی به شیده کرون - دراغ رساندن مینی مست خدن - دبام طشت فشاندن مینی دارافت ندن ربر دخم منتک افتاندن - تازه کرون دخم جراب نقش کشیدن مینی امر به شیات - زهن مینی از قتل نفس خوس میموند تقلع

ردلیات

یون اندریطن بای گاه راش گاه چید درسفیدی مهمیای گاه راس دگاه چید بوسعت اندرفغرجای گاه راس دگاه چید درست اور فرای گاه راس دگاه چید دفت اور تابهای گاه رس دگاه چید خن در مهرفشد کمایی گاه راس گاه چید گرد بادی خاورای گاه راس دگاه چید عالشت بادگای گاه راس دگاه چید عالشت بادگای گاه راس گاه چید جنم شدا زكم نگابی گاه دارگاه چپ ساید د نوراست قابم تا بقار عالم است دلیط بامم استفاد و صبط با مم انفسداد عالم الاسسباب داند شوخی رنگ شب گردش دولاب بهتی مقتضار حنیم ماست از از ل مقعد در دل بخشده و بخش کشے ترکب اسباب تعلق کمیار راحت است ابتدار آفر منیش ا نتبار طاعت است

منتوں مادش جون صدا در نولستنن گم می شویم در محیط است ای گاه راس دگاه جسب

نفش نقاریم نشیند راست حبیب کل دیرگ و فارچندراست جب داغ بردل جاگر بندراست جب چنم باشد آنکه بهنید را ست چپ هرکه مشتاق جال دلب مداست سکه برزر میب کنم در کار عشق دست بالاگیر منتولد اندر دعب

سكر بر ذر كردن + بسى موافق گفت بوشل أدردن

هرحرف وندكاني دسيسائيه فنالميت أنوصاحب كرامت اوسنده وشاكتيت أتميدونا أميدي والبيت فيال الهروست لاشفائ بردرد لادو البيت درعلوه وجووس بردره فووما كيست ورحسر أسفناني سركاندانيا كسي القسنس أوم مسى ورعالم لقائب الشير تواسدا المبسد وسياسي والمناس ا درخانه و بسال سالک بیشرانست الراوسية بيوفاسية ورسيرمراسواس ازنده برست مرده اس طرفه ما برا تبست ارسُن ابندائے وزعنق انتہائیب

شرائهٔ برنشان صوبت سخن سرائمیت فشتى شكشه زاهر مدح فاخداتست الرنسخة ووعالم روستس سواد قطرت عسمل الكاد مقصورات داد اله فأكب ره وجو دورتكن عدم بويدا المرور المراجع المرا المسور المعالم ول المرسم في المريسيدار كادوعالم الدرق ولسب شارد درعتول سرفروشي جول رئكب كل اسيرم نا جان س برآير دل النخب المس عالم فسيتني مراست ريره وارد دو سرح سره

انش بغيب انشا المالجنب راملا اے مشور اوح فاط رئیدمفائبت

انفامصورو نصويرهاس أنناده إست نظر بديرة فأتل زيمل افناده است

حجاب فأنل وازحتم تسل افتاده است حيرا و فقاد كرازطان دل دل فقاده است نفس چنش گهواره دل اتباده است کربرده براخ سی زخل نتاده است ره خیال بس دیده و دل نتاده است سفرتام شریک در گل فتا ده است دیا سداری تهذیب شکل فتا ده است به بوش باش کر دیواند فال فتاده است به بوش باش کر دیواند فال فتاده است شکست رنگ رخم در قابل فتاده است نگ و شوق به شن تو ما مل فتاده است نگاه رشوق به شن تو ما مل فتاده است سکون به فرونفس تر فامل فتاده است سکون به فرونفس تر فامل فتاده است سکون به فرونفس تر فامل فتاده است

می بخواب دربن عیش منزل فنادست دربیقراری دل موج میب بندیرم درا مدی بدلم از محب امنیت دانم برف عنی امنی بر نقش یار نتوان دبه برنگ عنی نفس بمرکاب طافت ما نظر دو عار نبا شد بخوابیش می نگرم برکارعشق نباید نفسجت این نگرم نباست نقش دوئی بردلم شناسائی نبست نقش دوئی بردلم شناسائی نبست نقش دوئی بردلم شناسائی نبست نقش دوئی بردلم شناسائی فیرست که درظلت ست وجد دو د شکیب دل زمت نا امید دوراز شکیب دل زمت نا میشن نود داری

سرخت آب و گام شنور خرس حسرت

المكان بردوط ف در بسك كذير والمستنا

حاب دیده نقساب شور دلارانمین شد سوال دیدن و ناد بینت معائبت "ناش معیت یارست وآئینه در بیش خارصرت دیدارسحسسر نیر نگی خارصرت دیدارسحسسر نیر نگی ازین جهان لفنسراق تومیردم به عدم MM

پوشولد برسسر شعه گررشد برائیت فضائے باغ دام حسرت وتن ائیت فکل نامی پر داز دیائی برجائیت سلوک عشق دط نقست خوش بیائیت چرآ ئیند که دران مکس خض بیائیت دی برت ندارم برست بالائیت دی برت ندارم برست بالائیت میان خادت وحلوت فقد تهائیت میان خادت وحلوت فقد تهائیت

حیات هیچ قیا مت زیروز و سازنفس سام بازستران مید بد نو پرمیب ار چه دم زنم زنرات نفس که درگرداب مسوز فنی حقیقست بچوم بردانه زخودگست و باخن یار بوسستم خراش حاده کسایم و خارغ خون ربر نواش حاده کسایم و خارغ خون ربر نواش حاده کسایم و خارغ خون ربر بوشع با به اراوت د حالف فیال دفاشناس زکیهنه د کم رست مستخف

عُدائی کل وست بم العنق اے شولا کد گریہ مازخوش و خست دہ کویانیت

برمان سنے رفت و منظر متوان گفت جز خون جگر باده و ساغ نتوان گفت درعش جر کفرست که کافر نتوان گفت از دیده بدل مهر به محضر نتوان گفت خاکب سسر راسم کربسر نتوان گفت خاکب سسر راسم کربسر نتوان گفت از مدّعی افت در نتوان گفت دل را زمیان بردی در اسر نتوان گفت برهام زندخنسده دم خنده زندهام بر اوم عدالت سفده مردوز قبامت برکس بر بانداز هٔ لتسلیم بیان کرد با در نکست د سره به تصدیق رساست. با در نکست د سره به تصدیق رساست. ناهان ندسی زیر قدم محو عدم باسش دل را بدل آئینه کندصورت احوال از فنیش گل ا فشانی آمیم شهرار ریک آن گل چه بهن مرد بدفتر شوان گفت محردم د لم راز تصنور نتوان گفت افناهٔ درد دل مضطر نتوان گفت چیزے زمبان کم شدد بادر نتوان گفت داریم زبان امیهمه دیگر نتوان گفت این گفت دشتودست کاربرنتوان گفت تا برنزند دود ز مجمر نتوان گفت از سسر مگذشت آب کدارستوان گفت

شیرازهٔ اوراق پریشانی خولیشه درسنگ نهان آئینه درآ نیبزنصوبر "اراز رگ جان خود بخدد آواز برآر د وارفته نسگاب ببلطاسهی من نداشت خاموشی است رح بیان سیرمشت دل دا دم د بینگه که بخر باد رست بیم سوزیم در است که بجزاه از نیبت از گر دسش حالم نشیب آئینه خوام

اے شنوں کم ورصد فٹ مائی نازست

بهر محاجلوه نمائی دل د بوانه تست حباده گردر نظرم نفرش مشاهٔ نست جلوه گردر نظرم نفرش مشاهٔ نست بهرکه خود ایانشنا سد دل د بوانه نست بخت من خفن و بهبار ز افساهٔ نشت کس نداند که جنظ به برگل به باید نشت دانه دل آئیه نالبشس و روانه نشت برسر خاک مشهبه بای به برای نه و براید نشت

داع دونه دل من رنگ حرم فانیست گاه سبخم بحرم گاه به آسشکده باسته خرست د جارمت قباست برست درسر نویسش د بین سابه بران نه بدوش دیده ددل مهم مصوف درق گردانی گوبرسستی من قطرهٔ باران کرم مرحه بر بادشود باز شاست د آباد چاک فالوس دراری بند برواندنت بردوجیم مگران کعب دیکاندنت باد آماد زشت تا نظر میاندنت وست تا نظر معلوه بیماندنت بازخرجون گوسش برانداندند بازخرجون گوسش برانداندندند برنقش موج مبامومیانتراندندند برنقش موج مبامومیانتراندندند این سطورنظرم محضر با را ندندند این سطورنظرم محضر با را ندندند باده خوش رنگ زیراندندند باده خوش رنگ زیراندندند باده خوش رنگ زیراندندند باده خوش رنگ زیراندندند

جلوه به پردهٔ وبال نظرم در برداز سرفوه بردن واز جاک گرسان دیدن سکهٔ عنق بنام من دیدانه زست دل اما ست وطیش دانه تسبیخشس میکشم با دهٔ عوفان بخرابات خیال جلوه مشاطر مُن ست ونظر تابع حن جلوه مشاطر مُن ست ونظر تابع حن جان ودل راج کندتیدی زندان حیا بیج گل در جمن عنق بحر دل نشگفت بیج گل در جمن عنق بحر دل نشگفت بیج گل در جمن عنق بحر دل نشگفت مثل اور اق بیم را بطر بیوستن خذبه جوش جنون سیرگلستان معال خیش و نوش ست به مسرف عشرت بها در طلسات نظر حنن جهان رنگ وجود ورطلسات نظر حنن جهان رنگ وجود

دل ندائے نظر حن معانی اسا شور آ

یا بندئی خیال چرگرداب طاعت ست هربرگ سنرمطلع دیان دهرت ست ردیئے کے نهبنددیم محود دورت سن سن درانش ایک میشودی میشودی سن دم در مشیدنم جوصبا صبط الفت ست بالبیده تخم مصرعهٔ برنسند نظرت است آئینه به جها دل به معاسد ما درعش با د عبوره جها نامه تا سیشه بر دار رنگ د بوست دیمی فات سند در حق بن عداوت دیمی فات سند حال نگا بدار نفس را کردوست فیشا به بیندیش است فیش سند دیا کیمی بوش تا شاست و فیشا سند با با گرم محموست و در قواسیا فیشاست است با با گرم محموست و در قواسیا فیشاست است با با گرم محموست و در قواسیا فیشاست است با با گرم محموست و در قواسیا فیشاست است با با گرم محموست و در قواسیا فیشاست است فیظرا میا اشکار محموست در میشاست است ا خند بدن گل ست خکدان عبد رتم بون گل زکائنات خودم با نمال دوش داه رتم فست نهان در طلسم حان مامین ماچوصورت وسمی نقاب خن سودم برنگ شم دا قاز بار بار بادست وسل گوید نظر کاردان گذشت تاریخی شید ست نفیدیت بزاغ دل تاریخی ست نفیدیت بزاغ دل دل حیاک حاک شد بگریبان حاک عاک نمهنی دل ست داند. دوانی بیخ و بن بردو سش میکند جوعیس با برد ندگی برسان حال ما نشد نماین غربی بیخ

اسے مشرور حسن بار در آمبسد دیده ابم

دور نگاه سانی و میفاند ام کمیت ابها دگری است ند ام کمیت بردار برده کویسد و شخاند ام کمیت بردار برده کویسد و شخاند ام کمیت

تؤر تو در صمیروسید خاندام کمیست ما ذوق مے زلات دبدار می حیثیم سیراب شد زخون مین آرزومے دل بیگا نگی حجاب ست رازعشق گرعشق دردل ست نفی دیم باطل ست

ورنه خيال خائد وبرانه لأكثأ ولب بريرداز بهل ست سوز سينددآ لششس فرزانه امكميه حدگی و سوخی واند ام کید جوسش خارو گرد ش بهاند ام مکید سرموات ساتى ودرول تقيم سوزم برنگ فی که بالد گداز دل نتفق بقطِرهٔ نم آنتا ب گرد میرهاس ق عرق جومین از محاب گردید است

اداسششائى بابم تجاسياً رديره است دل کشیره زبا فود نقاب گردیده است زا جاب نیا بد نوا چاگردیده است زما جواب نباید جدا سیاگردیده است كداسيا توشه المجم سرا سياكرديده است نگاه کردن سانی شرا میگردده است: بريش رنب القلاساكرديده يغير آنش زر دل كها سياكرديده استله جو دود درگر که بخیا مساکرد، درست منم ويسايك برافق سيكرديده است نگاه جيسوال وجوا سياروبره است دویره دیره نیم اشاسیاردیره است تزمي دوحتم نظرتم كاسيا كرديده است جِه كل كم بوليسرايد بخراسيا كرديده است سكون وبهروكم اضطراب أرويه واستث ميان ديره ودل اي سيارديهاست ورق ورق زكل زكها ب الروبده است يوكيراكش ول الاستاريية است يعارفان نظرة على مسارويه است

نگاه برطرت ازمالقاب گردیده است احتسباح كهربرخ زما نقاب كثي نكاه فاصر مذات ودل تقابل دل تنكست فاطرنات اووبشكت أزمن برقاب أنسم سيسدار واشتث ديدار زمام دل بخیا ہے صبدی دده ام وجود خار تنو دار در کل و گلزار منم در انش واب آسو آشنب ارس د نارسا فی نفت دیریس منے پرسسد مريست بارسيردم محنان آزادي سواد نشخه دیدار کر ده روستنس تُمِدا عُما يَمُود ندحسس واحدرا ن سے ابراتی رو بھائے ابست خال موعدا فعال وخود فراموش سنت دروان سسينه ده باليه موج مبسل ندد طلبرآب ما نست فال رضارتس مطور نقش رگ گل نشب نه ندرت رها ميرودو ميروم مقش قدم فنكست فاطراه شراب شد فطرنشا

که دوریزخ مرادردو لاب گردیداست که تار تا رگرمان شها ب گردیده است دو غیر سستر مگرسان تحاسب گردیده است دم حات و حات انتخاسباگردیده است زمان بهرگردش ومن مجنت واز گون دارم جراغ رضلوت من شعکه ماستهٔ دردانگبز میلی که روئ شگفتن ندیداین دل بود فضلت عالم نیزنگ خود تناش ک

ازدرد مشور مکن "کلخ دل کمه در با نبیست مکب به کارن منک رفت وآب گردیده است

موت باعث ترك مهم الها من موت باعث برده الماست المورد وربرده المال عکس عبان در المبت فاروض مرج بدر با بردسلا مبت نفس سوخت گرداب سرگردا مبت نفس سوخت گرداب سرگردا مبت فاصدا زسوے ندمی ایده جال با بیت فاصدا زسوے ندمی ایده جال با بیت میشر راحت برا برای المبت صورت لفظ عبان معنی مثبان نوا مبت صورت لفظ عبان معنی مثبان نوا مبت است میش در آ مین ادا ایست و المبت المنظر لا مبت المبت المنظر لا مبت المبت ا

 عبد باهم ندقبولی ندوران ایجا مبیت طرب برتارنفس زمز منه ضرا مبیت قطره مشنم گل تا به صحر در فوا مبیت قبیت افتک گران ترژدریا با مبیت بایش و کامش دل سرخی برو با ببیت گردن نم سرت یم و رضا محرا مبیت قبیت افتک گران ترژدری با ببیت دیده راروستنی دیده مکدر شکت اسنه باسنه میسرو دیست کهم دردود و کس نداند که بس از حیم کشادن چرشود نازیر در ده دل راکه خریدارست نبست وصل و بجرست مبان من تو بدرد بلال باست دا بجاب دعا مرکه پذیر د طاعت قطره از قلام توحید کها ابر کحب

سرد بازارستندو گری بازار نرفت عثق ما منتور برربائے نظریا ماہیت

اش فا موش میدو زو گلتان و بنیت در د سیرران بار د وردودامان دینت از مو د فره فره در دامان دینت در هم میران جراغ دید دامان دینت فره فره فره فون ول ریادافان دینت این تاش میدن در دام نوم نیان دینت فرم بنیان در دام نوم نمی باین بنیت فرد بریشان در دام نوم نمی باین بنیت فرد بریشان در دام نوم نمی باین بنیت فرد بریشان دار دام نوم نمی باین بنیت فرد بریشان دار دام نوم نمی باین بنیت فرد بریشان دار دام نوم نمی باین بنیت عُم عَجب الما شرور الدورول وحال دنيت مرسر مو شائه سرور اعان و بدنيت شائه الله بالدور الدورول وحال دنيت شائله بالدورس نا ليف الفلوني عشق داد الزعدم أنبي ما در كرد با در نار كا دور سائه يك البالي المحن ما در نار خاموسني شاشا كرده فن ما در نار خاموسني شاشا كرده وار فار فران يك نظر به راحتم از خم خوش طائر شوت انظر نا وسائه بالدون انظر نا ور فنكست طائر شوت انظر ناموسني بال در فنكست طائر شوت انظر ناموسني بال در فنكست

لب کن برزم دل شور شکدان برنیت افتامت از از ک این بدنی آن برنیت تاجه بنما بدم ا جاک گرسب ان برنیت گوشهٔ آزادی ما کینج ژندان برنیت زخم بائے سبند ما در گرسیان برنیت محدات گشر دگرت و سلمان برنیت کود نورسهند را برناج سلمان برنیت کامتات منوی از خامشات دنیوی انتهات دنیوی انتهائی فند تا ابتدائی عنم نشد این قدر دل زخم بر دارد کدار دون نظر بردخوشی با ببان ما نمبر بردد مک خار خار خار آرزو در دامن صحائے دل تصد شاہ سلیان در کشب رفت دشنید برقوا و صاف سرسیرو بجار خود نظیر برقوا و صاف سرسیرو بجار خود نظیر

صبرولسلیم ورضااے منتولار مزعاشقان سبرجه سفاید حند اراضی برعنوان دیزست

برنارتاریده بوست برنگاه مونت دات دامد را نباست باته و مرفت دات دامد را نباست باه مرفت من رهنار دوست جریم در باه معرفت تا بداند بارساست رسم و داه معرفت تبره مجتی در رباضت دستدگاه معرفت سرزس نظارگی اندر هنبساه معرفت می طید جون در دور بهاو تباه معرفت روست دل ازکس نه بیند داد خواه مونت روست دل ازکس نه بیند داد خواه مونت سوم داغ جبین برسیده گاه معرفت درمیان ما دنو ها بل بر بیت دارنب علوه سینی نظر شل نظر داریم ما درخی ساید آنگین برکسی گیرد ایان بیندگی باسیندگی در کارد بار زندگی روز ما به نورتاشید زنده داری رما عرف اندازد کلایت برکلاه معرفت عالم الاسرار اگاست ازمیلان دل کارما صورت گری دکام ماحسرت فری کارما صورت گری دکام ماحسرت فری کرد تقلید جنون اے شوں در محراسے نثوق چٹنم راد ل آب دا دوسٹ درگواہ معرفت

دامان گهرآبه سوست، باست مراریفس سلسانه راه رفناست جری زمیان رفت ندایم کجاست ازبال وبرصاعقه پرداز خدا ست درغیز بزمرده نهان بوسنه دفاست درعش نفس جادهٔ لسلیم و رهناست نادیدن و د بیان چورق رونهاست نادیدن و د بیان چورت رونهاست خورستیدلیب بام و چراغ دل است چون ابریب بام و چراغ دل است چون ابریب بام و چراغ دل است

چرت زده ام قبله نظر قبله نامیت منطور نظر سرائینه خن دهابهت خاموشی تقدیر عجب تطف ادامهت دل دل کنم از خامی ددل بنده آزاد آزر دگی ایش رنگ جنون برسرمن رئیت دل خون شده دل داده دیدار ازل را بهرموبه تن ام سر به شجو داست درین راه بال کف خاکمتر و حال دل مصنط بال کف خاکمتر و حال دل مصنط نا دیرک شد شفله به دامان فیا مست دل نسبتگی عشق و برا کشانی ادبام تنید زطوطی وزیر دار تشب راسفے

ا سے شوں خیاستس دولم دور نگردد تا نمنظرم نفشنس نگین دیدہ واست

خواب من ست آنگه زمیداری ن ست غفلت مشاریم سرمشیا رئی من ست سودمن ست آنکه زبان کاری من ست این خواری من ست که باین باری من ست بادِ تو د لبدنیده دل آزار نی ن سنا حان ددلم فداه فراموش حان ددل دل را فروخم که خسسه بدار او نشوم آمد بردن زخانه و برس نظسسه نکرد اغیاری من ست کداین یاری ن ست
افکاری من ست کدگل باری من ست
بیاری من ست که شیاری من ست
مشوق در بریده دوشواری من ست
مشوق در بریده دوشواری من ست
بیزاری من ست کداین داری من ست
بیکار نمست دخم اگر کاری من ست
ایب نگاومن دنگیداری من ست
بیکار نمست دفه داری من ست
بیکار نمست دفه داری من ست
بیکار نمست دفه داری من ست

بے بارزسیتم سمہ در بافرزسیتم الروم نثار عکس خش فون دل زائک الروز سے نشود کہ جان بررآبدز سم زار بابار آرمیدن است فارخود رامیدن است فاجی در المنت برم فیان شده در برد المنت برم میان شده در برد المنت برم میروس جان خیال بری بیکود مسال محبوس جان خیال بری بیکود مسال

نا محرم ست شق دخلات سرائے دل بیرون در دن دیدہ جه دیداری س

لكم جورى 1919م

موج دربائے غم از ابر بہارم بیراست بال بر واز دل از سشت غبارم بیداست دل طبیدن زمراس بمیشرارم بیداست برکجا گل بود سوز مشس خارم بیداست صاصل عمر زمش براز که کارم بیداست شرع مودائے توازگریے زارم سیاست سوفتر خاک شدم گردستان گردیدم جان من سوخت شوشق توجیدان باقی شد ایشک گرم از وزه باخون مبکرے ریزم مبلد ساز جزار اوران پریشان خودم مبلد ساز جزار اوران پریشان خودم

عبل گل دیز جین پر وراوضاع خود از گرت ول سوختن ارصبر و قرارم پیاست آرگ و در بارتوان و بیاست از گرارم بیاست و بیاست از مطلب چودرین واره گرفتدای برست از مواد مرارم بیاست از مطلب چود در بن واره گرفتدای برست از مرحب و مدارم بیاست از مرحب و مدارم بیاست از مرحب و مدارم بیاست	1					
الم جوري ١٩٠٥ع						
صبامثاط بوئے مراد است دماغ روشن ست از علت سوز دماغ روشن ست از علت سوز کندخ مرگرانی شاخ گل را نشب آدانش دم شن نال را نمبات دیده از فر سواداست کم درخم خنده خاند داد است نمباز گرید در نسب را نگی با نگام شورخ در دیدن زعاشت دل ماراند شرحاصل بج کونت در جنت بردے دل کشاد است در جنت بردے دل کشاد است	The Procedure of the Pr					
ان كتى دركنج غم وسل من سنت افطرة غن شابرفستسل من سنت	V					

بدهاسی احسبی عقل من ست دعوے عشق تذہشکل من ست برستے علی از برفضل من ست راستی باہر کسے عدل من ست سوز شمعے راوئے تقل من ست در حریم کھیا۔ دخل من ست ے زبوت گل دماغم مے کشد

از بینے گل جان ببل مے برد

کود کی خوبی جوائی لذ ہے

دو سنے دارم ندوشمن درحماب

داد بنیابی زامحسرومان مجو
عش بیدا شدر اعجاز نظیر

جنبش آبرد (الهسام دل کست تبشد بازی شولد بر مخل س ست

٠ ١٩٠٥ - ١٩٠٥

مبل وفائد و عده بدفع گرندگیست آزادگی مراد زسرور بلند کبست ممنون عذر خواه دل نودب کبست آزاده رونگد زحبا باسخ به کبست سربازے اسپرنصیب کمتر کبست دل باس آرزونکند وردمند کبست این سرعت نگاه زجیم پرندکیست این سرعت نگاه زجیم پرندکیست جولان برن گری خون سمند کبست اظهاد ناخوشی ذاسیا زبر خندکبست امرار بوسد دل شكن نادم كريت مرسد و رهنائ مجر سليم خم منشد مناك داد شعد مجال كريز نبيت المناكر من و مناك من الشاك داد شعد مناكر من المناكر من و مناكر و من

٩ _ اگت ٢٠٠٥ ع

والمني در شود آ درد گلبانگ فرادس آرد و در دل نهنتن کارفر بادس حب تنکلمت شوخی من خدا دادین ست خون آنش باره ام رنگ فداواین ست سرنوشت آب جسر خط آزاد من ست شیخ را بر داز دادن ناز صیادین ست آرد و در دل شکستن خن فنادس ای بوازگل برارد آه را شاه می ست عنق رارسوا نمودن آه را سرکردن ست دیدهٔ بسبل بردی کل کشید را زعنق سبزهٔ تر درد کردو از شعاع آفت ب بسمل شیخ اوا در انتظار سخیدی ست درطیبیدن از نظر لطف رای داشتنم برشکستن مرغ را دستوار با مند در تفس محود بدارم نظر بر روست ما نان باختم

مِيْمُ بِسِينَ ازْجِهِانِ رُكِ عِلَا لَقِ كُرونِ سَتُّ شُولِدِ دَرِيْوَنَمْ هِهِ فُوشُ تَدْبِيرِ صِلادِ مِن سِنْ

A A A De Land Stone A

مربم کسید دل صبید گاه صباد سنت نظر گردشش شیم سیاد صباد سنت نگاه خمند دوان وا دغوه سیاد سنت زیاد رفتن عذرم گاه و صباد سنت اسیم کنج قضی در بناه صیاد سنت

جنون فرسیطلم نگاه رصیاد سند زجره کسنی نیر فضا خبر دارم طبش زشوق ربانی به درد انگیب و زبان شست ندارد محبسال گویائی رود ددیدهٔ زخان آرد دسته جن کشا ددام نگر وستگاه صباد ست غبارنقش کف با گداه صباد ست فروغ شعله اکششن آوصیاد ست کف برسشند خون زادراه صیاد ست شکشد سائد طرب کلاه صیاد ست

رسائی نظراد راز پرده بر دا رد منر دلیل سراغت اگر خبر داری به دشت دل که ندهبیردفا گذر دارد به آب جرعه عوض میکشد جراحت دل رآنتاب گزیند بناه مرغ راسسیر

نودِ عَنْجِه دہد منتور حسس را پر وار فضاعی خواہی دل از کٹا دِصیادست

يم أكن شياء

نیزی زانه برنگ بنات نبیت برعفو برنسندانهٔ رحمت براش نبیت برسرنوسفندسخی باب نجاش نبیت انگشت بانک سرخاخ نبات نبیت کارم تمام میشود از باقب خاش نبیت دانم درا فیتار حیات دمان نبیت تعمیراین فراب زاب حیات نبیت طول حیات نبیت کروض حیات نبیت خراست ونسیت سلساد کانات نمین هام جهان ناست کیف ساخ شراب چون روز و شب سیاه و مفید مهت نامه م برروز کیب سبق نگرفت از کتا سبوعم شد زخم دل نک زنتگرد کخی فلک شادم ازین جهان کیبان دگر روم سرگرز فرسیب گروش دوران نخورده ام سرگرز فرسیب گروش دوران نخورده ام سرگرز فرسیب گروش دوران نخورده ام سردانشت چنم دگفت کم آموگزشت وت بردانشت چنم دگفت کم آموگزشت وت روز قیامت ست که روز و فاست نیست در جارع صرم ملکوتی صفات نیست غم شهروار خاطر در در کشت مات نیست پروانه ایم و وصل بجز مرکب ما نبود آتش زند بنوا بنواست کم غبار شو فکرم پیاده وار دَوَ د برلب طر عمر

سرگرفی کرشد به فرصت رسید چه متنون دان بس که صبی فرست نبست

٣- اگن شي

خارِ سنی عب طاه ن وگر سن در در وای سینه زاتش کیا بازهگرست شهرین بیام نامه بر سن که آه بنی شبی در نست حیات مزل کونه درازی سفر سن حیات مزل کونه درازی سفر سن ساه بنی شب گون تجلی عمر ست زم طون که نا پرس راغ ربگرد سن در برطون که نا پرس راغ ربگرد سن بر برست به جدن گل بیکان زسینه ام سپر ست به جدن گل بیکان زسینه ام سپر ست به جدن گل بیکان زسینه ام سپر ست به جدن گل بیکان زسینه ام سپر ست

بخاب رفتن ببدل علاج دردسرست هم انتفات كند گرفی هبت سنت دراه سنت كند گرفی هبت سنت دران دراه سنت ای در است دراغ دنده مناند بزیر دامن باد برگر د خال ندوست عاهنت روشن باد گواه نقش قدم شدسراغ جویان دا گواه نقش قدم شدسراغ جویان دا درگوشه باست كمان تبریج نگاه مباز درام در نفر برگره دام امید حیات بریر دام در نفر برگره دام امید حیات

بروخم شور بئ اندال فاک افتان مرفن خشک اسیران باے بندارست

	۶ <u>۱۹۰۸</u> ت	51-1		
ارتینات	اين شعله ج	است	رش جرآه آتين	
سن دربن است	فظسرت	ب طوسط	آتين گذاشت پيش	
آب تدنشین	ش برلسیا	400	باستدك غباريكر	
ه با خطر مگین است		ب اقاد	بالزمث نوسشت ام ج	,
الدحسيرين است	هیمم شرو نه	بر آبد	از آب چو آليہ	
تراطفت الكبين است	الليش الرب	منحتی دہر	راحث طليم زكس	
م بنان چنین سن	در قول وقسم	Land Add Add Add Add Add Add Add Add Add A	الله الله الله	
روا ممان است		16 I homes to	ب "ا بنه دل الله	,
م جرآ فربي،	برشوخی گل	1	ازدست نگاه د	1
الن النبين است		1	بهروه ساب جو	1
بنزل بقبن ات		1	در قراز حجاب	3
ا واديده	Complete Complete	و يد کل تر ک	J	
1	عند مسروس المدالة	ے شور سا	1	
	4 19+ A	JI-40		
ا مِدا زدل نبت	ادل اذاؤ ص	Sales and the f	شروفا درآب وكل	

در خلوت عاشقان مخل نبیت گویا که نث ن متقل نبیت جائے دل و دیدہ متصل نبیت اندگیشهٔ صبح روز فر دا ازگم تشدگان خبرشیا یه درسنی قول دفعل فرق ست

اے شول سکوت برنتا بر ناکردہ گٹ ہ منفعل نبیت

سايستمبر ١٩٠٨ع

الب باست تشد لذت آب روان شاخت بروانه بال شعله زرنگب و فان شاخت الدوست ترش دخی شنج د بان شاخت الدفاک د برمنز لمن قدر دان شاخت رنگ پر بده ادرخ گل باغبان نن خت از آب بنجی رگ سنگ فان شاخت بر دل عز برت د فطوم بان شاخت از تخل برگ د بزت فسل خزان شاخت برداد شرح بند بر در کمسان شاخت روست سخن د برده گوش گران شاخت دار خرام ناز برسس و رو ان شاخت فریز خواب در نظس مرو د و ان شاخت

تنافل شيوة رندانه كيست انگاه استنا بگاید کیست انگاه ركم من ديواند كيت طلوع ماه نو وجهيم خون ت بهرها شي سيندير ك يد النبدائم كه ول بروا قد كست ادلا فالى زست بهائد كيست باط فری امشیاک برجید المنت كل دركرسيان كردم المعضق ا موائد اوسے گل میجاند کیست رُخُابِ كَتْ يَكُان ره بِيلِي بَكُنْتُ الْمُعَالِقِينَ الْمُعَالِقِينَ الْمُعَالِقِينَ الْمُعَالِقِينَ الْمُعَ تَكُمُ الْمُجِيْمِ مِن تَضِيدَ لِيهِ آبِدِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِلْوَهُ مُسِمّا نُهُ كَيْتُ الميلانم كه فروا صبح است مشولد ميني ازآب ددائه كيدت 9 19.1 قده كل انتاك وكرست البرسوادات راجواب وگرست ورة المقوس المناسده احن اوسنسا استا استاد والرست ول فروستسيم بخوشين كرير ديدة وامت دواسية وكرست رنگ ہے باکی نگاہ پاک را انتگ عرمانی نقامے ویکرست خول رسوائی قیامت میکند اصلفهٔ داغ آفتا می ویگرست سوفتن جان راكباسي ديكرست ا فدن دل فوردل ترام وگرست المرمشوقال المحاج والمراث سرنبادم برفط فرمان دوست وركتا سيافق باسك وتتوسي داغ شرجت دن گرسیاه

اسمان در انقل بے دیگریت شہوارم مرکا بے دیگریت	اسائيه خاكم تفاخارودرسك					
نتیکور درگوسشس فراموشی رسسید فری را بی سفد حساسی دیگرست						
ي ١٩٠٩ ع						
در کارگره زیدعا دا شت ازخاک نک برخیادا شت	بغر بنائش قب دا شت غن ریزی دا ضطالبیاقاتل					
رونامد شوق برفعت دانشت ون شوخی رنگت منا دانشت	فین دل نے زماک ریز د در برده وزد بوسم میرفت					
بیار در انتظارد ا د ارشت	بركرده چراغ ديدة سجيس					
الدر تاسبار فاقت سیا داشت	وست بدع دراز کردم					
مبله تابی دل نبر درا داشت تاشر اما بهت وعسا داشت	جائے کہ توشید بسرج برشے دوجارستدن نگاہ بیوست					
ا جان حرث ناوک تفنادانت	خون درستياغم دول برآمد					
بوست کل و شنول و خاکب ببیل انداز زاکت صبا دا مشت						
The state of the s						

۲- فروری افزارع

بال الشش برگداخته ست خسن اخلاق روست اخته ست رنگ بهوش دعاس باخته ست قرست و تاله سورو فاخته ست گریه سور ول گدا خنه ست اسخیسه برواخته وساخته ست عنبط فا موش و خوارساخته ست برق برسسر زمین که ناخته ست فریت و قدر خود سخت ناخه ست طون گل در کلوب فاخذ ست

سرزجیب آه بر فراخت است نظر انداز کار پرداز ست اذکه در و عمت نهان دارم سرو برفاک بائے درگل شد جوش فون رنگ انفعال گرفت قدر اشار سیسریز د دلیا آفت گرین عقاق ست دلیا آفت گرین عقاق ست شرو خون آرزو ریز د داغ دل درد آسندانشود

المتول درسينه محبت ريخت د دل به نيرنگ غر نواخت رست

بادهٔ سرنشار غبر از و عدهٔ دیدار شبت رو کے نشام ورضا دربر دهٔ زرگازمیت جوش خان دردل ندارد برگرامی کارنست ب فروغ خن گو برگرامی بازارست غم نمید ارد زباران برگرامی بازار شبت

عاشق مستم مرا با كفردايان كارسيت دل به دل آئينه واخلاص بيداميكند برخطا راه وفا گرترك باشددور فريت حان ودل بركف نهادم چف تن در بروش در تن عت باك اندوان صحرا منبشم دست توفق دو عالم برسد سکارست طفه دام اسبران رست ند زنارست طفت از بام سن درسوا برسر بازارست عافیت بزاره در دل کادش آزارست خنده گورخ بیان کروزن دیوارست خنده گورخ بیان کروزن دیوارست خناخ سرباغید بر داروکره فدی فارست فنطره خون شهیدان برلسب سوفارست درنگاه سفیراران دولت بیدارست

عاجزی باسخت گیران سرشی با عاجزان واقف از عشق هیر از فراموشی ندید خون بها از قاتلم فیر از فراموشی ندید شوق دیدارست در دل فاحسرت در گرگ ازیشی نظاره کوه آنش افغان در برت خون ندسرست برخور دن زوست و بیمان سوفتن اشک ندامت دادخوای دن ساختی مشخول باری گاه دل برداشی برحساب دورتان برسکی معذور باش

برجزائ عافیت اے متنورد ل خور الرست

5 1911 - F. - F.

المستناني بالكان كارسر من منانست فالى از يحكرن سروركردش بالانست كيش ما في طبتان درشرب نا دانست موجوست زلف شرخم مهم سرير بنا دانست اد فتر انگور شهر به از لسياس الانست نامد بر وازشی سید سر بروا شنبدت وا نفت از اسرار دیرار ند با نشر سایم خرا مان زید آموزستم اعال وانش در در روح سف علی ست ارتبا بودر واشو سفی مرمریش بخش دارد معنی نازه وگر خندهٔ عذر کند و ندالت بخدی فشر قرنے آداز را طوق اسیری درگادست نالهٔ رنجیر شور مستی دیوانه نیست ایس ۱۹۱۳ میست سااه ارد

دردل زراه عِنْق نديدن كَتْ هَا

داغ رسباه شوخی حیثم سباه کیت گویدزبان دروغ مگردل گواه کیت

الدِنزان مرقع حالِ شباه كيث

بت بند از شرف بار گاویت

المرة في مناه المرابعة المرابع

جول مل نتكفة رنك بع خر نواوكيت

جردو سے غیر سے ندیدن گناہیت

از خوب باز مشنن گذاه این

اسے شور از طبیدن دل پرکٹ دہ

آبشدلب گزیرن وخدیزنت کرمیت پوشره از شکاف رئے دینت کرمیت اک نورخیم برتی تجتی نگاه کیت نازه نباته ببیل دگل رنگ کدلی عاشق زب نیاز کممشوق زنده ا بوت جین کرشمه نازست دربها مشق وفاز جور فتیبان گرفته ام خان ریز تر زقیع نظر نیش یک نشاس صبرم حرفین عربرهٔ سسسرمدسازگشت صبرم خواش نالهٔ لیبسل بنی شود وائم زنگر سسر گریان می برم وائم زنگر سسر گریان می برم عربان ترا در آئیته دیدن گناه من بیدم بحالی نزع طبیدن خطا من

دانشدرخ نکردن وپرسسیرنت کرهیت انش رعنق دردل مِن برفروفش از شغ سرر بدن و از بنت کویت درزبر آب دام دگر حدرش کویت رنداند مست فواب دخسدش کویت ازطیش رد نگرون و فواب ش کویت با صبد درگرفش و بازید نین کویت ازرشک غیر دیران دادر نین کویت ازرشک غیر دیران دادر نین کویت جوان کیک مست نازخرامی نین کویت سردر کنار بردن و محید نین کریت سردر کنار بردن و محید نین کریت منهگامه گرم کردن و محضر نواحستن باغیر بدگمان و بخونم کنابه اسشس عکس رخ تورلیب جو سیکند فرکار شون گشت در بیالهست راب طهوا ازعوض حال مطلب عاشق دگرشود خواهه عنم رباکن وخواه حلال کن رنگین تراز نسانهٔ شونست رمزورم قبط نظر زخوخی وسید بای خیال دعده و عیدعه بیسشه بای خیال دعده و عیدعه بیسشه بای خیال تغییر خواس من زیر رشانی تو بود

اے مشور رز بان غم نارک مزاح شد دل را بلاک کردن وترسینت کرمیت

اواست این در شان جد ماده منی ست سبل دیده ترون بها میانشدنی ست با دنیماست مبیت، عدادیت فلی سند مزان گرم دفان انگریند ملی سند کراز بریدن دل خند با سک زمرای سند زمان به ننگوه کشادن کال مجادبی سند نگاه منت ندر با دشورش غنی است عبر جائے شکور سداد عشوه بردازن جزائے طول عمل اختصار امر برست برات شم ببرر داند جنبش باد ست برات شم ببرر داند جنبش باد ست برات شم برر داند جنبش باد ست عبار خاطر بز مرده باد خاط ست

وام خاب پرنشان ز آ ه نمشی میان ماوسشما ترجان سررنگے بمكاه سحربيان أب مشيقلي بهارا برو بركسا فزال فسسروريزد برائ قطره صدن غوط ميزند وراكم الراس رازيهان آرزوس زرطلي رصدمه اے فراق تو ترجانم رنگ دل گداخته ام سنگ شیشه علی ست دم رسور حب الداخت در سندم که آب دیده گوانهم رعش مکشی ست ١١- فروري سماماء حان ببتو میگویم که جیان مهت وجیان نبیت طرنه روسش آب دوان بست دروان نبیت آماکش ظاہر ندید راحست باط در دبد فلک اس وبان بست وامان منون دررگ وسیه سے طید از جو سنس جنو سے از سرخی نتب تاب وتوان مست و توان نمبت از خوکسیشس ر بو دست مرا مادم بتیا بی دل بازینان هست دینان در مغر فيسال رخ , زياسية أو دارم ارغم حان کاه گران ست دگران شبت

برآب گل درنگ حین این سمه غفلت تضيرانه اوراق فزان مبت وفزان نبت ب نام ونشان راجب عمانسخنی دوران از نا موران نام ولنشان مهت ونشان نبيت ا فسوسس دلدادم و دلدار نربرم از سخرس روب جهان مست وجهان نست ور دیدهٔ برابل نظید مشت غیسام ازبینی من ویم وگان بت دگان نبت ا قرار وصال تذ زمسر كوشى اغنيسار دانم كه ند دانم كرعيان بست دعيان نيت المتحسن تقور نگاه بن طنساز بطمت مخن وتحرب بالت سنت وبال تبست اظرسار خوشى سنده كوياني را زستنسد باآتکه زبان دان زبان ست وزبان نست ج الهم رسايج سخن دان نشود حسر اندائه نظر طرفد بيان مست دبيان نست غازے معنون رسسر بازی عاشق بر رازلیست که یده نیان بست و تبالی ب

بروعدهٔ نسسر داند برشنور نستی گوئی که دلم شادازان بست ازان نبت				
دا-شمير ١٠٠٥				
	وعدة تضابر سرع موان تأنيها			
عالِ دل بدل گویم عشق دبیریا نبهاست بدل صعف بسری اقوت جوانیهاست	ہم زغم نے میرم دم بدم گرانیہاست سرور ق کہ برگردد روے در قفا دارد			
منظر توانائي خواب ناتوا نهاست	این چراغ نورافگن سایبرزمین اندا			
المهجو بأد در خلقت جودت وانبهاست ظاهراً ستكرر مجى كاوش نهابهاست	از سرخیت والبته خرد ائے فاکم را در دبار نا پرسان پرسش مستم کمتر			
وصلدل آزاری تطوی زندگایماست	مب سبب دل آزاری شبوه جفا کار بوست عیم کست راز دار اوراق ست			
باهنين سكيستى ابن جبسرانهاست	جان مبیند سمستی خفته در برسمتی			
بارنا بدیدارست شور نحو دیدارست کی شارخ جادر انگندن حلوره نهانیهاست				
غواص بجرعم كان بركرانه ابست	عاشق زعم بوض بشعار بيكانه الست			
رنگین تراز نراخهٔ عاشق فیامه ایب بیتر که گفت دل به نگام من نه ایب	شادی زمرگ وغم زهیات سنم زدوست دانشتند مردنم زنمانسستند زلیستس			
د لواله راسلاس رنجر غاندالبت	ایات رفته ادسسر آدارگی بر			

پاس حاوناز و فی شاخساند البت وقت عگفتن ست کمازک اندایت در دست مرک کارسردن بهاندایت از به و خم برست صبا "نازباندایست زانونهییب سر بنود آست عالیت فاک شهیدنشد و ب آب واندایست تاریفس کمند و تقس آش ندایست تاریفس کمند و تقس آش ندایست آشینه واریشت به بوار فایدایست نظاره بودفتمت و فقل نساندایست اس کاش کردی که زخط فال ناایست یے قبل من پزیر دو سے صوت وال چون غیر ب شدام دل صدیارہ یارہ را دل بے قرار در د حبرا یار ہے و فا ایمان و حبان بچن او قربان کہ تو گرافت از بزم سحنت کو فت کند جوہرم زخاک سیرت جین جین رگل افثانی کیست سیرت جین جین رگل افثانی کیست ساب و برم شکشہ و عساد ہے خبر باب و برم شکشہ و عساد ہے خبر بابم ورقیب مصلحت خوبش دیدہ ایم ماہم ورقیب مصلحت خوبش دیدہ ایم تفییس اتصال من از نقش یائے یار

اب ستم نیاری و تنکوه کنی زدوست

10 التو يرسيده

نوشت فيم من كداراقا سائيت برخ كرم جاندك تاكبا سائيت به برده من تبير به حجاب أبست مناح رنگ نوفی وقس وفياب أبست در دست بادگوش وطرف القاب ابست چون دیده می دیرندگردد کواپنیت حانم زنیمن تربت آه و ناله سوخت مشاطر نسگاه نو آنداز سسا دگی در پرد باست چنم نوآغاز هیچ وشام گشتم غیار و دامن بارست گرفت دام آن دیده کور به که جدا زشرم آب نیت افدا زیجاب برده نجیم بر آب نیت در باب عشق بهترازین انتخاب نیت تنگ گشت شور که یا در در کاب نیست

ببیند مال کار دہب ند جال بار مائل شدہ *سٹ گریے صرت برئے خیار* بے ہبرہبت دل کدنہ یا دِنْد غانل ست

ہر بند بند تاریف س تنگ مشت شور برهان صدر شستند که یا در رکاب نیت

٥١- جون الماوار ع

دل شکت بجر هاستی عیارنداشت عمرا د دل زنتائے روزگارداشت مرا د دل زنتائے روزگارداشت نشان داغ مجر ناگی بیارنداشت کرینی سرباری فلش زفار نداشت کرینی سبید کار به با بان کدوستکارنداشت مراعیش بهبرای که دل قرارنداشت مراعیش بهبرای که دل قرارنداشت مراعیش بین میلی دز ان عتبارنداشت نهال شمعلونت فون بول غیارنداشت فلک دمعلونت فون بول غیارنداشت سیاه بوشی مانم سسید مزارنداشت ونانه ساز به زرباست روزگارنداشد،
بهاراددل سوزان به لاله دارگریخت
برزار سننگون ببیدد برزبانم رفت
برنیم بوخی گلیس جمت فرونی کرد
به بیمه افتک دل خشه گل خرانی کرد
به داغ دورست قدرت ببین بردناکی
براغ خانه تاریک آو سوزا نست
سکون سیندر باچآب درغ بال
حید لود حصد بیرزان بخشت سوزا
دودد نگ نخل المیسد سیم سوزم
دودد نگ کل المیسد سیم سوزم
دودد نگ کل المیسد سیم سوزم
دودد نگ کل المیسد سیم سوزم
شهیدگردش ایام درگره بست سین

ہوائے فانہ برونشی بخون دل ہوست سرنشك جوسر باقدت در كنارنداشت ميرس لنت درد دل اسيراك تنور ثماضت حيم توتع زيجنت بإرنداشت ٢٤- فروري منطقه ے دربیان رمزند فا صرزبان ست تفظے چو برگ عنجہ زدی برد ہان ماست لو در گمان باو بردن ازگمان است الدرات در طهورو وجود توب وجود نزديك ودور درنظه سرابرابرست تدورجهان أؤجدا ازجهان السنة لَهُ بِاسِانِ مَا وَكُونِي حَانِ سَا فِي مَاسِتُ از فاک آفریری و در فاک سوختی دردل گره چنج منتب کاریان است انباردانه زيرزمين دفن كرده ايم سنرده وفوان کرم برسسر زبین توقبيان اؤ نوتي مبستران ماست تو بهربان اؤجبان مبربا كاست بزم خال گرم زصحبت سبان است ما در حضور حا ضروقه غائب از ننظ مشت عنا رونجي زنن الوان است الذراه مركب بإدمخالف وزيرورنت وفعال نبك وميغم وراحت رسان ماست بخششش حيات مركب مفاحات أرنبات ومشرى كمه حبان حزبت ببش كش كنيم نت مودنون ت گردزیال است مأئل ننده ست تار نظر ديبابي است ما در حفنور ها ضرفتوغا نب ۱ زنظسسه

اے شور گرسوائے عمری نوستے ا رسید شدے سطردات ان مام بادِ ابزد در دل آند دل زبادِ خومیش رفت يخة ت دمغز نثر مشيرين زاخ خ ريني دنت نا المبدى بررضائے اوامىيد واتق ست ہرکہ جین پرکاربریائے سلامت کیش رفت در شعار خاکساری همچوا خگر خاکس شو میرسید آخر مبنزل سرکه راه خولیش فت بنیت مُن عارت در دل نا یاک نبیت قانغ روش ضميري ازجهان دروكيش رفت صد زبان از تنگ وستی قوت بازوشکت نشوس اذ كاررفت وكارين ازسيش رفت داندس ول رایک شواز تار است كوبر مقصود أز دست صدت المبش رفت شعلهٔ جانست برراه فن ا بادر ركاب باوحق كن برهنسس منكام فرصت بيش فت التبانه نبك وبردر نواشات نفنسس وا درسسر زنبور زهرو انكبين ازنمبينس رنت

هاصل دنیا و عقبی بیرانسان طاعت است ازم بريانه آمد بالمحمد بالخركيش فت بإمسس إران طرنقت داشش ميوب نبيها ۳ ستین افشا نداز خون نیر حول در کیش رفت باوابام جانی وقت بیری نمت ست روزعیب این قبر قربانی بجان مبش رفت ي وناب ازم كنش خود ميخ رد بمرنكب دود نرج برشتورازدل ناعا قبت انديش رنت اسے اور ویدہ دیران روسے او آرزوست چن کل زصیح وصل بوے تو آرزوست مرغ ولم بہرگل وگلتن سنے پرد اورا رسسين كوسك أذ آرزوست آن باده ده که مگذرم از خواسیشتن د شه وبنگون می زجام وسنوء تد آر زو سنت بد فواو اس نیم بجان گرحیب، بازیم زان روزون وصوت کے دل نی دہد ولداده ماكر گفت وسشنوسے نوارزوست

چن بليان مست بوا خواو دو لت اند این شور راکه نشو نوے که آرزوست ول إورست تنه مه انكشت نظر مبتات كست ا بوش رگ عان زاتش گلخن برط^{ات} البل فون عبرم بخية در لبستاف ليحد افراخست درانتا دريا جون اختر ورطيش بال ويرطائر بر لبت تنكسة ى سكار نئر تيني عدفه ادا ميست لِ عمر روان بیری واعضا شکنی ست در خارلت رنگ از کس از کست شرم در پردهٔ رخ طرف اگرلست شکت ئے نوش از درق غنی سنند آخر بباد ا شاخ را فارکه برداه گذر لیستدنشکت وصيا ارميئه لبل وزاخلاص رفت أرزوم دل مانشرير بسناتكت خم سشدار سختی جان تا سرخریان زسید شور اقتاد که بر باغ دند خده ولے ت الليان د المناع عنية الراب الماسية

	3	او پر ۱۸۹۸	1-19		
	بدل قمر اندر كنارست		بارست	بشكل روز روش روك	
	رمروم ب اعتبار ست			انظر بستم بأن جثم نظ	
V.4	ېرگس د کښون ځکار ست		1	ا ببازم جان ودل بروش	
	رسارات البيت الكارست	7 M.	I	کشرعش ما برگردن اند چو بیکا سے کرما ہے درھگج	
	ع دل اسبروا رست رول محب فعل ارست	_ 1		پوچھ عال ہے اور انجند بدے اگر برگر ت	
	شب نامساعاته وزگارست	1 :		بخواب دیدش گریث	
Andrews and the second	، نیش زن نوک زخاایست		11' .	صبابرابات گارد بان ن	
	بروكه عين ونفكا رست			نى آيد بحر خوك خورد ك	
	يم نواب اندرخارست	06		فته ساردمكش بكدبو	
	التخان فاكر فرارست	- 1	1 .	نودين زنقش بوريا	
	و محبث شهوارست		1	سرائعی شامراه رصبردر، حاب اسادلب جان ب	
	ریت جان بقرار ست ن که باس سانگارست		1	انس بکی بشرازین نر	
engirtheyeness	عيش بردم وفتكوارست	شراب	1	بياؤ برين مسكين نظر	
######################################	انبیداند کے سیستانی شق				
وگرینه در د باول راز دارست					
*					

الاا-اكت مهماء

ا هالا النَّا بدار فسس راكه ومت ت الحمين روزغبار مبتوجور ونه قيامت سن والانده ام تردردوبرلها فاست الي ديرن الوعان الدوهوت است انازم براین روش که زراه محبت ست مناطلي روك مفاراهماجت بازأكه ورطراق محبت كفالت ست

عانانياكم صحبت كيدم عتمت ست اے اقاب برفکن اور خداب بالشركه ورانباس فطييع كذرك عبداز مبلبت در گرفتی بقصد سیر شد روسسباه فتم رفيض فروغ رُحسَ دسته دوش غير كثيرو بن ندبد درديدن نگاه زعين عنايت سن جان برلیم رسسیدوشاید نگارس

> ے شور جان الم بہران سی رود آخر بگو كه ورتيش دل جد لذت ست

> > خنده كل موشكات راز بنيان كس ست بوسے منبل شرح اوال برشان سے ست

ببت ابرو آمیت و نقبیر مز کان کسے سٹ مال وخطسياره ازروت قرآن سي ست

> دور زگس ا تقلاب حثم فتان کے ست ہر دبان یاسن مشتان فران کے سٹ

باغيان بيوند تحل از بير لطف لبست اند لذت افزا بوسه برسيب رنخدان كساست حقب بررتم وفأكر قومت يرواز رفست بمجوان طاؤس مبرقصم كه فربان كسه ست خال رخ برصحف آنبینه بوسسه میزند این حد کا فررخنه گر در دنین وایان کے س دیرا کے واغ روسشن ازصفا نے سینرشد بمجو فاكتثركم آنش زيروا مان كسي ست دل زما بُردی نظر بازی سیسان مسیک برزمان عدزنم ازبرنوكب خركان محصه سنت ل فروست برم ببارے شادمی باشم وسانہ این مناع مستعارمن درا مکان کنیمست وقتت گل رفت وند مرمعورنت آن رفتک گل چشمن وا جون گل زنس به ارمان مست ست وقت کل شد شق ب نفاره دل برلب دوبه حتى برره سمج زكسس در كلستان كيت ست بيا بياك منوزم سيندجان باقىست المزارحسرت أن تيروان كان باقىست برین بہانہ بیارش بصیم اے دربان استور باغ تو دیم کیسا آشان باق ست

ا گلاخت قتیس وسرا یا و استخوان با تی ست

ببین توافع الفت نے سگ لیلی جِوَ اَلْتُ كُرْبِهِ فَاكْتَرِبُ بَهِانَ مَانَدُ الْعِبْرِ اللهِ عَلَيْتُ وَوَالْبِي مِنْ اللهِ اللهِ اللهِ اللهُ يه فكرشور كرفتهم زديران بيش است

بها در دل نشین جانان نه این باعث نه آن باعث رفا قت مقتضار جان نه این باعث ند آن باعث

صفات وذات والبينه حيات ومرك يوسنه رضارمطلق سبحال نه این باعث مذآل باعث

به قدر حصله دانشس به انداز لطب بنیش حياسة بع سروسامان شرابين باعث شران باعث

عجب نیرنگی قدرت بهم پردازی قطسیرت به شاخ و کل خندان نداین با عث ندآن با عث

جبان آراليش صنعت سبق در دسعت و فت م وخور بر فلک تابان نه این باعث زان باعث

عبادت را بني أدم م ملت شهر وايان مراست درسزن نادان شربين باعث ندآن باعث روینت فطرت شخصی نومن شهرت سرد ستی مجدد کلنهٔ الا ببان نه این باعث نه آن باعث

به طرز آباداے شورانهان دست افقائم من از تقدیر فود تالان دابن باعث دان باعث

ردلیت ج

نیم زیاس حمیت به بیج در مختاج حیات مادم فرصت عنیتی چه شرر سبک عنائی حان است برعدم مودون حضویت به لباس محبت است زعام مراد و حدمت و از گشرت برافش نی مراد و حدمت برآید جو سیگر مخت راض کشاد حبیم و معا و جیم کسیستن ما دراغ زخم ترسک باد گار می ماند لواز مات حیات است عیش غم در دل

نویس نامُ شوق از شعاع مهراب شق ر که شام عشق نه باستند به یک معط مشاج

ض بدندان گرفتدایم که بیج بور کل از گلاب ی آید باد بر آنشم زند دا مان کاراندما میکو شی آید داد بررنگ عنق می کاریم ابتدا وخرفس سرلنشديم

داغ دل شولد بر غبار نبود فرد دا مان مشت ایم که یج

ازكمتِ رازق اواشده درواره صح إرسرت مراثم وعدة و فيادة صح

جتم بيارشداد فاب به الدادة وسي عالم الباب تا ثناست بدويد النا انترده جذب شوقت باوازه صبح يردة ففل سابن من وتو روزجات

سایه و افر جدا بهسب ورق گرد انی عاك والأني شب برزده فشرازه ومبح رنگب برداخت وریخته از غازه سی مصعفف لاله رفان صنعت وفحاج راغ کاروان می رو دو گرد به د نبال ننا عمر بگذشت به مهرانی جازه هی بهربر كار معين سشده اوتات اى شور رائي روح لنسيم است تروتا زه صح ارفت رفته شود زبان كتاخ ا نتك غازٌ و در د مان گشاخ ضبط تجديد رفع داس دار ايادو فرياد درو بال كتاخ آه و ناله ز عاشقا ن گشاخ قامتی بادل است گویائی ا باد آزاد شم سان گشاخ در حرم رحم يرست وند ا كينه بش اين و أن كمتاخ عيبير سركس بر روء ادبيرد التي ويروانه أن جنان كتاخ بردند وسركيا كان سودد وعدة وتول فهو شان كتاخ فود تقاضا و فود تعشاضاكي انقش اے زرمر وال گتاخ ازسراغ نثان دبدفاموش مثل قراره شور ندور زبان نه ُ دُنْرُبْہِ سبر برلبان گنتاخ

عاب ازدل شب زنده دار برنيزد

له بهجهت از کل ویاری زبار بر نعیزد شريكب بزم عزا سو گوار برخيز د زمان زمان خلش انتظار برخيزد مفت نظر بش برد بار برخبرد ز شاخ سبرگل وبرگ وبار برخبرد زديراً تينانفتش والكاربرخيزد بخم كالمشته سر در كنار برفيزد م نفس رطبیدن شمار برخبرد چونقش يا بنشنيد عب ربرخرد إبيك نفات بينين فتت ند كار برخيزد دسکہ خندہ زنی بچو موج در کرواب | قرارول زوم کے قرار برخیزف

تنگاه ساتی وابر بهبار برخبرد ميان ماؤ نؤمتر مفاصل ست بی ک تخم عل یاش دسر گران می باش بيان فاطر محزون طلاطم است كم بقربه روزجزا طول داده شب را زبان جو سوئ كشايم وبجر فا موشم بزاد رنگ برآرد نشکو ف تقت ما عيان بخاوت عين ست حلوه شامر شراب عيش تفسادر قدت براندادي بريس خفل زجرت نقاب عباننا مات تقش رأب ست در دع دوعد سواو نائد شوق ست داغ دل عثق لكاه فاكة جذبات وفرد عصبانم واليهنوا بادة توجيروش عنق اس

يوزابرسك كدزبرم شراب ك كر خوط خورد فركمسراك رفيز مشرار شعلاد شر سنسها البيند برسرة كشش وناب بغيزه سرم غنووه زبالين نواب بخيزو قیامت ازدل یر اضطراب برفیزد انشله دود بعدين تابيخ قدم براه عقيدت سنتاب برخبرد لبیندگریه گره شد ندآه سون نم فردن می افزون آکشش دبوت کباب برخبزد سرور باده بهتی غرور در در سرست او بقطره در آبد حب ب برخبزد

ورنست كربام عجاب برغرد زود كريزكه ترك علالق مت تجات إفامتي كرة اعتسبار نوليشتنز الشيدساغ توحيد سيرنوشم دارد برون زدور فلك مركز اذبت ما فم اسيري ودرمسسر وات أزادي مناب روئ زمنجاند ازل اعدل خاصفت دلان ب صالے مطاق نہد نداد دارئ عشق ست برده دارئ في انظر عاب كن مد بي عاب بغيره

وسالكان طريقت مجوسراغ اسكشوير المركرد السيس يادر ركاب برخيرد

> در قدم قبل حدوث عارث وابيشار نبود ورنه از بودن ونا بودن ما كار نبود

آمدورنت نفس ثانه گره بست وکمث درمیان سن و تو پردهٔ استسداد شود

فرقتم بإعتش وسل ست دراسكان وجود ست اورد سه ویده د دیدار تردد بركت ورطلبت إبركا ب دارد رقص بردانه بكرد شمع وشوار نبود در دعشق ست که درمان بینذیرد نجز دید رو محر فنق زمسترا وارمسترا وار ببود حسرت سيركلسننان براسسيرى نفس مرخ آزاد ج داند که گرفشنسار بود ور زدی باز در ازغیب کث دی برا راذعثق ستداكه شاكبستت اظهار نبود نو بدی من شهم من بهم و تو شه بری باید باد آن که مرا باتو سسسر و کار نبود جيركسب وكمال اذ قدح ر فوليشس برآر فشمت از دورازل ساغر سسرشار نبود درت ابر نہا نشت خیاسے ٹورمسٹی نظر لطفت بحال من سبے زار بود عده کردیم زیر کارنظسم به درکز منظر ديروحرم عبوه مهر بار نبود سروكارمبني فواسش

نقش تصویرات در دل آئینر پیش نظر فرد اعال ازخیال اے نشور سنهان سے شود

فرب وعدة دير انتظارك داند كدسوز عتق ول دا غدار مسم داند درون خارطبيدان شرار مسك داند حِوالے کل وسٹ بنم ہزار کے والد یرفیر بجز داز دار کے دائد غدار دل سمسه دبداربار سنه داند سر فرميد طلم الكارك والد حت ادبس نفي سفارك داند قرار شمن دل به قدار مے دائد جو قطره كر بديا شار كم دائد شباب عالم شي خارك واند ماردنگ ام روزگارسکه داند بيك كنارز بوسس كنارك داند طبيدن دلس جان زارك والد كك تائنة بيام بارك واند که و پده صوریش خبراً شکارسکه داند ج ليسك كل لتى الدوارك والد

رعشن بجز عگسار کے داند كل سنگفته بوائ ببارك داند نگاه بائے فنکشد تجاب مانع ذبیہ روست خنده جامست شيون سيا تماریف ول دویده گره کشاستگره ينه طرمت خويش بين دعريان باش جہان چوشنائه تصویر و پردهٔ رازست داند زخم دند زير باراحان باش منت جائم كدورادات سجود دلم كداخة غم أسور بجب رائث فرسيا دو عالم عجاب يردة راز ولست فحتم دير فقره أب ودائه ما غدار ازبمسدروسيب أغتابي نند بهار گردش رنگ ست در وجود و عدم زان سرودو باد کارے ماند ول ست مطلع الذار جلدة عانات سير بندعلان زان شدن فن

فروغ داغ نک برجراحت ست اے تشویہ تلافیم ستم بیوز گار سے داند

یا جان به تن درآید یا جان دس برآید برخولیشن بالداز خولیشن برآید گرخون من سرمو تار کفن برآید گرخون من ببوندداغ از بدن برآید از تم یائے درگل نخل جن برآید جوہر زسنگ فال در سوفتن برآید بائے شہاب فاقب از انجن برآید غیرت رواندارد ازلب سخن برآید عبرت رواندارد ازلب سخن برآید زیبر ونصیب اعدا خود راہزن برآید زیبر ونصیب اعدا خود راہزن برآید نارے کچنم دوزی از بیر بن برآید

نیل مرام سبتی دردم ددن براید درکار گاه فرفطت سردته کاردارد اعلل نامته با دردل شکست فارب از کاوش درونم بیداز نن خمیر ا حنت بنبان نا ند در برده صفاتت گلاستهٔ شگفته سشیرازهٔ خیالت عنق آفرید و دل شد آئید دارخنش جیب عدم شگا فد برداز برفشای جیب عدم شگا فد برداز برفشای رسبرفرسیب بی برداه خود برستی رسبرفرسیب بی برداه خود برستی رسبرفرسیب بی برداه خود برستی وسعت انگاه دارد در برده سیخی وسعت انگاه دارد در برده سیخی

سشبنم سبیل است کم بعد از و فات اے مشور بوے وفارخاک خون ناب من براتبد

کہ بجتنی سے بدیش چوصبا دباغ دارد دلم آفتا سبر پڑنہال کا مینے دماغ دارد فظرم پڑاغ خواہد کہ کھٹ چراغ دارد سیرمین بخواب عشقش زجهان فراغ دارد بنگر بخال زارم بهد داغم از عنبسارم بزیارت جالت چدگدا بر استنانم

طفلى وبالخند مستدبر خطِ فريان تضب یائے رفتارو زبان لائق گفت ر نبود ساغر نفرتسه در روز ازل بمووند يست الجناب شورود را بارخود نَقْشُ يائے سالكان لوح وليستان بوده اند أيخ صور تباكم زيرفاك بنبسان بوده اند سرنفس دل میکشد بهرسادک و جذب عثق گردِ راهِ کاروان غُم ہائے دوران ہو دہ ازنگاه اد نگردد منکشت ا موال دل برطرت اددیره حبنش است مرگان بوده اند ناخن مادل فراشان رانغسس گرددگره آه سيردو الدام واكب كرسان بدده ان سوز د سازم شیم تهدر ۲ سنگر فنت است ے شم اہم یک دل وجان بدده اند سسراغ بارجوئی خاک مثودرراه رعفق لي سيروساما ثم بإسبا زوسامان بوده ال سشكوة المم ازجت زيدن سود التات برسسير خوان كرم نا فوائده جهاك بوده الد

چون نفس مادر رکاب و مشتم ازوست فولیش ان قدم عابث قدم ودراو جاناك بوده اند

نائمته اعال ما مثق خطر برکاری است أتيب شد ديد ند ودر ول خود ميشيان بوده اند

> ي اول آخين والدداع يارس الفرا بجرت تفييان حاك دا مان بوده الد

ازدم رگرم من ست ابل محبت را ندان وررگ و میے نیش واؤش اے تشن بران او الد

فتل من از مر دو حانب سنست بان کے شور فاک و فوم کر ہم رہزی پرلیشان سے شود

ازوم گرم من ست ابل محبت را شراق سشيو نم نا نشنود طوطی عزول خال سے نفود خاطر ناخن فرافنان رانفسس گرد و گره

"ناش در وستم رسدواس گرسان کے شود

ياسداران مبت راقفنا باستد علاج درو را کیفیتے پراست دربان سے مثور

> تأك دستى برتا بدار دوسيم لطفت دوست دل فکرسٹن پذیرہ زرفسساءان کے شود

زگفان كيف صببا قدم سراغ دارد بتعرج كنيد كربوات باغ دارد بربان من شائ ترن اباغ دارد بربان من شائ نثرب باغ دارد درق وعبا زاند زقر باغ دراغ دارد اگرفيب غود بنوخم سرهم و داغ دارد سرخط محد فاصل درجار باغ دارد بحربم كعب سورد كريزاغ باغ دارد بو كمان ركبشيه سركوش زاغ دارد بو كمان ركبشيه سركوش زاغ دارد بو كمان ركب شيه سركوش داغ دارد بو كمان ركب شيه سركوش داغ دارد

زگرشمه باست ساقی بده آنی بهت باقی چه کند بجان سطیم نرسد در صفیم بنظ اگر جدائی بدام تسسرین مائی دادائ معالی دان در در نیب آفتائ چه کشاره جانش زجهان طرف گرفتتم من داد چه نورسایه به ضهیمته عناصر نظر فدا پرستان بهرستنش خودی نیت مرابروان خمیده چه خن تراش دیده بنیال آن نگارے شاره بخت رستر بارب

ز کلام سوز ناکم ول درد منداے شولا بگداندانسشرارے کربستگ ن غ دورد

سنگ از شردند در تابال و با افتد کیک روشود کجانان از تود خبر نباش بریائے نو دمسلم افرر نظر نباشد زنجر بائے وحشت ازورے گذر نباشد درخانقاد مہتی دیوارو در نباشد دردا چوشی مشامم ابن دروسرنباشد ازالشش درونم دردل اثرنباش انبست شالم برسونظسسر ندارد بویندهٔ سانی حن نزاچ سیسند از کا دش جونم اشکم به ریگ محرا بردست آردسشد آئید نقاب موضوع آذبین جردفک وترباند مهود کے قضایم سیب م برباند ازخواب وذوق مستی بیدارد برباند بادر رکاب وارم راه سفر نباند سب دارچن سافرونت محرنباند تا ہے جگر نباشم سینہ سیرنباند بردورنسیق جانم تا جان بدر نباند بردورنسیق جانم تا جان بدر نباشد برلیشت بینوایان شمس وقر نباشد گردان چرک دبادم روئے مفرنباند گدران چرک دبادم دوئے مفرنباند گلدست ند شگفتہ تا ہے مطرنباند

تاشر آب داتش سوزد گدان جانم مسدود جمله راهم جز باد عبدو معبود چنم ادازل کشاد ی برونش بازلبتی دمزاشن سئسی از جمله سبح نیادند جان برلیم رسیده برگفت چراغ دارد آنهم چه نیخ قاتل استکم چرفون بسمل منی برست عنقم صورت پرست داغم از سایه ام سید تخدر ف نین چودانم از سایه ام سید تخدر ف نین چودانم سنتیرازه دلم را لبستی نرمترم شرایم منیرازه دلم را لبستی نرمترم شرایم مینیرازه دلم را لبستی نرمتراحیان

اور کال شاعرا عبار عش اے شق ر در ہر صدت زنیسان بیدا گہر نباث

> بالبه تدابزم امکان کونظام جمه جان وارد سم امشب درنظر بهان مکین لاسکان دارد

ولم فتو ولا رامے منشالِ سائھ اور سے درجہ فاودان وارد ان باہم وصالِ حاودان وارد

ز حد بات جنون م سبے بجائے میتوان بردن چوطو فاسلے کہ درا غوسش کر سکے ان دارد

شادو کے شاری انتیار سسر نوشت یا كه مبل ورحين ثالان وكل تجنت جدان دارد خارِلنشئر ہے حمیصنو عرفان را نمی سٹ یہ سسك چند انكه مع كردد زنكمى سركران دارد بعدر نگ تا نتامی بروس سوز خاموشی نظر از بده بوشی برج می بسیند نهان دارد جراحت نورد هٔ عثمتم مک پردرده است کم شارِحان جاناتم که جانم در امان دارد جبان آئيست ديدار اندد ق تطسر يارب كم بر ذره كاسئ فركيش سربراتنان وارد كل اميد ميندد زباغ نااميسد اليو دا تيد حال سرسود وسودا درز بان دارد زناب علدة مست كن محسدهم بيشعمرا خاب از خوسش ناند برآب ردان دارد دل هے معرفت راخت د بوار خود مردم میرس از آه بهجوران که تیر اندر کمسان دا سوادعنعت صالح كيثم ذره روسشن نند روابت ورروابت واستنان وردائنان وارد

بخوائم آمدی مشتی جزاک الله نکد کردی که زخم از خسام انگشت چیرت درد بان دارد

نہا ئے رفتن والے جائے ماندن وجہان اے شور سےردا ہے نہان دامان گرد کاروان دارد

دلم در برعثق معرفت كم كشة سال ث نظراً لودُه رنگيگه ازخود نييز غافل شد فرقيع خِسْ عارض عارعنِ الآن كل شد درا : ست عمر هين کاکل که بريايه مسك مازالماس *خسرت پایش بینی^ول ث* حياتم مخصر برجنبش لكبوارة ول شد

عنابه راه گل کرد ندو گلکاری منزل شد نگاو ما خاسراوسدال ما جواسر اد ولم كديدكم سيخابم لنظروا ندكه عصبنم زيا افتادم ودريرين برفوليش بالبيم غرب سكيم أشفة طالم فالم بردوشم مصارحهم د عان ماهر نفس منيا ومبارزد

چ منتخه آززمین است شقی متوآن سرمبآوردن دونی کردید زائل دل بهررنگیکه مائل شد

ول نشكفترس بيفلش نفارنا نه ابداروش كست ويز خار ناند انظ منظر مسنش بك قرار اند وسيقرارسة ول اسي انتظاراناند ا زبان زیاس تزاکت درافتیارخاند برون ديرده ول علوه نظار عاند إز وطر خرنبال ور آبدار نائد فيام وكروش ايام درشار ناند بقدرهاوة صن ازل غباراناند ا ير تا في ا نعال ي كار عانه اكداه سردكشيدو ساسه وارعاد ازرك رين فاس خال باغاند ا بر بوش باش كه مي دين شار خالد اكتادكارثكام درافتهار تاند كر درط لفيت دل الى ميدانف الد استا سبنت ادوتمناده تاکانا انظاره بال شار المسالة روتارانا

مرا بوعدة ديدار اعتشارناند يحالي انظر التفات بإرثاند تثيرا كنبنذا ممسساز شيرتكبيت خال علوه ومداررا بكيروصال تؤان زكلك اغش منى ول نشاكرد درون دائره عشق سن شدودست تلاش كمننده بارب زفوسش كشدكي بعا له كدجوادران كل يرب نم خال فطت المه ناديق بدد مراز کارنو کارست ویا زماند چکار حات القش بالبحد وتعاشى برانيب ف طبكاني بند خودی و بخری بخودی خبر داری رسيده ايم ياستكانا خيال سد بام ديده روش سواد منعشق شرارواس فالااشار سيسر سال و سي دون نظر كراسيشي ا عال وندكيت الباد ذكم نفسي الم

سنگ برسنگ زدم ریزه بفرمادآمد يشي ازخوني تقسديرها نتاد آمد ببرننگ آمدوستگ از در پیشتراد آمد برورق داغ جدا دفتر ا بجاد أمد برنفس لرزه براندام زُبنیاد آمد رفتم از خویش وزفت آنکه ایاد آمد ر يوراني هنارخس فه آباد آمد براسب زخم ولم ناله وفسسر باو آمد برنشکستیم داد دام که صباد آمد شرکز نام ند حرب وگر ایداد آمد زلسيتن باول نا شاه برز ارستاه آمد چتم و دل سرح پذیرفت بران د آمد رفته رفته بسر بإدل ناشاد آمد رنگ در دنگ زنیر نگی افاد آمد عكس ورآئيشد از جوسر جمراد آمد شررسنگ جاغ دل فراد آمد رونتي برم جهان حن خدا داد آمد التك بابندسلاسل شدوآزاد آمد بوئ باین ازین موی سبک باد آمد

حال ودل دادم ودل بيشد يولاد أمد سدّراه توشده گردوعیارسسیداه دل ووبشر بهدس كدر تبد ساشكت شحلهٔ شوق برامان نظر بجیده است اضطرابيودل من زمزمة تارحيات وسل در برنصيب ست رسرنگ خبال هان تقاببسیت که درصدرست و منی افتاد هجو كن ازنفس تنك نكث تومحظوظ صورت نقش لكين دبده باطن دارم قطرة أب حيات بكرداب فنا زنده داريم برين عرض تمنا خود را صيقل أكينه ول نتوان كرد بهم عان زُيادِ تو فدا يادِ سادِ تو فداً فطريش عشن درائجام بآغاز رسسد حيثم بروانه وبال وبريرواندنظ الذير وردة ول رفت زيرارة وغير كرم وسروآه جواسية كرثا فناكب ناند چیم آنشکدہ اے نشور گلت النارا شعلہ از سوز کشس ول ہم نفس باد آبار

خورشد رنگ ازه بر آب ونم دند مبزان حاكسا مذرحبون ومستم زند تبرار تمان ندحب شد وبهلوا لم زند مزگان دندك بالسيوشكم زند

د گدار ول زمواغواه برگل میرس نگئ مُن كمان كثيره إست بن من وعش كرسان والمن است ياز نگاه پروه مازعقوب عارف گرفت حثّم ذا مسباب روزگاد برزار از تلاقی اسباب زندگی اسباب زندگی اسباب زندگی اسباب زندگی اسباب زندگی اسباب زند برخود بیم دند برکس که ورطانق محبت قدم زند پاس ادب مراسم اخلاق و بندگی کولب کشا که دم بحریم حرم زند سرار از تلافی استباب زندگی اردل صراعنی شود اسے شوروش دوست "ااز مزار تكييب بخداسبرعسدم دند آب وتاب ول دجان جنبش مز گان بر دند كل برا مان حبب دودليشيان بردند عمت خونین که من اور ادل خود سیکفت آن ہم امروز بودست کر نزکان بردند سوز انسسائه بازخم زبان اوگران خنده فشک ونزی از اسبا جانان بردند ربر والن عسدم آباد ليشيان فيسال برسمارون فرایشنا در عصال بردند ديده بااز دل من درسس رف نت گيرند سخ خاب بربثان زيرب ن بدند عاصل عهد حیا تست بنی دستنی نولسینو ورية بيون بأو خزان فاك بالمان بروير بيخذ أستندك أرويرة احاسس فودند ورنشنات وسال غربها بال بدي

محولفور خیالی یہ خیسا کے مستثث دوق بے دیدور زوبدار ندیشبان بردند برنطائ ول خود الشش دل وهنگان لاله سال داغ بنسبا بان تر گلستان پرونڈ بگذرازشوی پردان درین رنگب ندان سب روز تیا مت شب یجیسر ان بردند لحنت السي دل من رفث بطوفان سرشك سردرآب از تیش آلتس سوزان بردند شبغ ازبرتو فورسفيد بجاسة زسيد خراز بخرس مسس برستان بردند قة صدا ازمن ومن از تدجيسدا مي ماميم زخم دیدار زیم جیشنی بیکان بردند رنگ دبوے سخنش انجن رسید گونتی چدن کل از دل سشکی سسر بگریان روند مينوان خواند زعنوان ورق بينت ورق هرجه و بدند در آمیست بدامان بردند ماكه دريرده دل نغمسدسدائيم عبث راز وارال مسيق ازساد خوست ان بروند

سرزین ست که در بائے آذان میلرزد مذہ ہائے کمششرِعش دل وجان بردند عرتقسیم در ایام سف د از طول حیاست میع وشام سٹ که درگروش دورالن بردند

از جهان مجسیج ندید ندو جهان را ویدند پاکها دند که آنمیسنهٔ عسب بان بردند

> جا و بحامهم ها گفت وسشنید ست اے شور جور عنق سن که از دست حسینان بردند

دم بخود آدار سید آدار بود حسرت انجام در آغاز بود دبیرهٔ درلبت شرخود باز بود پرده پوشی انکشا ب بار از بود شنید در زنگ سید برداز بود شنیا جان از شرر ممتاز بود درشکست بربر بر داز بود درشکست بربر بر داز بود مشی ومصدر بیک برداز لود منی ومصدر بیک برداز لود منی ومصدر بیک برداز لود منبطر فا موشی تجاب داز لود بار مارا شاذ با ماساز بدد عان دول راعش سوده سازید ول غردارست از اعمال ما برتن عربان زرنگ بخدی ول ندادم تا ژانشنا خم قالب سهتی دجود حباده دور با اعمال مرغ نامد بر خانه نداد خاط ما سور خش خانه نداد خاط ما سور خش برت سسو تو در نور نظ برت سسو تو در نور نظ فر اد در دیدهٔ ما روشن ست دبده ودانستند هم غاز بود دامن دل درگرفت آن بود ول شهبیر غمزهٔ غاز بود چنم نتان طرفنه الا عجاد بود هرکه سسد افکاند سرافراز بود هر نباز از است اورانا د بود نتیم فاندس خیال ابراز بود دیدن آرخیمت ودانستن رقعل نمیت آنجام دگرجن سوختم تابه سختی ساختم ندن سوختم وراث رات حفی گفت وثنود برنغر گاه گربیانم نظیم ناز با با او نمیسانه ما از و برجه در دل برزبان داریم ما

باصلامط بار مست ہم خددیت آواز بدد

عالم اسباب حندان خاند برانداز نبود سی لا حاسل ما ترک تک و تا زنبود دو نبغتن زجهان شعب ره ناز نبود فکرانجام زنبرگی آغنساز نبود رخم تیخ ست بهای کنبراغاز نبود منون دیدار مجب نه مخرم داد نبود حلوه را ببنش هرمور در انداز نبود روح بر داز کن رطاقت پر داد نبود چرکند نا دد نیاز ب که بیم ساز نبود نظر حن پرساندان غلط انداز نبود

دل بيند آنكه زابل غون وآز نود ت رع عام نظر سیر گذر گا و گیشمه حن است مرازيرده برون مي آبد ارنگ تاخير دعا غير زاعجساز نبود ول ترا ببندوس روئ دوعالم منيم الماد كار نظرم طالع ناسار بنوو رُخِمُ درد که از آه نواز د اے تشویر تنتمهٔ تارتفس زمزمه برواز بنود مرده اے باده کشان ایر سجنز ار آمد جام سسرشار مكيف ساقئ الكنواد آمد أرار مزده اسك بادكات اير بكرار آمد ساره خاموشی مارا از سگ تار آمد سرور ق حِثْم كشاير درة البحسار آمد برك بركر بهن آنبذا مسداراً مد از نگاه تومرا تنب نه پین خیال آب جو رفتشه به جو نقش با دیوار آمد دیده بے دیداگر ندرنباستند ور دید صورت دمنی با معنی الذار آبد يك ادا علوه صدرتك بيان ميرمزه سسن وآ نبد بم الشف ديدار آمد درسیان سن و تو جلوه و بدار آمد مثل شب ونستم والوار برقنارابد

ویرہ لے دیرتاشاے سکتے کردم ازيس يرده دل درنظسهم مايد آمر دل ورازار طیش از مه بیزار آمد باید ما مضطر مان عالم ا مکان سشهود مرم بازار مشدد يوسفن بازار آمد آه چون تارگر سان دردل را دا کرد آنتن اله عشق ورآغو سنس خن خارآمد عكس اذا تيان ول كه درآير بيال برهيمستنور شدازص بديدار آمد باز تدبیر برآورد دلم ازغم بهجسسر تا بتعدیر خبالی دم گفتشسار آمد ایچوگر داب زموسی گره دل مکشود عوسش درجرفن اندك وببيارا مد بم سفرنسست سچر بهکسی من غییب بيسرم عمر درين سسائب ديوار آلد ازد لم قاسس فروحيدم وبرجيام روز

طفيها از بام فقاد ال مسمر بالدائد

ش دی وغم بهدمو قدت با حساس دل ست دل چرسشینم زبوائے تو برفتسار آمد

جذبهٔ عشق نذ جانم زعسدم باز آورد با وجود سه که خود آزاد و سر ننشهار آمد

برنیا بدنظی حرطوه در آید بنظر سر رنگ گردانی عم دیدن و دیدار آید

صورتشش برده دادست بروست مدی

صبرمن راحت من عثق من ونشكل من سرنفش مببل و برسر قد مستش خار آمد

نا نوان داد نوال تاجر نوال کرد بیم خاو بردوستش نظر رستشند دار آمد

سنسید درخارد نصویر ضیسال دل ما عام را ما ما می می مید میداد آمد

نیم مست کر زابنز بیم محر برخمید. د دل بیاد از شین بیخوده سنسیار آمد

> باری آید در دیره من ی آید برسمر پایش نظر دو لنز بربار آید

لو برس من من برم وقون بري عان من واحد ومستور باظهار آمد

برحير أمر بنظر الددل من رفستند بدر هرهیه آمد به علم ورو ول آزار آمد

كبيت أن باده فرد شي كمب كازار آمد

إخطكشيه ندوبهاك نقنن سرطور زدند نېرنيظيم سبت م من رېخر د د شر کل بدامان صبا ځند که هجور د دند خواب الششكر سلموياة مموردند مشت فاكب كفت بابرسر فهجورد وند أسبابراتش ول الدلمص لوردوند ا برسسر شام سرایر ده دیجورددند أجرعته تلخ زعون جون لسياع مورزق تا نظر بردگرے نا ظرومنظورزدار تكييه برعمرر وان مادل معذورزوند

اروز اول زكل ام كالمه فنفوردنه الماس عنى بجرا كرو من يركار نود البيشتار بشند به الكشن وكره وورزد دىبرة متفق ك دند برساباب سرشك حى فاط نشدادردزيرينان كشتن فوكيف يتن عشمي زفيضال حب نولن ركرد بإدرست النبت كدبيربيان بهوا صورنتيانقش وككبن نام فشانست اغ درنظر من نيايد بجز الذارسسها هر سوفت ما نمک خده ای است جرت المري مي فعده نادونسان آمدورفت درعالم چهنی کوستی تن

سے زمخانہ توجید بہ کا فور تددند بارگاہی کہ درین کشور محدر دند جام تونیق برمفدار دبرمقدور زدند للب غیرندارد زرد نی بریگانه باد گاراست به دل جنن دصال عبود مقبلانیم مراندازهٔ تقصیر د گناه

چتم از خامهٔ ا نظار مصور ای منتور عامه در قون سیسیه کاری منتورد دند

اذعدم تابه عدم برورق عربان باشد الملوه محوست درآئينه وحيران بانشد باشده باست داكرهيم بوفاك باشد أنطره در بحرفت گردد و باران مان سیم کاری به نیز آئیبه بنهان باشد ركبثه درزخم دوا نبده برا فشال بانشد ا قرعَه وصل زند وبده و گرماین باشد ارفرازم نظرے راہ نایان باشد كرد برخبرود بأأه برافتان باشد که بجار نفسم تارگر سیبسان باشد كاردان مي رودو كرد بدانان باشد ا بال رواز کٹ میر کہ بریث ن با شد نفس سرو کلير در ژند ان باشد باريها وسرب برفط فران بانتد

شننا ت صحربے سروسامان باشد بنة رضب خون بركربيان باشد ل ذات مرم بازخب دا گرد برم شوخي حنن وهيا را بطه عنق ونت تظر لطف براحوال ولم نقش برآب برسط صيد رازست به الث ، نجم فبه وديروحرم عثق ميمنسترل منزل نامه بر مرغ نفس بست زها کنتر ول ودلت عشق به كروش سردست كفن بت بوكش الرميكرة نازكه دنيا دنيا ست عنم وول بردهٔ رازست بمبدان شهود رازد ل کاوشِ خارست بیں پروہ شوق شمع سوزان فنائم جدوحود ومبعسدم ذره برجاء فود اے شور ران جون ل ما خاک درجیم که هرزخم بنسکدان بام

عجاب بيتم من تصوير عبا نان راجد بكرارد صفيرومبل مدل كلتان راجه بكرارد كه برباد بهارى أسباهوان راجه بكرارد تى منزل بدمنزل ساردوسامان اجربگزارد كه درا فراطفرا ورائي سوز ان راجه بگزارد شرورورودل بهار سجرا ن راجه مگزارد عم امروزه فردا سرفروشان راجه بگزارد زهينظ شاردات زلفت ريثان اجد مكزارد ففس زخود وصال قالب حان راجه مكزارد الكاه رس برجاب دير بينان راج بكزارد البيروام الفت بنر زندال راجه مكزارد تنسب وروزان تسلسل در دوران راجه مكزاره نه بإنتشد خاره ناخن موران راهيه مكزاره تنكيب ناشكيباني ُدُو يبيكان راهِ بكزارد

ت صحرتب زنره داران راجر بكزاد دمربرك متجرباه صبأ الموستس بكثايد وق رېزى نمرانىچىت كل مېمقردارد عم دنیا به تدسیج تعشق خود فست اگردو ولم فَاكْتُورُ فَكُرُ لَفْسَ دامن زند زين رو | به فال فونش بدامي شونداساب ناكامي نوركث شمالم شرشط وركمان وارد ننان منم فيرث دان زنجري سازد درود يارنشكت قدم مزيره مي آبد طلهات جهاك راصورت أكبية مي بيند يمه بال نفس غيرا زطيش يرواز مي شكند تلافى نبست ازگردش بجز فرگان بمتن سبل راه شدخونم كرعام ارغوان دارد يكى برلىب شرراحت كي برغاروض غلطد ترا فرصت بنود از فدوم الهلت واداين ل رييك فنامذات زاهب بريتان راجه بكزاره

جو کل اے شور دل بیان عشرت تی کرد كما فرفاك أشتن فلط انسان راجه بكزارد زدور باش تظرهان تنفل سوزها روا بدارک درکوره فشت گل سودند اسرمزار جراسفے به عطر کل سوزند بيا بكياكه بجان متعل چىكل سوزند ازآب وبده كنهكار منفغل بوزند الذانفصال جويوندجان كسل سوزند م يو شع بررخ آئية متصل سوزند

به جارتن ورين برم فون ول سوزند ولم به گلشن مستى غبار آزادى بان بمناعث عرب كفاك رفاك به گوفند ول ما خلوت خدا دادرست ففنارخنده گل تنگ براسران نند برنگ غیخ برنمرده مضحل مودند هد دود برسرآتش معاشران طلب | جراغ بركف وخول دراباغ ول زند فطافطانشود تاخطانيا مرزى حبات ومرك زغم ريثته ووسردارا دے کرخم نشد واغ دل نی باشد اوشو گئے ، وراند مستقل سور ند شات المامين الماسي حاب ابدهم ردن دم إخلاص فالله المراسوز شر طراز كاغذ أتش زده است صحبت غير إصر مكنات بيان ديره منجل سوزند كُنا بِكارم وازكره و فودليثيما نم

خيراب وكل افت الذيراب وتول زلسط وتبق عيرسساز ندؤ نفضل سوزبند

> بهار گل مرامسرگرم نوست، چیدنی دارد که بر دست نگارین رنگب گلش دیدنی دارد

دو جام تا شوی سیبر دو عالم و برنی دارد نظر گرویدنی اشبست بر گردیدنی دارد

مزه برم زدن در نزع سرمی آورد عمرے میه عربانی هیمستوری نظر پوست یدنی دارد رموز عشق می ماند نهان در و بده سنت نب شیرین برنگ برگ کل خندمدنی دارد طلسم جرت است آگیشد دار سنج دی عسالم وقسمت سرح بیش آید بجان در زیدنی دارد عجب فاصيى دارد زبارست فالد رشكم سرشت خان دل منسل عن هِشِدنی دارد مراق عشق روز افزوان تصور برده رازس به ذون ومُستس زهر نبيش عم يذخيرني وارد بر راز عنج سرمغوم اسسماب طرب مخفی دل از باد ته برخود چك گره يحيد في وارد خلش الكشت برلب ميزند زخم بنساني را اشارات عنى از درودل فهميت في وارد سرشک از دیده در گهواری راحت بر آساید شا - مشهاب رش خور رنجانبسدن ورنجيدني وارد ذفاك كششكان دحثم عبرت كروجواسة رنقش برقسهم راوعهم برسيدني وارد

يو يوركل صبن ستيرادة جذبات روحاني نظر از طهیش و یا از سمیت واسب خند بدنی دارد

د طوطی بیش استیست بيان حال ول بشنيك كنشندني وارد

> برون استنانی روسشنانی کرده ام استشولا جوادراق بركيتان اب بر سيحييدني وارد

به حال خوایش باول در سخن دیواندی اید اسدار باز گشت از حاب ایدی آید زبام عرش گردان در موا خانه می آید ب کار آفر منیش ذره و سروانه می آید ازباغم فشكك كردد تابرلب بيمانه مى آبد اضیا اشتره مجنی تدر کاشا می آبد بگانه می ردد از خانه و سیگانه می آید عم دنیا فروستند سرکه در مینامد می آید به برجا با گذارم برسسر وبرانه می آید مديث عشق درا شول مدرايسانه مي آيد بهبرجاشت روشن می شود بروانه می آبد زبان رتینی بر لفزیش نتر دنداند می آبد رباضت ببرعتن ازم سنبه مردانه می آبد مبادعتي مسكدان كرية مسسساندي أبد

وحود سيتيم ون قطرة باران حياب أسا نمودُد ہے، نمود انبار خاکی سمینج وہرا بنہ ا بو خل از برگ ریست فعل زیست ی بهاوعبلوه اش عيم زفر كان سائبان ارد فروچيدم كارول زغم اسباسيراكاي رعشرت قائداساب سالات فرايمكن يه ووركرو بإدارظ كساري دوسائة وارم زبان قاعر بودازش بردل سرحيم بكذرد كشد بردار الكشت شهادت سرفروتان مكافئا شباعل مين ارعل وا ديدني وارد سلوك جذاب جون تم بادة سروش ويجت دماغ ماغ سرشار كخنت الاصن عبوية

چورنگ وبورگل اے شورخصلت مقدم گردد انبه كار خيروست را ابعقل و فرنه الله مى المبير المدوستند المبيئة المنطق وليتند المبيئة المنطق وليتند

اب ناله فاخنه وطوق در گلوستند ب داغ دوزى دل جاك ار دوستند حرکی زرجیا تن زرنگ نویبند أربال فرميب ووعالم زكفتكولينشد ارازسگلے کہ زسرکرون سپولیٹند اگره برساسی برباد موبولیشند ابررسنيذ وركب كل عقدرنگ بوبست اشابات مطابي وسروبيتند حاسياتيم رابرآسيا جو بهتند تعلقات عل بالبرخيرو فو لبنتد المجود نقش جبين برغبار كولبتدر ا بباره زنده دلی زنگ بونه نوستند

يس از وصال ازل راه جنج لبتند هوا ُ مبارة و من قدم غبب ارانگیز ایمینم خاک نشا ندندو در فرولبنند اسبرعشق جو گرواب محوصورت ال نگاه رنتنهٔ و فرگان بهار سوزن^عش بس ازننا برهبان شب اتخان بانی ست كليد تقل حيات است أذنين أرك غبارطا طرما خاند زاد زغم دل است امول زندگی ماحصول مفرت ات عل نتائج خصلت چوبجرو بادبهوج دماغ برسر كارست درتصور عشق سفية در گل بي يأخه دروان گر در به ودر الروش الهت فان بهاراسد به قسمت ازلی بود بکدلی مفردم مين طازي اساب دن المادت

> جہان بھٹم اذاے شق رمزوا کیا ئے طر مطرخستات مار دوستند

سرت الوده نظرهاكه تصورنود دندكي سورخراستست كانخررنود أكبيديش نفس دانشة تضوير مبود بالن شعله بيز حادة كتسسر سنود مورن رينته يودل كم زميرنتر نبود البيح بركث وتركشش تقدير نود دُل نبود انکه دران حذبهٔ ناشرنبود موج وربحرفنا كشت وتدسرنود يين افنادلىيس بردة لقدير نبود جوش افزائے جنون الله زيجر منود خواب نظاره خوابست كم تعبر بود دست بربادى مابرسسرتعمير شود ديدى كاش نظر عبورة تفدر سود فاك درد بره من سرم اكبينود خطيبتاني ماآبت وتفسير نبود اے خوش بخری ہونش خبر کیر نبود ا چیتم واکر دن ما جبرت ِ تقصیر شود فاك دامن كش وخارره ريكير شود التنوك تأثيروعا حادوت غير تبود

عال بيجال ن دوزم ره تقرير نبود مرتفس دودجرا غلبث كرفتكبر نود وي جراياد بكام دل د لكير نود عُشَق انشارولم بربت خراشه ومطور برنشكات نطرش حتم برس وخشام بحراز قنطره وقنطره ملبب بجرهاب حيتم سرحتيه آب شرر أنكيز حوسنك علوة باردر آويز نظرهم رسنت كاروان هشم رئيسب رمنزل نربسيد بود وركوش عداساسارعتبان ل سرت ديدند سار فرون ميكر ديد برنفس گورکن زم زمین مستی دندكى شل حاسب لب وربالوس زر ندارم به نظر رنگ مجست دارم باخبر سيخر أزميش درا مكان وجود والشت التكني ققس احت كروارة ل آفريهم وندانيم هيمختر بابشد بركدا فتاوتها بشتث وتديرسر فاكس عال وول منظر عبوة عانان بوديم

ايريل مسووارع

ديدم چه ديده أشر نظر ادديرس تكرد اروبر نفا نهاده ورلحيت زكسيس نكرد از مبکیی حیر درد که بروا سنے ممس نگرد ابدار ففة راجو صداعة جرس أكرد اجان را بجر مث بده اندر تفس نكره آرائش ففنا ئے مین خارومس نکرد استى نونش ليست بغيراز بوسس كم فرباد كوش برسخنِ فبين رمسس تكره ت ازلیاس خویش برگن ان سپس نکرد ا چنم ازگ دیست مه جان بنی دس نکرد چون عنكبونت يرده تند در حصار خويش السب يرد كى زيرده درى بوا لهوسس نكرد دندان گزیدولب زاس بارس نکرد

الم نفس لحاظ رهبا مم نفس نكر د دريدده باست ديده دل عسمادة شاوم بگوشد که بهارست خلو سے ہے کار کاروانِ نفس ومیدم گذشت دارم و ہے طوات نظر گرد کعیہ۔ طلوب ذات يأك فروعات غاشات ببر تعجد ميشى أذسر برزين أباد دل تازميندليستريدي زعنق بشكست جام ولرزه براندام اوقناد مشيده ايم وخامه جان چاک کرده دانم دارم جوربكب غير بان درشه ببان

ا سے متوں شکوہ از روستس دور گارلود اوريد جيد معنفنا سية وفي ملمس تكرد

البنيد جلوه و زممه قطع بيش نديم فعن عش تدسركن يروان واراس مستعهادتها المقرانة

دل را اگر د لار تطمسه عاده گرکنند عکس رشت در نبینهٔ ول بدر کشند يوينداز مر تفئر عسالم سراع بارا آن با خرکه رمز تراسیه خرکشت.
داعف بسید بید بدای سیرست.
بهرطیش تنافی جان دگرکشت.
از آه سرد برده بردسی خود بدرکشت.
مودای خام دا زسید خود بدرکشت.
خوشا به گرم شعله دل در حبح کشند
حذبات دل ببک نظر پر افرکشند
حذبات دل ببک نظر پر افرکشند
میزبات دل ببک نظر پر افرکشند
میزبات دل ببک نظر پر افرکشند
میزبات دل ببک نظر پر افرکشند

باشدها بردهٔ دازازهاب راز بردم برنگ شخرسی از دو کدار دل ماکشنگان خخرسیم را نغیب انه حال ماخر ندید تا بدیگران این زلسیتن تهید مردن نمیک د در بینی ندید بوس باسط خام ماست در ارز وسی وصل ازاست حال آرزو در عاشقی ملاحظ ٔ جان دهیم نمیست در عاشقی ملاحظ ٔ جان دهیم نمیست

الاسك منال أو برياد سيك ول سين

to mornious market

دل را قرار اود و شهان را قرار لود ور بک نظر نمود خران و بهار لود ور بک نظر نمود خران و بهار لود وایم خال می در نهار م آفوش غار بود عام خال نویش بنو آنش غبار بود مون دائیسیند بر آنش شرار بود انش فروز شعلتر دیدار بار بود می اعتبار دیرگی مستنی ابود دل برسار صرفتی داربال شار بود برسید دا نام عشی جرازی ماربود درعالم الدیج د د بود و جرد ما

درخائہ دل سٹ ٹانٹا ئے کس مٹنولر جان درخبال گرم ندمسٹ خار بود

فروري المواع

از فوکسیش رفتن سنت که خاله نمیرسد بست و شکست سرچه رسید و انمیرسد ول ما فلكت ازغم ونبا نميرسد

حرفے بگوش دل زلب ما نمبرسد دل بے تحقی بہ تحب تی نمبر سد الصلاح مانهين خبراصسلانمير الباكسه نفس حسن خود أرا نهبرسا ابا در در دل عذاب بو مدا دا نميرسا فيجن جنون يه فهرو بدارا تمبرسد از درست فود اذمنت بهجا نبرسه عانست برزس که ننه با نبرسد صحبت بهم زدوري صهبا فمبرسد منم نظاره جو بنا فا نرسد يون نظره درلوارسشس ربالمبرسد ا دوقسیت درولم به نامشا نمیرسد

ازارغم اذبت و آثار نا بدید برلب زدل براه نفس حرث میرسد عالم ننام بیخراز رستیخ خولبیش عالم ننام بیخراز رستیخ خولبیش جندانکه به نباز مشدم انتیاز دنت درحال خوابیش سنم دساه الثفان غیر ابندارخین نزبهیشاعش داده مست میذبات دل زعش د برایش نظرخین باد صنم زستی شد و بیانه میسکنم باد صنم زستی دنظر باریاسیاشس عالم ننام عن دنظر باریاسیاشسن غوارست زندگی که وصالش نصیب غیش عالی شدرد بینوش نظر باریاسیاشسن عالی شدرد بینوش نظر باریاسیاشسن

ات شور انظار نفا ما تبرسد

٠١ د مرسوا ٤٠

ور بید نگاه نزازد شود نشد

مام نمام صحفت آن روننو د لنشد الم

کافرزشن خال زسندو منو دانشد آئیسند جال گل رو شو دانشد چون گل فنگفنه رنگ رخ اوشودانشد هجرم زراز چیخ سخن گو شودنشد سنبل برنگ طراه گیبوشودانشد "نا جمح خاطرم به نو کمیبوشودانشد کوناه قصه فرق سر مو مشود انشد کوناه قصه فرق سر مو مشود انشد ای بیره روزیم خراز تو شودانشد بردره آنتاب قیامت زعایش ست نازشت گرخمه بازونبازت بهعشوه ساز خط بر عذارحن در بالا زر فتاب نازش زب نبازے خود برده مبدرد بر هینین که طرز معانی گرفنه ست جمون بطون و شدت بیایان نگاه دا فنی و باوز لفنو قداد دل مبر و د فنی و باوز لفنو قداد دل مبر و د عر دراز ناز مستجا نف کشد

جرش بهار درسس مبتم زلب گرفت اس شول غین روسشل خوشو شو د نشد

5-19-A

دل شکنه گران شدکه ناز بردارد که باغبان خبراد نخل با تمر دارد غبارسی جن مرغ زیر پردارد نشان سسنگ سرراه سخبر دارد کرفین نالهٔ مشب خبر دیده تر دارد غم نزاکش گل سوز در حجر دارد بشرعز بز نداری طی خدار زخلق دے کرسشت نگروه زول عبرت گل خیال بخته سودار دعمال صحبت بار محمار شی زیرواز مشدار با ست د

Control of the second s	
ابشر بقدر مراتب دماغ شردارد	لب نشگفته کشادی سخن در پنج مدار زسا سکان طریق میاز نرد فرسی شروش خواش زهم هجر شد
F.19.9 5.33 - H	
نون گرفت می نمت دارد نظر از سرمه سودا دارد کفر از سرمه سودا دارد ارزو سن دم عبی دارد ارزو سن دم عبی دارد کاله رو داغ سو بدا دارد حثم عاشق دل دربا دارد مستی گرفت غرودا دارد مستی گرفت عرودا دارد مستی گرفت عرودا دارد	1

۶ ۱۹۱۰ ۲۷ - اگت سام خوش ونشتاكهاز لطف تؤمعهو دبرآبد ادراك بود فاحرو مقصود برآيد قربان جمال لو شوم ببرنگا ہے نگراز مشت معبود برآبید انثك ازمستنم نالهنكسود برأيد سيران اجن دود برأيد

٢٨- ستمر 1910ع

فاكمي معرى عن الفلط في در فرد

تا زه بوے گل امید دول برخیزد وبريا لمست زشوى نشكهرشاسا زيده ول باش سيران طريقيت أوش

ا یائے برکار ہر رفتار سنبک برخیز د نامة شوق مراربه برا بايد البال سيرحم الذخون كبونز فيزد تتولد جوروستهم بار زمحت رضرد ے۔ ہون ساور ہ كومكن را خوست شيداني نبود لتشه خورون كاردا ناني نبود حِثْم را برهن سبسنائی نبود ا یا زعا لغزید و رسواتی نبود عشق را در صن سینائی بنود خن راب عثق رسوانی نبود ا نا توانی لیے توانائی نبود حال الب دارم كدستم رفيت كل علوه ونظاره ازیک گویرند ناستناسی بے شناسانی نبود علوه ونصاره، ... على جوبراند المنتي الربن بارائي كدياتي بنود حال فلاست شعل آوارشوخ رمر عاشق بره آرائی نبود درسر دایدانگی سرداده ام شابدان راندل به دل آئینه كوشه وبرائد تنهاني نبود آسشنائی بے شاشائی نبود الارتاريتي بهشاتي بود غنيه سان سبتم زمان دركار خوسين كم بازارست ويروانست عشق ما در سني تنها يي سود دروسر داری زفاکمسندلست کارما جزنا صبه سانی شود

افاسوشی نادان دا ناتی نبود الاركاكل بشر سوداتي ثود درگره زد د وریشه را انتاب استبلثان تابيوسوداني نبود تاگره واوست شهراز قاب شعركفنه خلن دل خوردم بالمنتولد شائوی جون خامه فرنسائی نود ١٩- ١٩ ا - ١٩ ا كىست آن فتنه نظ تنريز نان ميكذرد هيبت آن نثركه ازشبير عان ميكذرد کیست آن فتنه که نامش برزبان میگذرد عبيت آن نام كه از شرح وبيان ميكذرد عالم صن چانقش ست که در دویر فرا ن ا سرکه در ماخت سازی زیبهان میگذر د عنم *عنبا رلسبت که* درحتیم گران میگذرد شرع بان برسر بازار وفاارزا است برسر میده نازندسشدم پرده سرا البرور زبین ول قبر بجان سیگذره ا بركه ازبيش نگدز ذر مسان ميكنزه حن است که ره درجم دل برد بهجینان ذکرته بر لذک زبان میگذرد بهجنان باوتو درخاط س بودكم كاه ممنون نظرسا ختن وكدكمتشنن در فراق تو وی عہد بان میگذرد ما بها تميم و بهان عنق وبهان ول بإرسيا برسر بازعنابت فه جنان مگذرو وم آن ومل سيال نن وجان ميگذرد نشد که دور رجان باز در مین دوری باد ايربصنت لفدير وس مسالد ما به زخر فهنا عمر روان مبگذره

بركه از بين تظرساده جدان ميكذرد

نخل طویی ست کرسرگر ده بفروین ل

صن برابرد روه باشركان آ فرین ما د برآن کس که زمبان میگذردا منهٔ جن معانی زمبیسا ن میگذرد حان سخنت من وازم به فغال مسكَّدرو

اغلست كم ورارم وفا سوحتم ام نالهُ سلط به تمثا رشیستنان دم

فنونوننان الارتراء المستريم وربر خالان رمان سيگذرو حرت اے شولا دارخ رنگ بوانی بربید

5-19 M - 49

فدائے جان عزیز توجان نثارانند له رهزنان روعتن راز واراشد نزاب با ده ست نوبوشارا شد كه ول مرست ندار ندوسی فرارانند كشده سرتكريان يرمزارا نند إيراغ فأذ عثان كلعسذارا نند اللاكتان محبث كنابكارات كرمنقعل زندامتها المبيددارا نشر بجار فولينس جو ديوا شوتبارا نند رويده برده در سيندديره دارانشد بياده سيردم ونتبش رو سوارا نتند

مهيد غمزه ونازتو دل فيكارا نند ترا محاسبا ومراتنون دید رسوا کرد شناس مبت باد مخورند بسريوج ست جان بجوران شكاتِ خنده كل نون بهائ زفم وت فرب فتم طلب كاروكور ديده ماست یه حظ نفس که جون دام میکشد سیاد جداب کنے زار مان وصل مثیرین نز سوال الوجواب نو ديدة با داند حجاميه وحن ليس شوق تبجا با رفت غبار راه نشان سيد بدرابل ننا

شدیم محوتات سے عبوہ فطرت كه منتولًا بندهٔ اجكام خاكسارانند

خفنهٔ را بدار ازیاد الی سیک البيش دا در سركه عذر مبكتابي مبكت صورت وتعمر سيدا درتبا بى مىكند تنظرهٔ خون دبرُ مِرداع سیایی میکند انقنه خوانی دنت برخوایی نخواهی میکند ا آه اِز دل برکتنم کانسب تباهی سکند فہر ناڈل مے شود جون از فرائفن قلم استی نتوان کرد کارے کم سکاہی سکند کل بداس کر ٹبا شد فاک ان فوش استی سکند

از انا کنی مرغ وردِ شع گاہی سیکند رنگساسن را الفعال ارسن کابی سکیند خاط بشکنند را توثنی رساند ذکر خبر از كاب وال نفس ارجرم عصيان مكيم روز سماري نديده بحنت خواب الدرس أشقام ازاتش فودسكث سركرده ديك خوابش دل رابرآ دردم برنگ خشتن المجاه بائ شي برآتش گوا بي ميكشد

المنه على بركف واع جسرت ورحبي منتوراز ناكروه كارى غدرخوابى ميكند

ا عابت ازدر عن ناكه شور ميره سر دارد كدبرآ داز كوسنت زهنه دبوارد در دارد ومرغ رشته بريايم كاسرورنديرير وارد ينهر دوم سفيديباسابي ورجر وارو

خزان شدمبل فوش رست كل متر بطردار دلش ازناله باسئ نيم شب چندين خردار نه خندوسه محل غني كم شاخن يا مجل باشد ڈ لڈر_و عادمنی میر روبرنگ سایہ رنھنیساو دل برصرتم بردم متنائے دکردارد سبكروهم وكي جان ابينيان وروسر دارد يوستنبم والممازات كسيامتني دسره تردارد كه حقيم انتظار ما أمبيلات مه بر دارد

ندانم ازجيبروامن زآتش داغ روتش للم كبويش زارمي نالم گران جانم زمتيا بي فرسن آبر وربزد نتائے عال او تلم نه درسیای تابیام فیشل بگذارد غلش ورول بجاماندعدو كرأستنابابند الكريوان شرسبك زخمه نصير وسن بردارد

غدارام ده لبشنو مبارك و مركب الو كه متتوكه عمر رسيده ازجهان عزم سفر دارد

5.1799 - 10 J-10

مرابه شبیشهٔ دل خون آرزو دا دند ا رُا تَجابِ ومرا ذون كُلُفتُكُو وا دند كر بوست كل سرسرا يردة سبو دا دند كه فنظرة لجسريث رفث وأ برو واوثر میر نند ز کاوش دل فرصت رفو وا د ند شراراز طبیش دل میآه رو دادند بيام وصل جوابرو كه رومرو وا دند تخبرانيا فنثم وحال فسيستثبو وادند الداغ برنج من نشاب او وا دمر

تزاكها سكلل عاجن جهرنگ وبوداد ند وصال عاشق مكين ويركل فتادهست وین به لانتها شه واکند دیگر سوزی مدمن كوشرنشيني زحيتم نقل كنم زدردرزهم فشرديم برهجكك وندان بزبرستكسا نهان است سوز خاكتشر زبوسه بالميخ جبين خم زدى سي الجائم تلاش كل اسرآمدكه باغبان دربافت تذكشت والرة عثق تاسيره نشود

چنقش باكات تندوباز كو دا دند به زار نا فی من گوش مید بر سرحسس کمازر یا عنت شب سوز در کلو دا دند ابتوت بوست سرندلف خرج راه شدم الدود آتش ول رنگ مو بهو دادند

يح ملال توقالب تني نخواتهم كرد

زجيش كرئيه شول بده حرب عم شدياك ول افلنيم به دريا كرشست في شو دا وند

9- نومبر ۱۸۹۹

ابرج ميوزو لؤاست ميد بر اِزْفَغَان وم ننگ اُستے مید بد اسم جان در زیریائے مید بد بند در بند قبسائ مید بر الشت يردست باست ميدير غره برباران صلات ميدبد كومش برعكم خداك مبديد اسردرا غوش ففاست مبديد بازادانم صراع ميدلم وردارهم فوش اداست ميدبر یر کاکل خون بہائے میر ہر

اوسے دل سوزی ہوائے مید ہر وم منتم دم درکشیدم میکدم آه "ا نباست وصل سریرواند دور دل تا دوست مي دارومرا سرم شيم تو بريا فنته من مزه با در بان فیشن در زنند فالمداعال من شدروسسياه لقى ما دلسورسة برواله وفنت فيون بواست عثق درسر وأسشتم كنج عمر بالتدلفسي عاشقال هم برست رار الركب المعيم سرم رنگ دول بشكست بحون لمبلان

می برد آرام جان شبولا و فنان درد دل پہلو کا سے میر ہر

١١- نومير ١٩٩٩ء

ازخط سبزش بهارغمر روز افزون دمید لاله با واغ حگر از سسینه با مون دمید انتقام ازهان کشیم تا دم محرون دمید گونفس درگوش مصحد سبزش مفوت دمید نیم خمورم کرحینم فشته زا افسو ک دمید از دل پردرد آو نیم کش سیرون دمید گل بدا مان سحر با کاشه دازدون دمید مسیح درآغوش شبار فوایش شد چون دمید درتن بهر شوله بائے شم گر با فون دمید برلسباس سنگر فا دانه موزدن دمید باده را بوکرده بازر بائے گل مون دمید باده را بوکرده بازر بائے گل مون دمید سبز که برخانه سرمیون دمید انتاب من ادرج رخ کلکون دمبد منح بزم آرائے جان شئے سبد دربرگرفت انتظار آنن روزے بشب آنکه آخر دم نزد. مازول بام رکے گفت آنکه آخر دم نزد. سیند دریا گرہ زدباد درمشت حباب مبیل آشفند سرگرم خاشا بوکٹ د مبیل آشفند سرگرم خاشا بوکٹ درخیا لی رخ سبستان غم ادجاشد ند درخیا لی رخ سبستان غم ادجاشد ند تا کر دریائے اوبال ویر پر واند لبت بوسد برفا لئے وم چان اول در آتش نہا بریموائے میکدہ جون سرخ کردم خیر ا ختک بہبومیز نم برسیت احسان عمر ختک بہبومیز نم برسیت واحسان عمر ختک بہبومیز نم برسیت واحسان عمر

دم یخود از کوست او ب شور وشهار ایدم وعدهٔ تشب روح صبر اندر دل مفتون دمید

9 - نونمبر ۱۹۹۸ ع

مرامم ديده نوشيسارداد در ا دواست قوت بمار دادند إزبان شمع آلتشبار وادند مناع صبر دل ناجار دادند خبرازيا و وصل بأر دادند مرادر دل زعتفت فار دا دند ا وجهر رسشنهٔ زنار داوند به نخل خنگ برگ مبار دادند المان درسائيه ديواردادند درون غنيه دل افكار دادند

إثرانا كشيدة آزار دادند سخن سنج الثارث سرمد حيثم بیام وصل با بیروانه کو بد فنم تاغم تتجسسر نؤ د لسوز بحرف رفت جان نا قدانم تلاحن کل رخسار دادند أكراً متبذ برروست بتان ديد بجران آه رمن طائم برآورد مرتفن مستمندے را بکویت بيان سوزيلبل برنه مان مشد نكا وحيثم قواب آلو ده باست البستان باده سرفاردادند

> جبہ دانی شور جائے عم کیا بود بخلوت فائم المسسرار دادند

> > 8-1090 - 1 Die 2016

حیت بریخ رمبرائی زخم بسل سے عبکہ سمینان خواب درون از تیخ زناتل میکید رم ولداری ولے آتش بیانم تر نکرد موم آمی می شود از سم محفسل کی

ورشب مدكوكيه ازبرين عامل ميجكيد فطره قطره أسوع الكندة بالسيك الثيرة تردائ الخل فكفسل مك

برق افشانی زمویئے زلف گر دعارت كوزه كرتاساختي ساغرز فاكب حثمرز أنبغ ابرو لأبر فيظ از بوسماسي وادفهم زخم برول ميرسد برويرة كريان سبن

أنش عنن لذ سور د مشور راش كباب ما عية بنين كه قوتم ازكيادل محكاد

٩ - اكتوبر ١٩٩٧ م

المرادول مآيدكل إكرازخار دورافتد بجوثمرا زلسياكتاني يمكل ادلبار دور افتذ كبن وابند خرم تأكره ازكار دورا فند ع ورولادوا أز فاطر عار دورافتد خران اوغراسه وليه زارده افتد وزوكر بادخاك المااتي والدوران إسال مدر الدنقط مركار دورا فتد ا براندار لمندى سائد وإدار دور افتد نيالد الملي السينة كو كال دور افتد ن القالية المحالية المعالمة المنا

ياعم أن مان ما خذكه بارار مار وراننز فاسيا وقرم ع بندود بشتم مختكوبت فشا بروعدهٔ شب بادل افسرده مبنالم قرارآ بدنگار آیدنگار آید قرار آید منيخوا بم كرتيراً وسن اقتديه سردرتم سارات رفسال وش بنال براتكرد خردارى ارازى مفوسيل كه دلات به برانش في بافعه جداعم ازدل يُرخون على قال سيخبر لنف رئك الدريدي والمناه المطنسا إن احترى البياس المرقير ما است بيا د عارض كل تائمن سيتر مبنوان ثرك ننا بدورها بنين سي ده كي سيكيرو

كريزانم رسايدجين سراغ يراه سيكبرد بت شخ صفت بریشت زخم وانی بنید انگاه مِستَ ورحالیکدا زرخسار دورا نند بت بیان نکن آرائش واند جدانی را از دست ننانه موست کاکل خدار دوا نند

نگاش گرفط میکرد از نشور ننگشد دل جوشرازمرغ يا انتادهٔ بساردورانتد

از اشنا شودنگه استنالند إون سبل است ناكه وفرماد ما لدنيز ازفون گرم محنث ب دسته الدند الرول و يروفظ م أب بقالند كرول وسركذ شتاس ازسركذ شدام كينذ شودكياب وشراب صفالذبنا ا چرس شافع کرسود کے بہالدید عون مون بطن تدف اقت أى شي الثان غداريا فند عام فدالذيذ

باشراكرميس ملاحث فزا لذير "اعامشی درد جراحت ودردل مأنامه رابحرب اضافت نوشندايم شرين زوروما دين الدفية بالما الزران فودكباب فورم درمان النا ازانتهارشور أي عنن بهاند سوز الهزنم دل بجار خود از ابتدالذيذ

> دارد مربيد المعنوا أقدود والاستوار كوياكم مسكني تكسيا التيسيا لذيا

رولف

نگاه کرد رفوجاک برده دیدار زخارختک نوشتم برات برگان ا نفس برایده خدرت ند دانمیندنگار بردت نقش نمی بند دانمیندنگار کیشه محرم استسمار مرکز برکار نفر بجریده فالنس دختی دیدار روار دام بچریده فالنس دختی دیدار روار کفکس و بخف و آیند با شکارغبار نشاید دامن دل برگیشه نهادش و بیدار زجوش باده عین توسرخوشم به خار شراید دامن دل برگیشه نهادش ا شراید دامن دل برگیشه نهادش ا

محرر محل برآمدجو افتاب نگار دلم زآه نگیرد جونقش آسا قرار معالی بارجیجیس وروجودوعم معالی بارجیجیس وروجودوعم معالی با نگرشت انده م قرمرد معارسه دروان جمره و قالسوا معارسه دروان جمره و قالسوا معارسه استار می بازده کرجیسیا صدون صاده با سینوی بروست طالب و بیار جام میشود زاید رنگ درافت ازدل آرایی

گمادشی درگری دل است است شولا زوست کارده و دست گردود اذ کاد ١٧- نومير ١٩١٦ء

المسيم وي مزده به كافع بن أر خود تشكار تونثوم حلقته واست بمن آر كبثنوم ازلب خاموض باع بن أر سروسنت لگذارم كه خلاست من آر كربياً زون ولم بإرة خامه بن آر النشئر دير لفاارلب والص من آر الأه سوزلسيت كما ازداغ وولس بن أر خبرقا فله از کوری و مقاسم بن آر رورها روب زاسته خراست من آر فانه ام نورسود ماه نماست من آر كل حيد واغلبست كروسير سن أر قاصدادلب كل تارهيام بن آر

اے صبا میں تا اس بیر شام مین آر نشر ار نامساید برنانی ب فظ ازاد سے من جوہر شمشر فرنشت بسي غين دلم از نگسي حاسف آير ليزنت لخشيا فيكرسك مسترخ كباسيا وكرسك ل تواد دست طنسية سياس مرايات كريز طوق ورگرون فمرے زیردمال انداخت رفين ارفاكه عبركير لدويالب يركه الكردة خود زود ليتسال كردو North in my skind in comes. بودفا سيت كمادهاك شهدان بفات Some lise among the many

عدر بدياد مجب شور فياست الكينت الدرا عبار جاسي برسسلام بن أر

5 1910 15 A-YA

من ان ودل قربان كنم أو محوشيدائے وگر

یارم نیاردان درم زارم نهنون مسیندام قاصد قیامت میکند سینسام قرداست دگر

5 1914 (5 - 11

دل شدست رغمزه وجان شدفدات بار تاب جفاغیش است زغواب دفاست بار بندخطاک خواش شدنید جفاست بار بارب چه رفت برسربادر وفائے بار دل مے برد کرنتمنه نازد ادا سے بار عافق برنیر بین چوگل در میان فار 144

بون عمر میوفاست وفاوجائے بار برداده ایم درسسر راه وفائے بار بارازبرائے ماشرومان برائے بار بوند اسمان درسن شروفائے بار جوند اسمان درسن شروفائے بار قابر زبان مائرود ما جرائے بار تابر زبان مائرود ما جرائے بار تابر زبان مائرود ما جرائے بار باغیر استا نشود آسستا سیتے بار باغیر استا نشود آسستا سیتے بار نازک زرسندا برن نازکرفائے بار نازک زرسندا برن نازکرفائے بار

ردل رسبد شوید نیارب جان رسبد

ردلیاز

٣- النوي مساية

مير ودعاتم وكم ميامش ونن بنوز

ووست سرارم سنائش رازجان بوز

زین جهیشا دسرزین آن بدی سراس موز شخیهٔ خوش باصبا می آیدار گلت ن مهزر خط دخیرست گردعا عن روسش مهزر گرم مسبدارم ازین خاکستر بد نین سوز آست روخن نشداز گرمی گلین مهزر راه دالت شهر وجون دیدهٔ سوزن مهزر فاش میگویدزبان غنیهٔ سوسن مهزد بارسن در برده دارد ندرس دیمن مهزد بارسن در برده دارد ندرس زیمن مهزد گرم بدم دوش دربهاو کشفی میمیر آن نگارس برائے سیرت بدر دفتہ بود طلعت خورشدمی زمید نہ آویز شواع سرفتر گان ہورا اندت نمی بخشر کباب از نشیب و ہر گریز وعصا در دست گیر نا نہ کبت بد دہن بوئے نمی آید زدل غنچہ دا باشر قبائے سنر تابالائے سر

متنور نتوان زیت مکدم بے سے وہابہ غرق درخون سٹ اٹکب چینم نز داس ہنوز

عِدِن کاه رُ باکاه گشکد زیر انز نیز اس خان برانداز مین طسد رفد نظر نیز درگر دسش حیثر است نهان م دهو نیز شب دنده کند در د دل مزخم مگرنیز در نه نظرین مشتهر خیست و خیر نیز بدار کست د شوخی بر دار دگر نیز بدار کست د شوخی بر دار دگر نیز از آنش عنی است بدل راه دگذر نیز در حیم حیب برده در د بده نظر نیز دل می دود از دست که بارم زنظر نیز برداز تنبیم نظرب غیری حیثم است برد عدهٔ فردا حبر کنم مهر نقین را قربانی دا بنار فراموسشس نه گردد آن آئیند رنگ از دل بناب گرفت است باید نذ بیز مهاب فراموش نباست. باید نذ بیز سرختن سنگ ندسازند دل داه بدل دار فرجون رستند سوزن

الماني المعالمة المنافقة وبرانا بالمان المعالمة

تاگل مذفشاند زمزه دیدهٔ ترنیز به کل بهسسرشاخ نبا نبد نفر نبز الفاظ درآ دار دمنعین زیرد در برنیز با درگل د در بیش دگر عزم سفر نیز تشكین نثود هے قوشهپدان دفا را دنیا به اُمپداست دامپداذ کرم دوست هجوعهٔ شوق است بیان ازدلی عاشق از باعشیاعشق است وجوُد و عدم آباد

ازیر تو دات بحث اسے شوں جہان من کی بالد فرراست دراطرات فرنبز

رولیت ک

سرم بروادل با دش برایم جام است وس بره بروادام ول جنم دلارام ست وس بوش خون درگردش رافغلها مست وس سایه زبر بام وجلوه برسر با مست وس منزل درگسبت بالاخار بامست وس زندگی آلام و بعدار درگ آرام ست وس برلب فاصر مین خانوش بخامست وس منزل با درهقیقت آود یک گام ست وس منزل با درهقیقت آود یک گام ست وس خوابنتان شونش با از فطرنته خام ست وس عاشق زارم مرا ور در باب نام ست ایس درگرفتاری با نارنظر دام ست ایس سرافنس از ننگ رستی خار در بیراس شد نشین و بهرنشه بنم رسر با زار عشق جرد تصور نهید به مکن قطع گرون راهٔ خِش هره بخوایم درین سودا سوا در دشن ست رفتن ما مخصر گردید برهم قصب روز گار با به گردش در جهان بخته مغزال جون ترکب علائق میکنند ورند این عین مبیعه شیر ندوا مست این بهرکارا بجهای شیخ دست مست و بر نارنالیدان به گل افاد و را نوازالها دست و بر به نارنالیدان به گل افاد و را نوازالها دست و بر به نشان نقش با این گی نام در در ایرا دو درگردون عوای مسی فروره فام میت ایس نور انگلی صافی خورسشید اندا در سند ایرا است فرشا تا به مرکز و برایشید اندا در سند ایرا

تنهرت نام ست گرمقصود نامش درکن سره بنی اندران کم علی طوره ش رابه بنی مادا دست منفتم گردید کار دو جهان سیل افتک عاصیان تبیع حفظ ببرات برسر بالین بهرس شق روست میشود در نازے رسکت ات دن مخطر راه بدعاست از نگاه ریاک دیدن خفر راه بدعاست فاتم دوران که بروست که در ظلمت آباد جهان دیده ب ورست کو در ظلمت آباد جهان زندگی چیل ست درامکان دلیکن مرک مجر لذنت دیدار با رم لذنت است درامکان دلیکن مرک مجر

الزيرست الله وعم شادران ملات الراكاد

ايل المعادة

Constitution of the second of

سرکرد تیج وسر بگریان کشیکس ورزبرعش مهاند بهت دربدگسس مرغیکه دانه چید برو دام چیدگسس ازخودجریده سنند زعلائق بریدگسس در فاک آرمیب دسب درامیدگسس ازخود بریدتا بسوسے ادامیدگسس بشید بوسے گل کدگل اذباغ چیکسس راه عدم دوید مبزل رسیدگسس راه عدم دوید مبزل رسیدگسس از جلوه خید و بار امانت کشیدگسس از جلوه خید و بار امانت کشیدگسس از جلوه خید و بار امانت کشیدگسس

سررست برست قضا میدبر حیات فواه نازکن فوات فواه جفا خواه نازکن اوراق کل نونهٔ سرداغ بلبل ست حیان و دل میمه قربان ملوه این و دل میمه قربان ملوه میان و دل بیمه قربان ملوه و فان داه رست عربیم جان داه رست عربیم جان انتی ست مربم جان انتی سیون می این دول و خیال جال و میدن زول او کی ست مشت میان شراز دی سیده میان شراز دی سیده می میده و فران براغ و فران شراز دی سیده فران براغ و فران بران و دو و فران شرب می دید و و

اے شور عشق افکر و فون سونر افکرست

فردرى سيهم

سربه سوداول بهادش برائم هام بست وس مندگی آلام و بعدانه مرگ آلام ست ولین جوش خون درگردیش از تعلیا بام ست دلین عاشق منهم اورد زبان ام مثالی الغران از زنبان عدد جهرعضر کیت مرتفس از نتگ می قار در سیاین ست سایه زیریام علوه برسسربام سن دس به سرانجام رفیل بالخیرا نجام سن دس این جراغ مرده مجرنگ سرشام سن دس بندشیرین راجواب از تلخ زننا مست دس دور گروش طه زاشتقلال کرمست دس در حضر عاضر شو د فحوائے بینیام سن دس فطرهٔ خون مندیل جون بخیر خام سن دس تدنشین و بم شنیم برسسر بازار عشق درخیال جلوه اسکین در وهالش تصال ازطلارع جلوه محروم ست دائم نیره مخت زمرنا کامی حشیدان کام هال کدن ست باج رکارست برجامبرهم بر دیگرے باج رکارست برجامبرهم بر دیگرے سوزن عشق نذ در برگام زسفے میزند

منتور صابرت می کم وانی تقدیر خوسیس در خارلت کر می در وافتام ست ولیں

ر دلیا ش

مردست قول دل فی آبدانه ماکسی گریاش مردستگی تراود شدی در این این در آنش دل از فرد ادر در در در این در در انش سراغ در این در دل این در تها است ناشق نتکن در آمنین دارد نتگاه دامان آن طلیم صورت وین تجاب رئیست شندانش نمازی شرتم اول راسه و گل دهنو کرده دبات سیدنهای به باید بر موج در یاست زمین و آمهان را منظر الدار ست سینم سواسل کرده ام از و ست نگرا میت ار ددارم

عديداتم جيسووا درسرم وارد تناشات اغراز جنبش مركان طناب مهدجانانم تفائر وعاب ازيروه وبدار برخيرو يراري مورفت در فالهم روش ول كرف از میش بارد م اگر آبم بحال خونیش وافنه ام حوكريه برجنرب خال خونش شرنك فعاست الكاهرادا فناس ساقا ط وحمر الشابك الم تبركرده ام كرنتيب على خونش از فواس بخودی که عرص دیدن کسیست جون نقش بإز كروشهم بإسال خويش بشدست برولم كه نيا بد بكارمن از تنگ هیتمی عرق انتخال خویش to deal with the end of the bush of أنادم ازمصيت وفسكر محال فوينز المريد والوراط ويساو موقوف برنفس شر يجرومال نويش 一人 一是一个一个 ورصحت خبال كشوويم فال نويش الله وقد و د بران و نا و بران کس وصورسنا زوال بزريم كمال فوسيل The state of the state of the state of the ونيا و عا فيدننا ممر مكر نكسا وصدف است مشور درگذر زفراق ومال فولش

نظر فرسيا وفرسيبا زمان زمان زمان محصور صبا بروش بُرَد گرد کا روان فخفار أرسحيره بالبرهبين داغ آتاك مفتور برعلن نشذ فكسندست انتزال المنوس برسررداغ مگرگشت "کات ن فضی جدم وجود به نیر گگی جهان فضوس البينمن فالب خاكي شابت جان مخدي مرشيعتى بنام تدبرز بال فقوال إداستناس فطرحتم عارفال معيل الكر تعالي والمال المالية والمالية والم

إفتن سنتح سوزعا نتقان فخعثور ع المش كف إيراغ برى ا الراد المارسيناني فرسیبار وعده دیبار خورده ام تاحشر بهارخنده لبی در خرائبه دل نبست طلم سنى ماراحت ومسيت فلت حرارات كروردوش خون برانكيزد سیاه روزم دیر کمت جراغ ریگذرست ماشورنده دلى بندار شيون نه ماء ماندن و من ياء وقت سنجراع

رشور رس وفا باع کل زوشان سنا حوال كرو بعثا عت به ول سنال في وال



باشد طاعت و دونت بشری بودخون کردش به دوجهان ب نظری بودخوش

خفیه در پر ده دل جلوه گری بودغوض آب آئینه تر آسب نه گری بودغوض پر ده پوشی عُون و پر ده دری بودغوض از دم بیخری با خمیس د سی بودغوض از حبکر دانسشن ام بے حبکر سی بودغوض اندعا رصحری ہے اسٹر سی بودغوض اندعا رصحری ہے اسٹر سی بودغوض نشعبدہ بستی و سے بال و پرسی بودغوض

البه تن آشبست واحد متنفس سبند عثق کامل نشود شود بار فرزانه دبر مجانه شود دیو انه چتم بدیار بخاب است زد بدار ازل بهره به افتاد زاد قات مصائب آموخت داغ د بدار برستان جرس برده دل در قفس طائر جان است بر برداز عدم

هرنگاه فلط انداز خراست است است و مشویر رکیشه ورزنم دوا نیدو نزی بود غرض

ردلف ط

جم کردست سی بیرنگاسی به فلط رسسرراه گرفتیم بناسی به فلط گریرد جاده خوابیده زراسی به فلط کیم خری ده برباد زکاسی به فلط گاه دانست بازای دگاسی به فلط نوشجین بازی دگاسی به فلط نوشجین بازید نخم کیاسی به فلط دادیا دال سی ارگرد است به فلط سرود از بنده خطا باکرگناسی بفلط کاه در دامن که ه است زیابال شبه سالک عنق سشناسار منا زل نشود آبرور سکف از دست وبرسی منزی اسک فلک گیر کرسمشق جنا تیم چیمور وا تعنیات و رفیع جنم منت ای نیست برسرم بار دو عالم که و دین شامان نیست ردش خیم سیا ہے روش کیک ری انکست خون بردازدست سیا ہے مبط ان سین کہتم دورا مان شکست دارم فکر تعبیر فلط خواب سیا ہے بہ غلط

بینم من کشت سفیدوشب عید آخر سفید برفلک منتولیه ندیدم رخ راسی به غلط

ردلف ظ

حیات یا بھی ودردو دل بحارم مظ

دا وقوی من جنم استکیار جد مظ

دل فراخ از جنم بهوست بار جد حظ

دمی که دنده نداند که از بهار جد حظ

دمی که دنده نداند که از بهار جد حظ

دمی که دنده نداند که از بهار جد حظ

دبان به در جبان کرد آشکار جد حظ

دنان با بهر کاب و در اخت بارج حظ

زنان با بهر کاب و در اخت بارج حظ

زفین گرایه سبا اخت بار و دارج حظ

زفین گرایه سباد اخت بار و دارج حظ

زفین گرایه سباد اخت بار و دارج حظ

بارتا الجن نار در وغ تهمت پرده بر انداز دروغ نبض دل گوش برادادد وغ ول دماغم که بود ساز دروغ بال از دبیر و پر داز دروغ داغ کردیم کسس انداز دروغ داغ کردیم کسس انداز دروغ فقره در باب کشد باز دروغ واشود عقده این داز دروغ

فته پردازی وبرداز در وغ جنن آرائش خن است بریب سنگ برجارخودا نتاد گران شع ببدارت دازغفلت شب شرح حالم به زبان اغیب ر شل طادس توار دوربیش از کمال تو جال بشری است مرک وبیدایش ما ترکس وصال

خود فنا شوکہ نفی وسل اے مشور درسس وادراک نداعجاز دروغ

ردلیت ف

ازدلم خون در شش چون می در با بهرطرت کب نگاه است ساتی باده بیا بهرطرت برزمین از دهر گردد گذربید! بهرطرت در قفس گردان اسپریشته بریا بهرطرت چون صبای گردم وجم ناشکیا به رطرف

 ابرداس برفشاند پارکو با بهرطرف سکنددیواندچون آتش بصحوابر طرف شع درفاندس سوز چمسس آرابرطرف چنم جبرت زای بندد از نماش برطرف

برطری گرید ام منیا بی دل شا بیاست جهل شند مهای شده شده از از اشاه ها حاده بر تقد اسبرو شنم بوش فهم نسست

نشور فانع منوب فات موسنین از نزکب فعل از ذرسیب اردد گیران نظسید با برط دن

ردلیت ق

از فکرخود فنا دب خواب خیار عنی در مردونقش باشت جواب بارعیش صورت گراست آمدور نش خیارعش شمح نشدورست فروزان کما رعیش شمح نشدورست فروزان کما رعیش مینمان تنگ طرف و نظر سیار عیش از گردش زبان زبدن با سیال عیش در نشخ حیات کشودیم فسال عیش در نشخ حیات کشودیم فسال عیش سوبان مین شربش آب زلال عیش قاصرنان ما سان ملال عنی مردور گران م جون مرد فرد است بدرگاه ایزدی مردود کران م مرکم طاعت است بدرگاه ایزدی میادی میادی می مادندن ماده به فارنشن و میش به فارندن انقاس و و د و سوز لوشان نمینی از در از بر مکت د صحب انتظار د و نیز از برست ش احوالی ما بسی

ے سول عنق ما يرسفا كم غيراد رامدے نه كار شامر محال فتى ے سر عددان سکی اسان دیک تنتكال زمهان كدندوه منيت برباش ماشي زانشافد ام المرفيال تزوراه عارفالها فالهادة وتقنى أساككم كشناها وموال ومر جوادران بأقراق رجال بالماس ووقيها وجوده عدم فرسيها قشر فشأ كلشي يهارعا فبتدارث حاشه ومركب الورد في مال في الم فاستفيق وراد بالراق توكسه الهرهال كدا أفي در دكما الي نواس لقين والتواصر ووانتاردوني he forest the same البيت ومعالم ممثن كرود Production of the second of the second A STATE OF THE STA المواسلة وأداف عمر المسام والمراد والراد

وْنِ عَنْقُ نَدَامِ رَوْكِ شِسْ عُرِيانُمُ الْمُتَامِدَاتُ جِوْآمُنِينَهُ وَبِدِ بَانَ زُوبِكِ نظر بہ عالم بالا انہی رسدات شولا شکستہ بائی پرداز و آشیان زدیک المنين طليم قديا خدفتكست رنك هردل كثيرنتش زعنهيد عذر لنك اینهان درون شیشه تگرد زیکے منگ نافیر با د_و وصل زحسرت منی رود بطاق ابروئے آدخورمے رحی تنگ زه برزند به زخم عبر سوزش فدنگ بررد كئي روزراز شافند نعدس بنوت غاقل شدم رستی خودجون مگاهست هيان اختلاط أتش وخاكست لتظار ابتياني فران رُطُولاني بدُورنگ ع بان جوم سرست نظر با وجود سنگ يوسفيده ساذكردك ديبيا فرنفين در سحبه کرراه نبابندها صیان دبوانه موعنت برنسکر محال دنگ عشوه کری بریدهٔ اسرار دوستی مستوری نگاه بختیان شوخ وینگ تصوير بار وعلوه وبدار شفت اكبته خيسال نياروغناروزنگ اے شور عدبیں جنت وکوٹر کی نصیب سرحیثر حیات دنجات است آب گنگ

 عب نبودندا حوالم شودغم بارما بسردل منالم صلحت بین بشواست آررو دارم رموز عشق منالم شود عشک آمبزی ملحش تصور میکندس بردجوداز نسک عربا بی مین از رفتک عدولطف بنان خوام درسوا میدولطف بنان خوام درسوا می با می مین برسو شهر در بوست مین برسو شهر در بوست مین برسو از کفر شوخی شن از گرم با داری نباشد ما مین در در بوشن از گرم با داری نباشد ما مین در بوشن از گرم با داری نباشد ما مین در بوشن از گرم با داری نباشد ما مین در بوشن از گرم با داری نباشد ما مین در بوشن از گرم با داری

علیم راز دارشِوق ومشوقم زخود عنسل جبخواهم گفت در محشرز فکر ثالثاب دل انگاس بندسش مضمون و شنوید از حنبش بی

مع بن جبر مسل مندن و سور اربن ادر پریشان میثود سنته برازهٔ اُمُ اُلکتاب دل

الن اجرا م گردیده ام گردیده این انتها ک دل این مانت دل کوچاره کرک گرستس کندراجرائ دل جوان برت آه میکند از نشکنا سنت دل خشفت نکرد ما سک جوانم جائے دل خون دروان دلحن این جرگ گرفته غذا سنت دل باطن غیار دارد و فل سرصما سنت دل باطن غیار دارد و فل سرصما سنت دل ورند برد در این مخرق دروی براست دل و برد سرد این مخرق دروی براست دل برد سرد این مخرق در دروی براست دل برد سرد این مخرق در دروی براست دل برد سرد این مخرق داده در دروی براست دل برد سرد این مخرق دروی براست دل برد سرد این مخرق دروی براست دل برد سرد این مخرق داده دروی براست دل برد سرد این مخرق دروی براست دل برد سرد این براست داروی براست دل برد سرد این براست داروی براست دل برد سرد این براست داروی براست دل برد سرد این براست دل برد سرد این براست دل برد سرد این براست داروی براست داروی براست داروی براست داروی براست داروی براست دل براست داروی براست در سرد براست در

ول سبلات عم شدوهم فراست دل ادرست بخت ولم من فداست دل ادرست بخت ولبن بحرزلف جائي نبست ولبن بحرزلف جائي نبست الدود و آتن ولي سوزان ارسوستم الدود و آتن ولي سوزان ارسوستم وقل من المراب وكباب غيرس به و من مراب وكباب غيرس بود المناب مراب وكباب غيرس بود المناب المراب وكباب غيرس المراب وكباب غيرست المراب وكباب غيرست المراب وكباب غيرست المراب المرا

اے شور سردہری جانان مراکداخت

الله دم زرع بجزاً وليشيان الرويم

ا خون ول بودَا. به اودم عرفان نزديم احيم در روزن د بوارو كلستان نزويم وست براش والان وكرسال فروم خده دبای کیسی یان دوی خار فرسوده بهم دخم د مزهان نزدیم بررضائیم که کنگر سیرطوفان نزدیم وادوفرباد زوست كل خندال نرويم البشت بالرسير ديازر فيقال زديم تافي درول ديرناريكي مان نزوم الشبيش فبكت الآن باده باران زوم الرد آلود سشداكس شدودامال شرديم أتنن شوق تجاك درشب تجراك زويم

عام برشار بهمر حقید حیوان نزدیم علقه ازرده دری بردرجانان نزدیم شمع سان ها في عشقتم توكل تجسيدا غید بشگفت ولنیم حری داد نداد مان زش بازردد باری زود داه باباب سلامت شرد شي عمر بخت عنى برداز شبه جوسات سرنها ديم جورداس درين بحر محبط سازآن بودكه درائبن نازو نباد حال منحالة دل قابل أقلبا ر بنود رنگ عشق سنة سكر ملي خودمقتول سنا باده ندشی که فراموش کندنقش مجاب قطرة خون ستنهيد آلبُد ول كرديد الرسر عادة تسليم ركب عان نزديم ستوراد تارنفس عقد تجان نظسكرستندا

ههان برنك يراغ روشن تحيثم غفلت شعار دبيم نظر فرمهبیا خیال با طل کرشد شن بار دیدم نظر فرمهبیا خیال با طل کرشد شناع خورشید ندر مسترجهان زنار یک دل منور دے در براگاہ میا ومیا دمیا شدانقلا سوالیل ونها رو بدم دوريكي خط وخال ران صفائ تلك وصال جانان میان ای وسا فعنائے بنی رنفش ونگاردیدم جرائی وواغ عِشْ اِرسے فشال رک و فرو فارسے گل انه فراق نزان بریشان نزان بدوش بهاردبدم نس پیچیدرینی کشاد بندنفشاب برستی ونزع حان أه بركشيم بنور فافي نشرار ديم برون زعنَّر نسكًاه ماندن درونِ دل برق وش همبيدِن طيش بزيرطيش عائدك قرار در مفيد مرار دبدم تنورخوا بش بدل فردزان نظر بداغ ميكرندو زان شرفيتم عبرت بران كث وم نداور ديدم ند نارويدم وجود برذره كنج ارفن شابكاندن شماسكون زُكْتُرتُ واغ بائ وامن شُكفة باغ وبها رويدم برائے ساتی قدے برا فرور ورور بیاند نگاہے ثلاثی مرگ ناگیان کن شکست دنگ خار دیدم ساہ بختی ناشک خونبن چوشب برآورد ماہ وبروبن ا فشرد دامان واغدارم سحاب نصصت النہار دبیرم اسراب شیمست در تمتا کہ بے تمنا خمب نرے حقیقت (بعالم با تدار فطرت نمسام نا با تدار دبیرم دل ست اسے مشتور گروج لان چانہا درخیال گوان عنان خود اختیاری ما برسن ہے اختیار دبیرم

زمر تاریفس روش جرارغ را تین دارم زغر رئیدانش الماس صریت در بدان ارم ترالیق برجیه باشد یا بجائے نولینیتن رم کرار مین برجیه باشد یا بجائے کولینیتن رام کرار کشت در اکمیا شیا دک فکن دارم فنهاب آه در فر اکمیا شیا دک فکن دارم طیش چیدا نکه می بالده مداست دلیکن دارم طیش چیدا نکه می بالده مداست دلیکن دارم کرار شب جراغ عش در داغ رکمین دارم بخا کے در دیم جائے از المجلد کریش دارم بخا کے در دیم جائے از المجلد کریش دارم بخا کے در دیم جائے از المجلد کریش دارم بخا کے در دیم جائے دارا مجلد کریش دارم بخا کے در دیم جائے دارا مجلد کریش دارم العالی بیخدی دل با صنم گرم سخن دارم صدا سنة برسین داند الم الم الم و الم و الم الم و الم

نهال عنق بارآور نمیسگردد سیجها سے منتور خراش زخم گو با نتا خسار نارون دارم

اگرازخود روم شب درخیال وخواب میجویم چرموج اضطراب از نظری سیاب میجویم کرنشش میتنی خود برسبل آب میجویم امان از دوجهان درسائیه محراب میجویم زمز گان رفشهٔ عشق تو درخوش ب میجویم سلوک دهند باهم در دل میتاب میجویم سراغ حریث گرگشته نیعند البا ب میجویم سراغ حریث گرگشته نیعند البا ب میجویم شدس از فاک بیزی جویم نایاب میجویم شدید دشتا برش جون سیاب میجویم ترادر برنظ از عالم اسباب سیجیم نظر در دل سرابیت کرده از سرگرفی هنش نگاه عاشقان آئیهٔ هن به بناند دلرا من از یک مشت گل چیم عباد تخاند دلرا کرا مین رستند اضاص در بسته میم مارا گل د حبر میخند د بشاخ از کفر شرب گلبین زیادیش رستنی مارا نبرزد فیمست دیگر ناشا از بهار شن در باغ جهان د بیم ناشا از بهارش در باغ جهان د بیم

زیج وتاب بتابی نداره مسطوعت لے ننور نفس درگرد با دو دل ند گرداب میویم

وعد قال بنام نو غدا رافسگرم سنگ درآب ردان بربب را فکنم کارامروز نعنا کارب فروا فکنم سرسودا درده را درسر سودا فکنم باد برسسرفکت درجید کروزیا فکنم قطرهٔ انتک چوبردامن صحراف کنم لفهٔ بادهٔ عشق توغم ازدل ببرو حیثم داریم که نت کیت و دبدار تو شبت درد را درد نه دل رادل خودم برانم فاک در دا من ندفیق چو افکردارم النش ازهیم برداشک چودر یا مکنم اسید در آنش و آنش به کلیبانگنم کاش از دبیره فرو فون انش نگنم گرئی باده میان خم و با نگنم آمیوسروش سید نوشیوسیانگنم باسی فاکی کنم ورشش بررا نگنم

شمسان محوتمان کے ضیاگرد بدم حادہ راہ ف البت دکت ونطرے گریہ وآہ بکا شائہ دل پرور دم خوشہ جین ازگل و درگوشہ خارت نیشین خندہ حام درآ غوش نظر بینہالست انتک گل کردکد گل روبدو بدیش بڑنا درکمین گاہ فینا خارم وضی دررہ باد

دیره بردهم نع داز سوزن مز گان است شوید ناکه خود بشت کمان بردل سشدر فسگنی

وجود نشان اهتا از نظ استم البدو شداستم المراد المرا

الاست المراب المرابي المراب المراب المراب المراب المراب المراب المراب المراب المرابي المراب المراب

که انتها نه نتمارم ندا بندایجینم کردرعقوبت دانی سزاجزایجینم درون دل کرنظرواکم صفایجینم زفود بیگامه و برگامه آمشنایینم رموز نطیت ما کارنامهٔ ۱ عمال تن برمهنهٔ سن خلعت خدا دادست مسکندر آتینه از بسرخلق بهیاکرد در بن جهان بچژا فعال یادد بین بنیت

نبان عثق پخیدند بساط عم اے شولا ولم فریفنه در د لا دوا بہتنم

ازدیده برفشان نه بال تدبیده ام ازهالی خوبیش رفت بحال تدبیده از نظر بحب لی تدبیده ام دردر دوال دادر کمالی تو بدده ام درآب دا تشرار خطوخالی تو بدده ام مشتان بک جاب سوالی تو بدده ام مشتان بک جاب سوالی تو بدده ام بهراب سوالی تو بدده ام بهراب دو د و صالی تو بدده ام در انتظار دو د و صالی تو بدده ام در انتظار دو د و صالی تو بدده ام با در محلی گرفت نهالی تو بدده ام با در محلی گرفت نهالی تو بدده ام با در محلی گرفت نهالی تو بدده ام با در محلی گرفت نها می از دو ده ام با در محلی کرفت نهالی تو بدده ام با در محلی در زجام سفالی تو بدده ام از دسمت نظر به دصالی تو بدده ام

شه دنده دارشی جال نو بوده ام انبیت نه نشکت د جو هر آی شود خوایم ترانهان کنم وخود نهان شدم از خوایم را نهان شدم از خوایم ترانهان کنم وخود نهان شدم این شور گناه کیست دریاه او ندید بدن گناه کیست دریاه بود نکند زبخت است دریاه بود نکند زبخت است دریاه بود نکند زبخت است از بن شیشهٔ شراب سازد ماغ ماست اذبین شیشهٔ شراب برا بدوست و دو جهان لبتند ام کم برا بری میان با و نو در نقطهٔ نگاه دوری میان با در نقطهٔ نگاه دو در نقطهٔ نگاه دوری میان با در نقطهٔ نگاه دو در نقطهٔ دو در

تنع سان رئیشت با می بنیم و جان میریم
بیش باسرسیدیم دل میدیم جان میریم
در وسرازگات ن ورد بخران میریم
چون بال آغوش صرت ازگریان میریم
حال جنس بال آغوش صرت ازگریان میریم
حیثم را آب از طلبم آب حید ان میریم
در و بیرردست در در در و و ریان میریم
از نفس بردم خبر بات بیلوب سامان میریم
گروش آغازیر را بیلوب سامان میریم
د حدت دکترت بیلوب سامان میریم
در خیرات بیلوب سامان میریم
در خیران میریم
در خیران بیلوب سامان میریم
در خیران میریم

بر جبنتكل بود در داه تداسان ميريم حثم دهان دالدن ديدار جانان ميريم از دابس وسل تن جرزے دگر بانی ناند برسطر سيل د برقطره بجائے نقطهٔ بون شرر در دامن آنش کشادم بال پر خسن دا در ناز خاموشی نان کر د هاه در د در در ورے اسیدا نم که در دی در دران سروری کم کرده ام از دفتر بوش دهای نانفس با قلیت از دل خار در بیراین عکس تفویر م شکست رنگ من آئینه عکس تفویر م شکست رنگ من آئینه خشم من لب تند بعد از وصل و دیدار از ل خشم من لب تند بعد از وصل و دیدار از ل

ورضائر ستم اسے متوردنگ به شات

آب دول رئین کشیدیم وگذشتیم برینزل مقصود رسیدیم وگذشتیم در نجی خال از طهیدیم وگذشتیم جام نت از حید کشیدیم وگذشتیم چون دودازین برم می دیدی وگذشتیم بردانه صفت رخی مدائی تکثیدیم باشنالهٔ عشق ندندانهٔ سس گفتیم برمنقه سی عشق دخو نبا به تسنیس

آنش منطآئیسند رسواتی خوسیسم درخالی دوختم کرجهان مختصرے بود باناله دردے نفس بازلیسین رفت میرسسر نفود راجه تشکله جو خو دشی چون سبسلی ندبوح ازبن دارفنائے برداہ دفا از مهسد بیزار دفا کیم سو دا زد کان رابه نفس سوزندسازست انهالم مشهود به مفقود رسسیدیم درنار نظر دامن د بدار کست بدیم

اناب نفس گرم کشیدیم و گذشتیم امریق دنزان کنه از ایران کل در میران خر

بابه گل دارم دار نود روش ایجادیم چن برس رسر آبدو نسسر با در کنم هاست خود از نظرم در دل پولا د کنم دوری دیره زدل گرزود با د کنم چون نقا کمید براحکام ضرادا د کنم شاد ان ازجه نزاا ک دل ناشاد کنم درنفس نا کمی سنگوه صیساد کنم برداسی افرعش که آزاد سخم مهستی نولیش فرامیش وزایا و کنم از نیایے بوصا سے زیبا ند ناحث بار عدرد نباست داگر از بسیدردی از لنظر دور مگر بار زدل نزد کیست برسیب زلیتنم راسید با بد بود بندش غنی مناری که گره کمث بم از تنظم بزبان می بروبالم و ا د ند طائر روح مقبر بنن از جا دواسس برسطر جزئ ربان غیره است و کنم بادل منفعل از حنیم ترم صاد کنم فرته سان خانه وبران به دل آباد کنم کجردی ترک براه عسدم آباد کنم فرض برنفس کشی کم ذرکم ایزاو کشم زبن محال ست برایات رقبی با در کنم سبتنی توبیش برین زاوی بنیاد کنم داخ برداغ زسون و کم ایزاد کنم داخ برداغ زسون و کم ایزاد کنم داخ برداغ زسون و کم ایزاد کنم طافه تر نقل ازبن سنت بوه بیدا در کنم طافه تر نقل ازبن سنت بوه بیدا در کنم موج خون ازطیش دل شده فات شک زندگی محفرافعال برستم دا دند منظهر ذات وصفات توازان منظرخُن ترجان نغرش پابست مرانقش قدم درخیال ونظرم تا بع فرمان حراسس دندگی هرم اسرارخسدا دانی نیست دندگی هرم اسرارخسدا دانی نیست حیثم داکردم و آثار قیامت دیدم حاصل سستی تا کام سسدانجام مرام ازشکست دل خود ساختدام دبوارس ازشکست دل خود ساختدام دبوارس

غافل از خونیم وسنسار بیادسش اے شولا بودد نا بود خودی را بخود انجیب اد کنم

گلتان سیر دیدارت زیاد را زینهانم چفوانم گفت در فحشر جارید نا مدخرانم برت حذبهائ ول کلید ففل دندانم کربیت بارس می آیدازدا بان سوزالم مین یک جین " بست در صحرات امرائم کربیت بائے نوو می سینم وسرد رکرمیانم نفس تا منبش و رندن چوت میطید عیانم زمبر فکس خیال باردائم در گلست نم شکار آخرت کردم شازعه بیان عندردارم لبر را برکشاید آه هبان زندانی دارم د حیاک دامن دل برنفس سرگرم جولاسند زسیل افتک نتوان بازکردن دردنشن می مراحیان گل ریشان میکند باس و ضعداری من از ملک فنانی آیم د ببرفسشا کوسشم چراغ زیر داان حلوه آلاک شبشانم ندارم خامه بردار محانی غیر افضائم خیاہ درسرے دارم که برحن لا قرائم بیش روز گارا زیبے نیازی خاک افشائم کرمن درجامہ بی بیش خولسیش عربانم دحتی درا و جو خار خشک مزری کا دوعالم درنفادارم اگرختم ازجهان ستیم نولیم با گدیم ترجان صدنیه مشونسم مگرد نفطهٔ واحد خط برکارمسیسکردد برنگی کرد با دازخاکساری خاک گردیم حقیقت منکشف درفکر ظاهر بین نسگردد نیخوایم که در با یک نسگاه ادخارس

ادا قهم رمونه آئیست است منتول کرد مرم جه عربانی چیستوری زستی چیفود حیرا نم

عنیز حسرت شکفت وگل بدامان کرده ام وسنل را تغییرازهاب پریش ن کرده ام خبند فوریشهرابور خاک بینها ن کرده ام تاسیان ارسینبل وگل ورگلتان کرده ام شمع روشن برسرخاک، شهید ان کرده ام داغ دل حرزامان رادشن عبان کرده ام صورت و محنی درین آئیشه و بایان کرده ام جبنم وابرهبوه و بدایه جا نان کرده ام از شعاع وی رفو چاک گربیان کرده ام شره مجنی را چراغ رست ام بجران کرده ام شره مجنی را چراغ رست ام بجران کرده ام دربرم دل بودوان م ندربیکان کرده ام سالک راه جفیت جزخیل ما نبود کس نبات ماکساری بهجوس آنش کیان گل گر سان سیدردسنبل بیشان میثود تخم داد کاستنم در بادگار داغ دل داد استیک کری باشم بوا فگر میسامهر برد کا در ما جواب آن نگاهر ناز بود برد کا در ما جواب آن نگاهر ناز بود بهجوی صادق آگایم زومل آنتاب بهجوی صادق آگایم زومل آنتاب بهجوی صادق آگایم زومل آنتاب دررگ دید فون طبیدوشون دل دباش نانظررد استم مورث نایان کرده ام خون بهایم اینکه یاد جدو بیان کرده ام خانهٔ دل مازدست خوش بیان کرده ام برنفس و خرب برجان سیندندان کرده ام برنفس را در حصارت یا مجدلان کرده ام جشم را شخانه تقویم جا نا ن کرده ام درگفن حاک ازگرسان تا بدامان کرده ام عاشق دستون در یک خانه انگشتر ک گرسرایا حسرتم ذوق تمنا وصت مت رفته ام از خدد برنگ شعله مرکش وجد اختلاج قلب بجدواضطراب نجش من چون غیار شینهٔ ساعت نمیگیر دست را جلوه پیدا و میمان برده دارد نیسان دست را بیرون کشیدم از ایاس زندگی

رنگ ودود از متحار میجوث زول فون سیاه سینه را اے شنولا کو هرا تنق افغان کرده ام

برغم به زمره غم جانان گرفته ایم درخیم بم چراغ به دامان گرفته ایم برلدرخ دل به دیده گراین گرفته ایم آئینه دو روید به رامکان گرفته ایم سیل سرنتک درصف شرکان گرفته ایم سامان زفر بے سروسا مارگی نته ایم کارجراغ از دم رسسیا گرفته ایم بهرطین به دام نفش جان گرفته ایم باروز حشر لسستن بیان گرفته ایم مائیم و نوبجسرت و ارمان گرفته ایم انفویر بے حجاب حجاب نظر نشو و مشنی خط نشکته زمین حبین او سهی زما حجاب و حجاب است بے نقاب الشتی نشکته برلب ساحل نمی رسد زا بخاکر فیفنی عام زعین عنابت است بادت زب زبانی ماهیم زبان شود بادت زب زبانی ماهیم زبان شود مرغے کربسل است برو مال می زند انجران علی الدام و دو وام الست ما حیزان علی الدام و دو وام الست ما باسگ کوه و کاه به میران گرفته ایم جام محبت از نسب خندان گرفته ایم در بارخونش خار منسایا ن گرفته ایم مبعارِهم ما كه زهن عبور بود دل دربهم رسانی سامانِ عیش بود باست مزار آبله با به كوست بار

ہرورہ زیر باز مشکتے مسعدا دہر اے شنوں دل نضدق باران گرفته انم

شعله پرربزد بال خویش بیشته تر عود سوز هبان نمنم دربير بن دارع سيده برهبين زو قهر برهمضر بركب تش فارض كيردجرانح بر رورق ازتجنت خودخواتم كهواان منزل مقصود پیدا از شکاف در معرع آب نوليم سيندر آرزد تجنثه تذبير وعمل ومن باو خط کرسی داردا آنداد از س يك نظروا كردنى جزوان هروفري

لع الين ورول إز مار ركب عبان مركهم النك بإمال حبون ورحبتم دارم تونتشته مدازذوق لنظر نطاره دربزم خبال دائد ول سبر كدو ازبهسار سوفتن بانفسآ وتختم لغو بزدل حسب مراد خارغم ورهبان خلداز كوسشش ناكام ول برسواد اعظم بتى جوكرو از كسيستتم غم ذورون به ول كل دركرس بن جدال الم برق لننذ د برفلك از سونه ما نير دعب بجرووصل برنفس افسافة مركب وحيات حريف عم نا گفت به مم كارول ناكرده به ب جرشه درمبان آئید کیشس آئید

نائمه اعال مادر درست گیرد مدعی حابرا بسخيرخالي درصف چن صدون مقصود ما از بخيرهاك لب "نا بخود دم در کمنتم باحریث موزون مازمان ول نبود وول زبان ما نبود حلقه بردر می زنم آدار را رسر که ناله مشب كبر ماوالبنته زنخبب وود نتوراب بركثم تافكر بال وي ع کرورت ازصفی دل سرده ایم د ارانا کیج براتیترغم مصنطر اندازی بخاكسا انشكح درا ندازيم وبنباوش بماندازيم سابوا غرائبهم جوان خاه برالماريم زآه سرودر بجرحادث تشراننابم لنگاه رسوق را نارنشتی ها کم به طو فاسانه بإدختدة مشيرين سشكر درهجرانداذه هاب ار هینم پوشی جریفه اب استند نگان گرد^و تكويت ورجمال كروه ساكساكو فرانداؤكم كان شرخطارابر فراز خاك برنشا ند نظرخره منودا ذهن ويسحده سراماريم بهسر كارس ارد باشد بقدر جرسر المراج مدام ماده بعنى ب وصات رسرو ايا را الطف بركاف طرت لقاب ازرح بالذاري رمنا بمحرفت شود عياسباهتم باطن را كه وحاك يُرسان نون بهاه محتر اندائه عارتك بواناديدن واديرني بارد رشوخی فرع قالے بنام ویگر اندازیم بهرسوآ فناہے کے نظم سر برشظ اندازیم نگاہ داہشن درول ببنداز انفتر اندازیم نک برزخم افغانیم دھے درساغر اندازیم محبت دام گاہ دل کہ بال دیر اندازیم چیم قال قس گوشے برآواز سے دراندازیم

بدین تقریب شایرسشنود افسانهٔ مارا در کید برلسیویام است فوراطراف می مینی تظار راه درسمی ورنه در ابداع فریاوی به به بر کا احدم کیفیت دیدار می باند به کال بقراری از قراری می برم آجاتی صغیر سم صفیران سال ارعنبان بیراری

عجب حال است شوراد وعده ور فتح تهابی نگاه ریاس دحسرت زابد دیدار دور اندازیم

ايل يه ١٩٣٢ع

سیندم بقرارم سوختم خاک ریشتم رسیم برسرمنزل بنزل خاک ریشتم نگام بزنگاه اوکه قربان نگد گشتم بهال عیدگشتر ما حلال از دست مرگشتم بهارخود زعشفش میکشش هم گریشتم برایک نویش اودم می غرض از به وزهشتم برایک نویش اودم می غرض از به وزهشتم نابان جون نظر از حاک وامان در گشتم نابان جون نظر از حاک وامان در گشتم نشال فرص فورش ب در گشتم ندگشتم بلاگرد ان جا نانم مجان از موندوه گشتم سراغ کاردان جان زانفاس ردان گرم زبان منا درصدند وین مزگان من برنم بها است عهد دسلست گرجه زار و ناتوان تیم برنگ و نبر مرده دل از رست نشرستی به بن فواری ورموانی شریب حال خود او فر تمنیا در زندا کرد و در آرز و و ارم کله برسیسلیمانی که دایلی تاج مسلطانی منم ولداد فه و بداران با بوشی خاکستس رخود برگان ترباشم اگر ناظر به ننرگشتم کرازخود بردلا افتد چیش بیش گرگشتم خربیارے ندارم بچچ کالاے شرکشتم دنظم خود برلیت انم کراشظیم ده گشتم ستم دیدم زبخت خوش جو بات درگشتم شکستم ازوک به شاگرانیا رگذشتم به یادم استنائی برده بریجانی دارد گنهگارم فدایم باشی رازست نبیگه بم ندارم سرلیود آارم بازاز سرسودا حواسم برحواسی را قرارم ب قراری را به عذر دادخوابی میبرد نجتم بدیش اد شبدانم چرخوابی میبرد نجتم بدیش اد

نگاہ من نگاہ او حصار جار دید اری میالنش شور کے آبدجو بیائے کنگفتم

جزرنگ خموشی دگر اظهار ندارم دین بجنت کدسترست بخرخاد ندارم سن قاش فروشم که خریدار ندارم خب زخم دگر مرسم افتگار ندارم گل خنده درین جام زمیخان ارا رم این نقش سبان دل و دیدار ندارم گوسرزص ف رفنت که زنار ندارم با دینوخی انجار جد افزا ندارم درشوخی انجار جد افزا ندارم از دل گار دارم واز بار ندارم برواست درازی رشب تار ندارم درباد تدول محرم اسسرار ندارم دربارع جهان روئ برادارم باسنگ وفاساخته ام پاره دل را سوفار نظر گرج دند زخم دل آزار له وسل اگر با ده خورم افتک کبالبت خواسم مکنیم دربرم از خیم تصور خواسم مکنیم دربرم از خیم تصور خواسم کنیم دربرم از خیم تصور خواسم کنیم دربرم از خیم تفار تصور خواسم کنیم از مورش خاراست جوانی فرادمن از سوزش خاراست جوانی نظاره سوال ست و حیاط فدجیا بیات تنظاره سوال ست و حیاط فدجیا بیات تنظاره میراندام چون شم زارزسشس نفهم شولانخان سوخت دوزخمه نظهه زمزمه از تار ندارم

۲۸ - اگست معنولرع

انگاه رفت المرات دیارے بیم جنان محم ترا دربردرود بوارے بیم کر نورمونت درپرده اسرارے بیم جراغ صدبرایت روشن وبرکارے بیم شک سراز خارنند افکار سے بیم اگراز خوشیت خافل شوم بیارے بیم برلیان محر بو گلبرگ را از بارے بیم بیان درا نتباس طالع بدار سے بیم دن از و نزیین برسروس بیزارے بیم در این سرد بہری گرمی بازارے بیم قد بازیم حیا بیگامہ اعتبارے بیم از از رحمت مرابین تراست رسے بیم دل خلوت گرین را جاده گاه یا بیده نیم تصور درسرست دحان محرون درطلب خسط ظهر رحادهٔ تصویر عالم درنظسه دارم جان در درهٔ خاک است بنهان کی دانی مقید جان مرتف مختم در حام به به شی مقید جان من درجار دیواری صرفشد بی وش عرب بازازجان دیگری هامل شد به خوش عرب بازازجان دیگری هامل شد درین بردار شوخی عباد که رنگین تاشاکن درین بردار شوخی عباد که رنگین تاشاکن درین بردار شوخی عباد که رنگین تاشاکن

سبه بختی مرااز روز روشن نشور بیدل کرد چراغ صبح دم رارفتهٔ از الذارسه سبینم ٥- مى ما ١٩١٥

نافد مشکم که بهرقط سر جستیده ام بهجوسیل اشک پایان فطر جستیده ام در بهار لوجو انی بخبر جوستیده ام برجراغ روز چون بے بال پرجوشیده ام سرگران باموج طوفان در بدرجوشیده ام آئیم درآب و آتش گرم و تر جوستیده ام جوبرم از فاکمی درخاسی بسرجوستیده ام بهجوسے درخم به دل بار دگرجوستیده ام بهجوسے درخم به دل بار دگرجوستیده ام قظرهٔ آنم زخوناب جگردوسشیده ام کشید عمره به گرداسد بهوس خوقاب شد میسینهٔ طالح پندد دو است بهدارخواب می سیم در بردم گل پرمیزنم پردانه و ار گرمی بازارخن خوب رویان سردست برقرار ب قراری سبنه راکردم سبر برقرار ب قراری سبنه راکردم سبر گاه در زیر زمین برتخت گایت ناج سر آنش غم میکشد از خوان من صهبا ک اشک

شنول از بجت زادن شک آدم بهر نجات دردل خود شل خون بزنشتر جیست بده ام

١١١٠- اكتوبر ميا ١٩١٥

مصطبیم در دام دهیشم انتظار کمینیم الدرو دارم زننوجی داغدار کمینیم مثاو ما نم خود که گویا کامگار کمینیم میش بارفراق امیسد دار کمینیم رفته ام از بادصیا دے ننکا رکستم زخمی سیکان نا کامی شدم زین مخلخ سمج کے نیاز دردل سکا رو مگران کیسنی ازرو کے خدانش لافی میکٹ

đ			
	ا مبلوری خاکشرم نا نثیر رعنائی گرفت اسرمُه حینم رتنا نتائے عبار کبیتم العان محزون برقبرارد برنسسرار کبیتم الله المرکبیتم الله الله الله الله الله الله الله الل		
ساعت ريب روانم شورتا در دورج خ			
STATE OF THE PARTY OF	5-1914 05 10		
	از حنیم مست در کنار دارم پرواز موسے مزکان سوواتے شخونان پرواز موسے مزکان سوواتے شخونان از فیض گریئر تر باغ و بہار دارم در نقش سرنوست خطاستوار دارم در دل غبار حسرت بہر نثار دارم در دل غبار حسرت بہر نثار دارم در دل غبار حسرت بہر نثار دارم داری تام عالم سرخوسش نصام دحدت		
	رفتم زیادهانم دانم زخولسیش رفتم الگفتی ست رازم زال گفته دارم الم را گفته دارم الم برار دارم کل نوشت مسرست بیوفات که میان میزاد دارم گفته منهبید نازم نوبرن نارسائی گفته میشود باری جون زلف کیج ادائی		
	گفتنگ بافت یک سر سودا سزار دارم ای - نومبر ۱۹۹۹ ایمانی ا		

ولم وسايه مبارفت ومن حدا رفتم سمن گران ت درخواب از قصنا رقتم الي نظارة روئ توجون كدا رفتم مسبك جوماه من ازكوست ولرا رفتم برهيتم لبستي وباصورت ورهبا مرتعين عشقم والزديست بهرفتفا إلى يتربر بدف الدرة خطا رقة ا دراو میکده در فائه ضرا ایرنگسو کام داز باد کهربا رفتا من از فعال بالمجود " فردد المراقة ولم به ناله درا مرشكست ووا رفتم

شت از سر بالس جو بار خومت رقبار ووشم برتح سن تبسداري نكاه كشتم وبركف نهاده كاستعبنم رم نسجده فرورفت وورزدى برسب ببرندن تنگ نفس صبن آسستیر مشکن بروست فاكسا فرور برواز گران جاني بيام طلبى وبثنن غلط بن برسسيد خرام ناز چرر روسگ آفتاب دوی برنگ سایه زبان لبستند درففا فغان كه حالت غيرم خرزس تكرفت البيش أمم وسرزده جرا شهيد كردمرا حيثمرطاق ابرويت كران مشدم من بهاروناب رفتن نميت نازابل محبت به طاق ابرو محمنت عارزس مسته برحتم مبل محشيد

> برائے اوسران یا سے نازنین اے شور تام خون سننده در پردهٔ حنا رفستم

٢- النوبر مسموع

غيبي سيكي شهرشابي فاد بردوشم خالم روناسة باروس ورجرى سور بريثان كاكلان جون الدوطن بريندميكوم رعكس أفتاب أتثبن أنبذ جول بينه المد بعدا در گراستان و فاجویم المی بعدا در گار در گراستان و فاجویم زر به مهنشنیان راه فرقت ماسی پیم بیا با دصعا تا خاک بیائے نازنین پیم کداوذات پریشان و تفن ادنا علقه در گوشم کرمن با زگس مخدر آب سرخ مع نوشم کرمن در ها مد کفتم سرتا بوت دو پوشم چرشمن در ها مد کفتم سرتا بوت دو پوشم چرشمن در ها مد کفتم سرتا بوت دو پوشم شقق رنگبیت از فوان شهید نو کمش ورش بنجانم را تبید چه باشد سر نوشت سن قر در شب نه به یاف دانم کم کنت واژ دن را محسرت موقع حی ان وجودم بے نشان باشد شمیم سبل زیفش حید کر دا با نمسیدانم ندارم تاب دیدار جالی افتا ہے را حی سیے از کر باشد رجلیدان باسنم گوئید زبتیا بی دن جان دا دہ جراست توانم را

منم در بجرمرغ بست پر در جاه اهت ده بهیرم منتوراز نا کامی دل زنده درگورم

5/1090 -IT

براه وخش سسر بازم سا دست محود بدام سنگو بهرش در سجرم کچه در بادم اغیارم دارن مجوست بهلوشی در بزم اغیارم کروستم در کلوست بارشل تا رو نارم مثالی دیده ماهی بزیر آسیا مبدارم بسان کرم خورده نجل نزاز راست میزارم بسان کرم خورده نجل نزاز راست میزارم فدایش جان و دل کردم که دیشتنت قدام مکا فاشه محبت آخرش دلبنگی باث. برسون ایسه برناسور دل ناسک زنم افن مد با بد قبط کردن راه و رسم بنت کرستی را رسیبل کرسیام در شنم جرث خواسی میبودد بر معین عشق را اسبه و مهوا قریشا نمی بخشد سواد حبیتم نا میبا میبا همی راه متا بیر خدالا وا عنهائے موبموئے من نماشاکن کے اندرقص ستی ہمجوطا کے سے برانشارم نه دیدم حلوزہ رنگین جراغ صبح کاہی را کے حال دردیدہ ہا تا مدندانستم کہ بیارم احدیث نشکہ میں نگ جمہ واور اے منتقل دلے نہ

چ ن بند بنگست رنگ چره ام اے متنول دلوزے مفید سمجے اوسے گل بر و یک مغز آل بارم

١١٠٥٠ اكتوبر ١٨٩٨م

رغر باے غزال او در خارستدم طراوت اذبن ہرموست آب برارسندم براہ فال درجتم انتظار سندم بہن کر مفت کر درخت شارسندم خزان گذشت دگل نعمل نوبهارسندم دنقیس بائے نظر آبوے نئی ارشدم بشکل ارسیر عنگوت وارسندم دنیمن دیدہ کر بان بروے کارشدم مثال دیدہ آ کمبنہ روبیارسندم برزردے نظر برگنا مرکار سندم برزردے نظر برگنا مرکار سندم برزردے نظر برگنا مرکار سندم برنگ باده لیلی که تا دوجارست بر زسنگ سینه من آتش درون خون برند اگر زهدیه شونم دی زمین ار زید نباید آن بن عبار در کست رطلب برنسبت سوختی دبر جنازه گل سبتی برنسبزه دام بروست زمین رخت جیده کرسوخت خواب سنبی بیا و تنها نی کرسوخت خواب سنبی بیا و تنها نی نبارک الشرکداز فاکسا رئی حسنش حاست درست قررشکی شکسات آخر کار حیاجه سایه میان من دمه من بود حیاجه سایه میان موجه شعله با سرزد دینج روزشاید نگارس از در ورفت برگر رافشانده جارستدم کی مین ترکیشید جام راده به شون د مکس جره بخن ناب شرسارستدم ایم-اکنو برسایشام

خراب عبش به بیانه د کر الكارفاز مبين رابيك نظر دان اللخ ندارم که مے سف کر گیره برائخ فنمت ازلىت مخفر كبره كرنگب سرخ دون به حرك بهاوح مفاطر فودنقشش كالرحج رْفاع مبروم اكثول ره سفر كر

بیا بیاکه درآغوش تنگ ترگیرم كوا بدى صنا روست وكلشا بنا برائے صیرمن زارونا نوات تیرمشس اميد نيست که آنم افر کند به دلت محال نيست كرمبينم جال تو وريد ملاوسے در گفتگو کے طنز آمیز صاب واربيرم كره دول كيف. حرام بود برسوداست خال رواش خواب أكرنجال من افتهائكاه لطعث ليسند كلوخ ميزنم امّا بشاخ باركن ط لباب خندُ ول آستن النق مبست من آن نیم که سراز بند گست برتا بم زویده رنتک پدید آمدو و عاکفت م

تنام شب ره ساره شولا ببودم قرار درغم جانان دم صحر گیرم			
توکل برجمین دارم کم بار مهر بان دارم ہزاران متعلد با درست بندسانے نہان ارم زمخبت شیرہ جون سیائے می آتش کجان ارم چوصیر شیر خورد ہ زخمہائے خون جان ارم	بیادی جاره سازمن کرمان ناتوان دارم خموشم مجوم کستر بگران تش عشقت زسرتا باع ق گشتم ندوستنت غیرم وشد جهد برسی زاحوال جراحتها ک سوزانم		
بسان سُنرهٔ ندازرگ مو با ربان دارم شکایت بائے برعبدی سان سان دارم بجان فروش شینت راکستدی اسخان دارم	صدیث عشق را ناسرکنم کر بارخودسبنم چه هرست این چه فهرست ین که باغیارساد بمرگم احثیاجی نیست در سوداست بردیت		
برہ اے ابرر من ہمجوموج آن علاق لن اللہ ورد و رُبِمَحِیم وسر بر آن ان دام اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ ال			
باوردودل سمشنا نگشتیم جاک زده قسا نگشتیم	ازدست میراشی میراشی ازدست مینول به تنگ دستی در دور شگام مشفقانه		
بر دائد میت المی نفود می المشتریم المی نفود می نفود می المی نفود می نفود	گرد شمی خموستش مهستی ناصح بهوا کے خود برستی در خاطراد گرہ نہ کہستیم		

شولاست که لادوا نگشتر كشب وروز أزجفا لبش بإددام مربهموست من فريا و دارم ربائم سند سرا باصدرت سك ج دوري ديرة ب يال ويررا كربريارسفنذاست صياد واح ردهتنم زعارض عكس تكرفت أفراغ ارماسي وببرزاد وال ابرگ بانشتر فصاد دارم بها در گلمذار و خطر سبزمنس جوخونم رئيش آل كيسو وقامت البرريت سبره وشمثناد وارم المه فود هاک شدار آتش شوق می باک از خخبر بیداد دارم ببردم كربيه م آيد ز سجرسش انتسم ادنيانشس ياو دارم ب دور جرح ملے بناد دارم دست برگوسش نهادم سمه تن گوش تم سنتم زجهان ناظر مد بوش شام أنكينه روسه ففا ديدم وخاموكتس دیست گردانی نظاره سنن آرانی بیش کش می برم از هان حقیقت بیوند ا با ردر گل نسرا فتادو سبدوسش ازعدم أمدو رفت السنة درق كرداني مثل حرب غلط از خوکسش فراموش نن طالب سرخوشی با ده سسر جوش شد نظر برق اداحام صبوحی دارد الدوروم الودارات ب يود باررو پوش شرومن ار فی سمو ش شدم

قانيه تنك ورامياغم بهوسس اشل كل زخمي أغوش وندح نوش نشدم تقش بضورم دورهيم نوروبوش

ابرمجبوغه نميسان چوند بارو پر بحر

18:31.00°

درسان شابرے رنگسن سال فواسٹنان جون سيندارام جان ديروغتن خوا برشدن رفنة رفنة زخم ول داغ بمهن خوا بدفشدن خاكب لمبل نقش بدان جين فوامر فشدن برجبين لقفسل فنواك مرتتكن فوا مرشدان بروج وست راعدم آيخ وممض فوا بافعال بروا بالدنيا سيادهم د د دي تواد شاك الماسك كل المستراح الماسك

تتمح ورفانوس زميب الخمن نثوا بإبثدن براره كزدل كشادم برلب كوبا زدم التعنيفت بهاروابدورن كردان كل داغ سميره ما داسستال سوزعتن صيدم وصيادين وبفاك بنبان كرده دا ورنا في منفس بياهي بروموري المديد علوه انداست دردل عكس دراك مظهر حال ريثان رنكب من خوابرتندن

ت بردامان محشروشت دل م زند

جام وبہاعثق وقت اے شول ایائے حیات

ری خواهد مستری م زددل باختن وسشت دروجران او

حُس راديدن دجول آئية جيران بودن

رودراً نمیهٔ دل دیدن و قرمان بدون باسرتنخ نقنا دست دگریبان بدون

المشكارا بمه جا بدون و بينان بودن

رضم دل خوردن دبیافته گربان بودن ارس میصرد سامان دنسا مان بودن

عافیت تنگ درا حال پریث ن بودن

دل زغود رفته نداندهب^و رامکان بودن

جبر خامو بغني مركات سرع فوان بودن تالبش جبر در آراسيش عربان بودن

سرفر د کردن دار وعده کیشیان بدون

عکن ازراه خِطا مستشکلم آسان بودن منبش ولذش ست بهم حسرت الان بودن

مان جنين من شاخدارد رو الدراك بدن

نيز سناك شدك درخم نسايان لودك

میسیت بگو تا بع فر مان بودن في بعيب شاعبال طوة ها ال بودل ماسيت نهال غلوت حامان اودن تى عبيت شهير نظر آن بددن نورمنقاويه نظر حيثم نظلب ركاه وصال در تا شائے خال اور د بدارج متع درسفرميروم و بارگت مم برسسر كل زشيرازه اوران فكن درشكن ست درفتكسنت بروبال است عودج برواز يرسيش المداعال ندائم ميه شود مادول دركك الورجيم المحيساد دیگرست مازنظ فرود لبیشهال کردن مرطرفت وبين وكرياكه نديين دييان فبسفته عاشق شاركاترا زعف بيث بسنة سورسشى دردمدا كابش عانستهمدا

at die of at of how

ہرجہ زائل نشود عنق زر کان بودن سبے نشان سبتی ماخاک شہبدان بودن ناز بردادی دل برسسیہ سبکان بودن انظی ونزشتی خوبان ہمدنسیان بودن

ریخیت کی رنگ اثر آب و بوا ورگل ما در تعامشی سرکو بتو جهان گر دیدیم جدآفات دربن گوشه فرایم گششتند خوان دل مرسم زخم سنت زاتا نثیر که عا

بهرزخم هبگره مشولد مشسکدان دارم نازار بهرمستنم کردن د نازان بودن

ه عکس آسند رو دیدان شد رو بدر دفتن که بر تا رخیالسش سازسسته منه دفتن که از در دبطون جز ندر توان راه در فتن به کوه غم چوبر از گروسش شام و محرفین که از کاریک مز کالسشن جا یا ر نظرفین بنا دفتمر له زیران زیا دیدارد در رفتن به دل اجرا ها هست به نیان شد کمید در رفتن کراسی از مرکز شین بازاسته کال که در رفتن شال آسیا در شین جیدا که از دست شرر فینن برایش سوفتن جدا که از دست شرر فینن شکام ساید فرست جدو شال محمد رفینن بهان ام علوه گاه بخودی و ترخودتن سیت و بدار حالان ب نظراه نظر رفتن فتکست خاطر بایده در بهاند بچودن بهاط انبیاطم باده در بهاند بهان من فکایم نا نباشد قاصد بهاند نهان من خاب بهده وادسته بود استخدام آنگاری مناع بندگی برافشه حان مشهر گردد طوادی کمی فقسود و استکم کیدگر دانش بهبرافنادیش آمریحب نیر فی قدرت بهبرافنادیش آمریحب نیر فی قدرت دومایش فیرکس شیم سان به فاک دیدن دومایش فیرکس شیم سان به فاک دیدن دادی میان دادی

زمروبات نفسانی مدراے شول وشیوه کن بافتق بارسالک رونسارر مگذر رفتن

دل زوش غان جي جان ميا يدشدن ميا يدشدن المرشش تا نقط الشام ميا يدشدن الموقش الموقش المركم ميا يدشدن الموقش الموقش

گل نگفت و فین ماتی عام میباید شدن کام می فیرشدن کام دل گرم زجان ناکام می فیرشدن اید در در افغاره است اید و در افغاره و است می فیرشدن آباد و به بای ساوی گردانی کسیل دنهار می فیرستی در و بای ساحل در کشد از موج شن می باشد می کشر بر لوری دل بار نامید و به گردانی کشر بر لوری دل بر نظیم شن می کشر بر لوری دل رنگ می میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش می گرد و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فاک و شند از بر و نش میگر د و به گرد فون گری به با ی رونش میگر د و به گرد فون گری به با ی رونش میگر د و به گرد فون گری به با ی رونش میگر د و به گرد فون گری به با ی رونش دل سند

نشوید عالی منتم منزل به منزل می برد گردسان سردر موار بام میساید سنندن

F.19:1

جيالا رُكشي خذي جزئو بسشاين بطريستاين

سروم ادى تى جوش كل رؤيا رستاين

زواع سبندرش عجب رنگ بهارسنداین برگر دعاصنت سلس کے دیل نهارسنداین فراب بادر مرشارد تاب انتظار سنداین دل آتش بیت من کل سنگ شرایسنداین برآتش منفس گردوگفن شت خبارت این بخاط گذرد تا قابل عزم شکایست این بخاط گذرد تا قابل عزم شکایست این کرگر د دسفعل سیاب جان بقیارست این کرگر د دسفعل سیاب جان بقیارست این حساب ددستان در دل جوالی شارست این

بچوم گریمستم کیان من صبخابد کرد زسودات نظر سرطوه رنگین عبد باشد فدات خنده گل شدفتات باغ حیرانم زایات محبت دل فروسشیدم نداستم نگاه گرم نوباین نواب خاموشی نے بنید زیبوز استخوانم بهرسرمو خار گلفن سف تامی عمرصرت گریوام سف حیر نم باقی قدارع سرکنم قاتل که محراب وعاکردد بشوق دیاستنس برگفت بهادم بارنددل ا زاسته با بانشاق ناام بدی ار دو گرد د

چراغ خانه عنق ست داغ دل برافروزم نگاه رستور گلیپین ست و و نفت لاله زارستاین

١٩١٠ قروري المالية

اکسیبر خاک از تطسیر کیبیا کن با آستن وفاکن ونژگ جفا کن اظهار نا نوشی زسکوست اوا کمن بابال دل زشوخی رنگسو حنا کمن دل دارین منت نا آستندا کمن چیم سیاه خبره بهر توسب کمن عهدوفات وعده قائل زعد گذشت بهرفنطره فنطره در با دسر باده موج موج غون شهید رنگ دگر آفسسریده است برگانه باش ناکه غمر د بیران خو ر ند اذگری عدرخوانی ابل وف کمن برناوراه ازنسیم صب کن آئیندرانجسسن دگرخود من کمن عدر کناه باستم الا وا کمن اسے جوش فن گرم لب زخم وا کمن حال را بفکر زلف پریشان فنا کمن فاصد شهید عمر که سشیرین اوا کمن دل صاف کن زباده صاب حیا کمن

بیل زنالدزخم کشا ید بگوش کل ازیم عِشق بونے گلان را ثبات نمیت پیدا کند تیج عشم خیب ل گل او نازی نیاز نے جانان حکایت است حاکب حکر خواش ہوائے پری رفال بیچیدہ مصرعیت زدایان زندگی بیچیدہ مصرعیت زدایان زندگی نامد دزخم تبینہ فریاد جوسے سشیم تا تبینہ روگرفتی ما نینہ خومیا سشیں

متنون محبت از تمك ثاله ام هكيد فاموش باش لب ابغنال آستنا تمن

٢٩ يمتر ١٩٩٠

ا ے زیس گلزارین گاہے نظر برمن گلن اسے لذت بہتارین گاہے نظر برمن گلن جون طالع بدارین گاہے نظر برمن نگن اے دریت آزارین کاہے نظر برمن نگن ور ذہرہ اورم نورتو گاہے نظر برمن نگن گرویدہ اورم سوبٹو گاہے نظر برمن نگن قربان این خونتی کا ہے نظر برمن نگن اے بار نوش رفتارین کا ب نظریون گا اے کسک نوش رفتارین کا ب نظریون گان اے وافق اسرادین گاہے نظریون گان اسے روفق گلزارین اسے خینے برفارین من دیدہ بودم کو نیو بوسیدہ بودم ایسے نو گردیدہ بودم کو نیو بوسیدہ بودم مینے نو من جان لبید ورکو نیو دشن سربہاوے نو

رهم كال فيشام كاب نظرين لكن ارمن جوبترے حبة كاب تظرير فاكن مرسون مت مدبوكا ب نظريس فكن اساب صفت افيا ده امركاب نظر برس نكن من ناصبورانناده امر گاے نظرین بلن ا عنر خوا مسكني كالسب نظريرس فكرن باصدرعان رواختى كايم نظررس فكن توخون بهجران می خورم که نینج برسر مفکتم

طائر بالبسندام دركنج عجم فبشنه ام ول لا يرفير ب لبند عبد سات كست اظهاريتمت كوكوعذرشكابت روبرو ار نومدا افتاده ام در زیریا اتاده ام "الاتودورافياده الم اغريتورافياده ام بروم كباب مكنى نوش شراب مسكني تيراز كمان المراهني ورفول جوغلطات فتي

ابن شور قربان رستا مختاج درمان سستنهما حان سن وجان شا کا ہے نظر برمن فکن

دارم زسبے زبانی خود باتو گفتگو تنظيم دار قدرت وتجديدنك و كابى مسهو درآب وگهى آب درساد ويستض ستون سركندا حوال مويمو اصانع نیا فر بدور مرد توخیب رو

كارزبان برآبيو برنابيه آرزو آوارگی بناراتامت بر کے ولآب شدبه كروش ولاي تيخ سيرا بردروصبركن تشرح كثاث لمخوان ا التا التا باحن برا فروز جام سا

			elegandikangi Kirindangiriyan
يتركهم بتجو	المرورة وسروار تو	اصبت غياره وجودست ممعن	
	إحيال خون كرفته	يسين التباز بدجر وعناصراست	. 4.
اربا تكسا بوسيعو	دادانه دازغيب أيس	بكولدنس شداست ريخان سردى	
,		اے شوں تا تراز	tedr volt sample
tellenissensking om de konstitution op de sterne de sterne op de sterne de sterne de sterne de sterne de sterne	ركردو زنت وشو	وامان خاک پاک ع	
7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7	كيفيت شراب دا	ام ول برستند منم يرآب مرود	
	والمالي والمالية	- Co 61,000 (16) (16)	- 1
	Harling Philips	Consumed to the first being the state	3
2 49	الطره ديره دول	بقط الله ستعلى دور كارفرا	- 5
والمناع تواسام ود	وسلمة فأصهام وو	سامان كشنى المتاوي وغم والعال	
ے نقاب ہردو	الماسيالة والمرادية السيا	Topic and the same of the same of the	4
	از بادموج دربا	در بدارساقی تبام شراسی شدان	1
بون درتاب مرو	المناس وفر كسوسف	اغ ول المنكرما بيدالكشت كليين	و
And the state of t	ے سر از کے عملت	درزنرگی جه کردم ا	,1
	فيرفواسه سردو	ابداری سال ا	'
ANGERIA (ANGERIA MENDENDEN MENTEN PROPERTO A CONTROL ANGER	· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·		
		21	
antiques que son est mais son que en la continue de ser		40	T wast
رنقس را کردی	اوران کی ا	راد لصوف ول بديا كردة	(2)

اخگرے دریرس ازول مہا کردة بكيا ورقى وربار ست عالم رمزوا كردة لشنت حيرعا تقال ناوكسا وونيا كروة منا لذ المستر المتالية عاسله راورسراغ غائل سس يا كردة ورزك وسيانات دردوات الروة مرج باداريم سيال لا عديداكرده الماسه ل والمستد المستد المدادة شاك تعرف بات يا ور ولمهاكرة التعور واست سكتم الشام بالوق فال كرم الرسوليول دينيته صها كردة الماد إدار باووردانات محسسمرا كرون Star winner land With Sunt Seller 6 1 Elm by Click when

فيتمارا نارج ازاؤر خدادا وست وكسس بنق كبريم ومال ماسيق دركا رشيب بريستي مسكيتم دل حق بريستي مسكند ش بابرهاده رابستاماً كمروه اكم متطيس الريقس مأبين موجود وعدم ول اگروروست باشدارردشانی جاکه روبكارا ندارو فير زنك أتتبسنة الأسمع يختى ابردوش لمستني مشك بروونتم فنظرسا فأكش وبياكيسنه كيب حيان خاك متهيبان دارواد الروع "نارو بوداين تقس بودرشو د كيسانفس والعرف المسكاسكان فالواش الما

عن بندارام دان است سورساد استراب

ويد فاكست هو حسلوه جانات

برمزارعا شق صادق دیارت فاخ ادجهان برگاد باش فاک صوف است ازجهان برگاد باش فاک صوف است ازنگر دد تا دین بردی مزدید داخه پرچراغ موفت قربان سفده پردانه قلزم دعدانیت خون ول و بوات تا قیامت برید نیز دسر خوسش بیانه خود بکار نولسیش منود نیز بستش میان غیر باشر سب خر از سطف میگافته چیم دخر کان ماد قربان چان پر بروا می درگدانی خون دل ورد سنت میخانهٔ درگدانی خون دل ورد سنت میخانهٔ

سرزمین دل سیشد دل سیشد آب حیات قطره خون می طبیر بم نگ نبی کاننات خاک گردد یا نگردد برنگردد رنگ دبو پرده دار بخیدی کیف شخص وخیل بردهٔ بیندار بستی تاروید دید خودی فیمن یا بد بر سی از سجارهٔ دیرگاه اد برزیارت کاه خواجه عبوهٔ شع حرم زانش عنی عارفان قالب نبی کروندخود

باک وصاف است شریدانهٔ لا بیش و نباریخم بار مختیه نشاه باست ر گوست شد و براهٔ

ول دا تنکستهٔ ندکه گوم تنکستهٔ بهدوفا چه درگل تر تنکستهٔ انها چه رفت کا که رسرتنگستهٔ این آد ژو د ول سدمی درشکستهٔ از عذر نحال بهانهٔ دیگر تشکستهٔ از غودت کم به ناخی نشیرشکستهٔ از فودت کم به ناخی نشیرشکستهٔ ارخودت کم به ناخی نشیرشکستهٔ این اورمشا به این مقدرتنگستهٔ مینزگی ام زقند کمر و تنکستهٔ مینزگی ام زقند کمر و تنکستهٔ

منشم و مغروا خگر در مگریدان ده از تنظم بردورا نفع و مرر بیدانده رست ترکیت امراز سربیسر بیدان شده این از مربیدان ده ماکن از مذبات بیان در به رسیات ه ماکن از مذبات بیان در به رسیات ده منت رسیدان ده منت رسیدان ده در دان منتهای گوجار هاگر سیدان ده از میت تخریب ان مختصر سیدان ده از میت تخریب ان میت تخریب این میت تخریب ان میت تخریب

الما بر حد منظرات متنور دانش نوعین

چو عندلیب کرمیلی کل نظامان فید میان دجا جله طالبان رفت عنان کسید وازدست شامان رفت صدف نبی شده واکسید اصفان رفته به جونیا مده با تراسی ا ترکران رفته

زهدیمه با دوره نم زبان نوان رفت به رنگ دفته جهان نشش بندچرانی بهار وضع جهان ست به برویانی کهرزانک ده اشفار افشا ندم سیبل کری و دو د ولم که خوان سوزد که آب درسر شخاله از د بان رفته
که بارسرده آمد زور مبان رفته
که خوش نصیب شدن نجیا مهان رفته
جراغ کشتی تن زیر با دبان رفته
نه روزوشب رفظر گلیاسان رفته
به بار درگل واز مین رفشکان رفته
که دیگ بهتم از سرم آه وجان رفته
به باد بار که سنگیرو ناگهان رفته
جو با به باره سنگیرو ناگهان رفته
جو با به باره سنگیرو ناگهان رفته
به باد باره سنگیرو ناگهان رفته
به باد باره سنگیرو ناگهان رفته
به باد باره سنگیرو ناگهان رفته
برای کفت سرحرمن چوعاجزان رفته

به بین رسوز درونم چرنم پانچسکنت به خود فروردم ازدل فرسی نظرم برایشت آبینه سینم جال خورشبرم درون ساه و نفس موج با بحرعه جلارآ نینه گردوغیار دل شکند ه بدرفتگی از کسس بجر نمتناستٔ نظاره دوجهان ور تلائی سسوا زصور آنشی عشق نذجهش زدخونم برجلوه میش نظر بار بارآمیسنه طرایقت روش خوبش سالاکان گینه زخرده گیرکام وزخوشه حیمین بگذر زخرده گیرکام وزخوشه حیمین بگذر

ب زہر وائن مز کان نہفتہ شور حراع بیٹم روسٹنی من کے نشان رفنت

دان درد فراگشد وائے وائے کہ جم تصور منے وسٹوق نوش ولئے کہ جم سنم ظریفی او ہام دہائے ہائے کہ جہ ظہدر وائٹ وصفات سٹ وسے کہ جم نشاندہ وسنان زخوودین گریزیا کہ جم صلااعتق برزن ساز بنید ایم کرچ بهارهام زسانی صبوح غم درکیش چوشند شورخ به دل آب آنشن دند چوشم نفر اندا فارد دا نتها آغنساز به بین که مرده شنے دوش نده راباست

تعنا نعنانتودك تعنانصاكه جر كمندِ بندِ نقاب مُحنِ قَلَن كلوسوبرت البريش كا ورسن بافتن برائد مي وعا قر في أن الله والمواقع المائد من المائد ال بسرمتابدها استنولا ندر درنظ است به اضطراب وسكون آبياً انشناسك كري ١٥ کيستمبرسيدو اجون كل سبك زكادش سرفار بوده ازباجدا بعدرت اغيار بودة انالسن أكرم شردار بودة فانع به كم نصبي خويتم زوست فلن الْوْ مِنْ كُنْدُ تِحِيبُ النِّ كُنْهِ كَارِيدِهُ فوغم هلال ونبزح ام ست در صرب شتی در نگاه بگردی بحال س ان کارکرده که ته بیکار بدده بارب نصيب المكيس أفارغم ساد مازار بدومه ايم وتو بيزاس بوده المبيدوة ويدييار اودة در سرنظر زعاشق صادن بنوهن دفكر مان سنولهُ زگلن مستى گرفته ام عمرم مان نفس كه من بار بدرة المازمييت نانوخر بيار بدده بانارعتن كرم شدانسرد بربت عنم دادهٔ ومونس وهمخدار بوده مرغ قفس نيم كه نبازم بناز دوست ما این نماز محسدم اسرار لوده بتياجم زدرد گواهي مسب سرواده ام به حنگ الوسردار اورده در جذب السئ عن ديم أل واثر ابن غمره تو شبت كم دلدار لدود فرن است درمبان بان دول صوف

ار آب گلبائیمین زنبورسازد فاند نزنگردف نازبین بروس بزوید داند رفت از نن می برآید برشود بیب ند جدان کمان افکند و برعاشق مت شر عیش را برم دنی و رخلوت برگاند از ندا مث روکشی سرسکنی افساند موست زاعت و بوگره در کارداردش ا پار مهن درکش دخافل رسی بامشو هخودم از بهردل ضمون رنگین رهکید خون دل ادر آتن غم میزند حوش خوش مزه بر نیز درفضد جایم دوختی زنگس مخور قائل جاین تلیخ درد به یاد جانان میکندافش کراز به نیاز مدنشگافان میکندافش کراز به نیاز

متنور إزاست كم علاج وردسينها نم نه نشد سنگ وطفلان سوختم خدات ول داداند

از ما گناست و بده این حستسربه باکرده از موت چین در آستین دل اشکیها کرده خطی بخون دادم زخو د تا این چیسودا کرده من کار سجا کرده ام نو ناز بینا کرده در دل خیال لا فن سسکرگرم سودا کرده برفود نقاب ایداختی سبے دیده مینا کرده در نازخاموشی ادا خسس تا شاکرده در دیده ناد بره چون نقش دل ما برده در دیده ناد بره چون نقش دل ما برده در دیده ناد بره چون نقش دل ما برده میسس تا نینه براکرده صورت بربین حالم میسس تا نینه براکرده صورت بربین حالم میسس تا نینه براکرده

دل از بر ما بردهٔ بشب نون به اینا کردهٔ مینیم وجبین نازنین سیدر شید جان دری از جفا این می از جفا بینیم به بینی از جفا بینی سیم انداختم سام دو رشتی یا فتم می مینی می دری از استان این بید این می دری از استان این بید این اسوا مینیم و جراغ خانه با رواش به بینی اسوا افسول صداف اند برگانه با برگانه از داستان زلفت ریشان بینی اسوا مین در نفسور و بده ام یا انکه می مینیم بخواب مین در نفسور و بده ام یا انکه می مینیم بخواب

ا دام طاعت بستدام ملک عدم می آیم استی بزیراکرده ام امروز فر دا کرده ا بعدمانت درمیان با متنولا قرب رجا ددان

تاردنهن ازجان طوه بو بدا کردهٔ ا

چون کهریا براه شش دکشین تونی مرکبین تونی از کی اعلی او موم بخط حبسین تونی اشکل کشائے عقدہ جان حرب تن تونی حرب بن تونی در نقط دکاه جہان انسین تونی عین البصر شر مگر عین البقین تونی عین البصر شر مگر عین البقین تونی جہره کشائے و فرعش برین تونی جہره کشائے و فرعش برین تونی البعین تونی در بران حرب تونی و در ول فرین تونی در بران حال باز وم والبیسین تونی در بران حرب تونی در بران مین تونی در بران مین تونی در بران حرب تونی در بران حرب تونی در بران حرب تونی در بران بران ده بیاس مین تونی در بران بران ده بیاس مین تونی در دانان بران ده بیاس سرة ستین تونی

 با منتول کم نگاہی واین نیر نیم کسش از دہر درگذشتی ومسرگرم کین لائی

ويرج بخ مفاحيد ننت كذب اسسابيو اضطراب فهاكثرك آئميسنة مثابره ميسيداكندكيس ونباذ الفت لاب وانه ناكين الست وكثاد حيثم الأت كمندك دریائے فودنشا مدوریا کٹرسے ایا بدگل مرادوگره واکثید کے ابات نگاه برورق ما کند کے صبق النفس زغم جد گوارا كند كس الدحن إتفاق القاضا كسدك ا يوسشيره ارتكاه درسه واكتدك المنون الثفات فضا راكشدك

دل راج أسب في برسطنا كشدك در اوج خون وسے کم برریا کشک سردره آفتاب شود از ظهور افد تفريب مرسس فتنه برانكبزواز حنون در نولسش كم شود هِ حسبادر زان بار احوال ديگراك بررحمت مضيده ام وركب بنص وجنبش ول موجب حيات مان سازگار وقت ودبیت بهاده ام خلوت گزین گوشهٔ فا نوس شمع طور در دل ہوائے ساتی ودرسرخارعش نازو ادا مکا شفہ حسس کارساز ارازے کہ فاش گرود وا خفاکند کیے

اس منتورعش ومسلمه جيرو اختيار جان را شارحسسن مسسرایا گذیک

دے درسیدام دارم نگارے ازیال خان باغ وہارے شال ناز بوبرخود نشارس نطر بحثى ألى دريائے فارس

كل المبرحين الشيانم طلب خضررة صحن كلسنان شگفند در ببابان لالد دارس جبان برکارو د بدانه بکارے نظر مراز آنش مم آنش شرارے خیال یا رو سجرد وسل یارے کفن خاکند م مشت عنبارے ندجان راصبہ فیلے دل را فرارے برست حام می در سرخارے

دل از داغ جنون سيرمستنان سروش عالم العنبى تاسف زسطت روشا معنى والث فدا برعتق حن وعنق برحسسن فدا برعتق حن عقت سادت وجودوا بهد حن عقت سادت درآب وگل خفى أسسرا صنعت كششش درورطه گرواب مخفى نگاه فرى برسانان حق بجانب

وجودوسم عدم زعب برازل مبت

سرانگ دل گدارم طوفان آر دو کے
بیر گئی دو عالم تضیین رنگ بوت برشاخ خشارت برشم دارموت عکس جال ہردوسنید رو بروے خوستے نواب دانش ل سگانوروئے ازائشارسنگ شیرین سن آب چوسکے ازعجز مرنہادی برزا نوسکے عدوسکے ارطان بازموجے شمنیر در کلوسکے رطال گران سائی خیارہ صیوسکے در با د او سبالم طومار گفتگوست هام شراب و صدانت دنگی فیگفتری وست از جهان بشویدست برگ و فواست از به که تعدر انسانهٔ و صدا سدلی جزیاست ندا ند نفضه رحشی با را در به دهان کدورف و رول عدف باطن در به دهان کدورف و رول عدف باطن در به با مشنا سئه محنی فوت و خطر ندار و دادار کار فرما با بست در سخت گیری آن حاک دل ندارم موزن کندر فوسے در بحر مبكراتم سائلشتى وكدوست انكب ندامت ان كرداد شست وسك ورر مگدان تی ساخ خارشان فروست امیدوناامیدی والبت نه خیاف او دارد خیال جانان سر را منتج سنه البدارفنام رود يال كومكوسك اجويم الراسبام وررجهارسوك

ازبرق ريشته دارم در لمعُه تحسيقً راه بر فردرازم مم کرد کوخیب الم والات ول زواغ عصبال نشد مصفا أربار ولنوازم اندر ريست جون ول نرنت جم نسان كل كرده ست خاك ليسواكر نكروم ول ورحسيال مبهم

اے شور درو بنہاں کارسیار کا تشریح وتكبين فاط ما ابن إست ما ميث خود آراتي

ا جاده سرها نگاه سرمانی الطمتو سيباني وكبيث بيبائي حسرت افزا فردح افزائي نا صوري وي الكياني المربينان نظسه درعناني ابازابرزعش رسواني احسن باست موعت سوداني らいれるいのできし الله الله الله الله

قتق دلداده مت شاتي رمنت حسن مائي عشق انست در دل ست عشق دورتصور شن منظرش درمناظسدعنق ج قد خوے است دارد خسن سلب الدرو نورسايدس آسادفته به جوسیا بد باز انتياز السيسان جو برخيرد سكه زوجسس در تكرور عنق ص بوت چره دستی کرد

بردوعسالم كواو كيشائي این دیری دآن دیرنائی ا فاک در د بدهٔ منت کی انبت جزبارغير بيداني ابن تنا و آن تنت في عَنْنَ درمضمر بهيوً لا ئي شخله برسسر أزياد بيما ئي إفاب نظاره سنا شائي خیره گر دد زخسین بن تی تن طلت برست تنها في زلسينن نبيت حن متضيدانی انبيت مفاج مسن درياني زيرنظري دوست بالائي سشيمة حن نسبت بارائي احترامكان غيوبر تنهائى نمت وس نزل در ياتي

رنكذار صباست فاك سشمييد نامرادی اگر مراد متود عثقءايث سنشهير مبيانى حن برگانه و بیگانهٔ عشق تتمع گل میتود ز سوز سخسسر رون عتى ويدن حس ست ششعتن دل بل باشد آئفه مدبوش میکند در بوسس خن صبا ووعشق عم صبساد نااسيبي أميد عتق افزود ودرازعتق منزل حن ست خُن فئمت بود زنعمس عثق

سركات نكاه ومسن سكوت اصطلاح نكات الت أي ا نا قبول ارتسبول فر ائی صرول انتهائے ہے صبری نتوال سنت داغ عتق الے شور وفتك وخون كر دول سب الاني ا تو زرستند محبت ميرگره زول كرتا ني أوباكه بائ بوسم تطفنيل روغائي اسرِمِن شاریارم نو اگرند در درائی بغم تذرار زارم صنا وبد انتفظارم اسمه فاسفندولكن بالباس إرباني برياضت عبادت جو دربرت سيت شبت ا بمدراز قيرتى مذكر زوست رانى هيمبان مارحبوان كدرسين شرست فتمت امفروش وين وونيا كرستنعمة رياني حريخا داست مكنون به كسي قبرنا بشد زنظ عاب دارى زفلك عابي ارم الودرون فاحباشي وزدر بروان فاني انتسك وصال مانان مسكم مرائي ول بقرار وارم كدمراد ول برأيد ن فراز جائد تد فررها م رفتن و ان فان راه پیا ندسبل ره مانی سرخفتنكان كدستم زرنين ندابراتد کفٹ خاک را ببردار و مبین تداریجاتی سرى تشنا نظركن برفريد إراتي سرانفاق برکن د نفاق دل مذرکن ابر فاعِشن روس كر نوبا فتي دعائي زينيا فراق ووروسككه كان رسيموت لَّهُ فَي سَمِوكُلُ فُلَّمَتُ رَبِهَا بِهِ مِيفَائِي برواب برياث روصيا سلام ا بجراآه نسبت ديگر بسبيل منواني درس مرافوش آمرمهم الدجرية يت سورسيد واست كرود عوى باست فكق اكر نكاسي و تحاسب كج الماني

تعال البداين لفظ ومعانى انک پر وردهٔ رخم نهانی نبات کاراد جن گلفتانی ا زبان منع راآتش بیانی عد فنصان ادا مے بار جانی انتگفت بہجوگل روئے جوانی الشدىب آشينا رائ نهاني ایخانی یا مرا از در براتی مرا ہوش و تراجیش جوانی مسير سودا علاج سرگرانی كليبرننج اسسرار معانى انتكايت أز مقدر به جه واني ببار عمر جوستس نوجواني انتان ، نتان بے نت فی اباط مربع بسل يرفث في

لل خویی بهسارحاودانی شيره سنيرس سايي ستناخ ريزم گفردايان زبان محر موستى مضطرب ول كثاده مسسربسر باغرتاثا فراموش ازفرا موشى كردى نفيد*ق برسرت ج*ان وول من يراكنده كندستيزازة دل فبت كردسشس بياية شوق فداست مان نو مان سدايم جواب نامه سیخیسام را بی معبث جوش بي اندازهُ ول احود مولسس جويم در برخاك نى آيد بجر در فول طبيدن

گذارد شور حال دل بگوشت قرانم ده که توصاحب قرانی

١٩٠١مئي ١٩٠١ع

ير نسل درخ زرد ازكه دارى انگاه رگرم ودل سرداز كه وارس

نفش آلودة گروازكه وارس اعصبان وامن آنبنه يأكست ر خوست تریش نا ورو از که وارے كنه ناكرده خودمنت بديرست يعتقت عمرص كربدام تشد ا توسیل وسل بدیدردازکه دارست ایه جانم در حبگر در واز که دارس جزاك التدكهابين شدني امرمسيت فطردرششن مرداذكه دايب سرت گردم كه جان ور تول دارد اجد شیع شعلهٔ فرد از که دارسه زآم المستعل سوز درون سشد سموم غم رکب برکب نزان سوخت کردستے زعفران ڈروازکہ واسے نشر تخت لمتق جن شريد بوس دربرون نرداز که واری ستم اے گلعدارسن جد کردی برفتی از کنار من جد کردے اصامشت غارس جد کردی چوخاک از نتیره مجنی فربش گل شد رخ آئینہ دارمن جہ کردی نخواندم جزغباراز خن عارص ول ميه افتيارس جه كردى بحسرت سؤتى ماشراكسيد ابنین انتظار من صر کردی فناندى فاك درهفيم مروث براه روسل دامن سديك ست ففنا المه نگارس ج كردى قضنا تدبير كار من ميد كردي حبالے میدیر باد مسیحا فظريرحالُ زارِمن ج كيكا بجران وعدة عمم وفاستد

Notice to describe the control of th	191
خراب فبهارس فيركر دى	زسوز آه گوسشس گل گران شد
ندیا شع _ر مزار من جبه کردی دلاصبرو قرار من جبه کردی	سیہ شددامنٹ اڈدوو اے باد مدااد شاخ کِل ریگ نزان شد
کل نصویر بار من جه کردی	جد كل آوردة است حيثم يُرنم
ا نہائے پر شون من میں کردی	کشیدم جرعه زان نک برزخم زارِ ۴
برخرز جد دو در آسیمانی نفت ست براب زندگانی	بردارد ل ازعم بنانی
بر حبوره این جبان فافی حاکمیکه گذشت ایر حانی	المندحات ول مكن ناز
ر رفت عرم السد كان	جون داد آسيا زاند وه
And the state of t	اتب رفت زجو
حبیم مِست تو در خارِ سکت روخت نوابم درانتظار سکت	الگرزینوخ مت رسار کیے اشدروان کینے است کمار کیے
طرة زهن مني	عطر بیز مت می ندر دری
به رارار المطارك	التشكذ فونها ست بالفياد
بيقرارست جان زار كس	رازوارسية خواسيا فيجودي

ابنش موسے تا بدار کسے
میروم لا بی اعتبار کسے
دیدہ ام دیدہ دوجار کسے
درنظ داستنی شکار کسے
فاک گشتی در دیار کسے
گرم سفند ایار درکنار کسے
گرم سفند ایار درکنار کسے

ابیقرارست مرغ نامه برے ابادہ بیاست بار با اعنیار نیم خوابی و دیگران طالب صیرانگلن سمجا روی ہرسو شاہر ما گذر کسند شا بد ول مضطر دسے نیا سا بد میروی ہر محجا کہ میخداہی

مثنق محزون جبر كردة أحسم بسنتُه دل بهاد كار سكت

شمس راسے بر رفت دعوت زیبانی است خس آئیب د بیار نات بی وست کست دیار نات بی وست که به فاموشی من نوت گدیا بی وست که به نوان گفت که اورا سرسودانی وست به نوان گفت که اورا سرسودانی وست ناتیکیا بی و تقریب سنگیا بی وست ناتیکیا بی و تقریب سنگیا بی وست ناتیکیا بی و ست ناتیکی و س

باصنیاص ترامنسب با با سے وسے محم رداز شود ہرکہ یہ مبسند اعجاز امنیب از چینی شعلہ زبائم چین شعلہ زبائم چین شعلہ زبائم چین شعلہ زبائم چین شعلہ در ارد مین اور در مسلین چیں سور در سر شم اللہ روء تو ندا در ہو سے دل کے دیون روء تو ندا در ہو سے دل کے دیون روء تو ندا در ہو سے دل کے دیون روء تو ندا در ہو سے دل کے دیون روء تو ندا در ہو سے دلیون روء تو ندا در ہو تاریخ دلیون در اللہ میں ساختہ مشنول خریداری خوابیش ساختہ مشنول خریداری خوابیس ساختہ مشنول خریداری خوابیش ساختہ مشنول خریداری خوابیش ساختہ مشنول خریداری خوابیش ساختہ مشنول خریداری خوابیس ساختہ مشنول خریداری خوابی خوابیس ساختہ مشنول خریداری خوابیس ساختہ مشنول خریداری خوابیس ساختہ مشنول خریداری خوابیس ساختہ مشنول خوابیس ساختہ ساختہ مشنول خوابیس ساختہ مشنول خوابیس ساختہ ساخ

/ *	
أرزو بردغم كوسف تنهائي وب	دل رُفتارِ الله بودكه بيوند كست
كسرتفنى به عدو داخل دا نائى وك	كل صديرك وصياعًا ليرسائي استور
دو عالم روستسن زابن فتح باب	التهودوعيب حيثم ازآ فناب
خرابی سیند خانه خرا بے	حاب دل مجت حام شراب
زهبوان نشه لسيانوموست آيا	جال ار در آمیدند میم
ہم بازیجئہ برق وسحا ہے	الجالِ گربيرام نازست
تخلی تصدر جین سرا سیا	عل أيبار وسم وزعم باطل المحبث المحبث المرادسيس بيماية دل
چو مار آستین در یکی وتا ہے	1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1
خان متوجياجيين غداب	نه دل آمادة كارصواب است
ہم گر دید سیداری وخوا بے	به دیدار جائش دیده کستم
انتكت فاطرم ش حاب	التي وسنتي قسمت موج دريا
تظربانم سواسك راجواً سبك	سپاس وناسسپاسی خودسشناسی
وراز قطاب نيان انتخاب	درختان جثم وول إرطلعت إحن
المحرك دل بنضم اضطراب	نفس در کرمنی سنگر الگیت،
	بهار زندگی میب
ربر فدي النصاب	المارات المناق
التخرير فختضرم دوانتك ثدا ينت	مضمون سرنوشت مفصل دكاسيني
مشهور دو جهان زگنا مم روابت	ورضَن وعتق معركه جبرد إ فنتيار
درول غيار شكوه وبراب شكايين	بارونية آفر منيش وتاره نه مرگ مم
Bergraphic to the exp and property address. The control of the state of the exp and the experimental and the exper	Methodologic (specific) assessively improved or than to be consistent or a specific of the construction of

V.	
از فاک سحده نبنته ام احرام طاعت باهم ورا نبضا طرعنا صررعا بینت مفهوم می شود زاشارت کنا بیتے	مهتی حلال کشکش زیدگی حرام مهرزده انقلاب بیندستندول حام سفال دل زصدامی نوان نشا
على الزُعم رقرب وقبل مت دراغاز فاينے	دوری میان پار
برخیز چو دود ۴ سمانی نقشے ست برآب زندگانی برعادته این جہان فانی م نیکہ گذشت بار جانی	برداردل ازعم نهبانی برطان مبین و کم منه دل ما نندهاب دل کن ناز برخاک جد نقش پاکنشهنیم
سربرنشدم دسسدگرانی راز نگاه بردار	بین دائه آسیا زاندوه اے ستور ور
ب طوی مای اور از این مرافاک بار کول دوران مرافاک بار کول دورانست مرافاک بار کول دورانست مرافاک بار کا دورانست دور	الدستنده ادا دل شداسبر صلفهٔ زاهت دونا سے وے اکسرا لفنت است عبرآردرش مدام
ا ا شنار فیربود آ شا سے وسے ابندہ برائے تی وات وسے	آئینهٔ تصورونصویر در نظسیر طاعت مجق طاعت وحق بربنار حق
بزا عذر نواسی میں رو علی رایا سے سے	

روح تحریک دل به حکم علتا	المناه المناه المالية
روزور شب مسكنم منازل أسط الله سائع الله الله الله الله الله الله الله الل	مبتدا وخبر صدوت ونسددم بهرنفنس دانسستال مرومی
برهبين سوهم به سجده سك	عشق ورزی کعت دعا گیرد
كل إمرًا جوست لا	سره غيراز صفات ودات بود
ا نفرو فللمن الزان سبان برسف جون عنب والهُ صراحي سف	صنعت ووجهان كرنتمه غيبب جويش بيجا بخدن دل ممنوع
The state of the s	ازندکی برجنار ر
	ستورزون ميه
	عاد القام
گناه دیده ونادیده دفیض کردی	حیات لازم وملزوم بالقشس کردی
يگانه با كل برگاندخاروخس كردى	استم طرایقی ادرام عدل تقدیر ی
يراع واوي الين براز بوس كردى	دلانتيز معانی نراه صورت حال
قدم قدم سرروتار میش ویس کردی	سخن نوش است بدميزا بيفل تنجيدان
جريره ومهنن الأجرمسس كردى	لتكست شيشه ودل نقش بشرجيراني
عُبازخونين چاوران واليسي كردى	حصندرعين فهورو نطور فست و نجور
بگاه دریم، دیدار منتبس شردی	خزان تمام شود تا بهسار برگردد
زانتفات وکرم روبه بیج کس کردی	حال أئين لويده ديد فرخ فال
10.00 6,737 72-00	شة روزن درسيه بمبنى فدير - ، ندى بعنى خاكى -
Analyzindrica basiningspaper that their time to the publisher is have given extend to the house time to the final time.	- 0 - 0 - 0 - 50 - 50 G, family Confidence

وسوزش مريند ابل برم نشاط		
زساکنان طریقیت مباد نروفریب جوابراتِ ذرّ تا مثب فاک برت بند		
شبال وفواب پریشان مرقعه مُسنت شبیم بطهف وزد ازگره کشاون گل		
ناندورنظر شود بُرخ نقاب کشد		
Land it to the book the bear the		
مبتداد فنبر صروث و قدوم سرنفس داستان محرو می		
عشق درزی کفتِ دعا گیر د		
صنعت دوجهان الشد غيب		
چوش بیجا بخوات دل ممنوع زندگی بربنا کارند:		
الثنوية محرون ميه م		
ز إدِ سركه رفتى إساد آكه مى آئى		
سم در ما و پیمائی صنع در با ده پیمائی اتماث در تا شا در ناشا شار نما سف ای		
يرشف بروزن ورسيا بمعنى ذرب - رندى بعن خاكى -		

دل وهان راسیگه کردم که باز آبدشکیها تی کردم که ناز آبدشکیها تی کردم رنقش جیب فرسائی حساب خود ندار و در داغ خوسش سودائی به فروا داستان با تی چه خوش انتا و رسوائی که باز تیخ و کفن آبیرسد بر کفت مین الدج و از خو و انظر بندی و کیشائی کمعت جام نها و ارد رفسیتی کمیخ شهائی کمیم جام نها دارد رفسیتی کمیخ شهائی به آب گل شود آنش میان موج و یائی به آب گل شود آنش میان موج و یائی از دانشامعنی الفانط کیائی کاندیک دانشامعنی الفانط کیائی کمیکانی کاندیک دانشامعنی الفانط کیائی کمیکانی کمیکان

ونورسفیراری خفته را بهدار می سازد در امکان نصور پرششه با آستان سنج منافی منافی در ارجوس دا تی سازد به عالم خاک گردیدن نیوشد عیب اعمالم مارز ندگی برحاصل عمرے نمی باشد برآید از نغی سبتی برآید از نغی سبتی برآید از فنادن بایم ندارد را زرا نمیم نشو بدارد ار زرا نمیم نشو بدارد ار زرا نمیم نا پد

راورید نشان تعدیر عالم در نظر دارم بدل ناخق زشتراسی مشولا اسرار وبدانی

انقش مبنی ازعدم بر در سنند بورغنی ناد بردرو سیسم عالم پایاب ب بایال ساد انگهت کل اکث ت وراز بود مهنتی احرام طاعت بست دال مهان کم لین مد در بات جراغ مرده ادهاف بردات ادفت اد

الرده جم مصور در سند بنبت تصوير عالم را نفاس عتق درزى يے صدار بازگشت ب خبراز خود خبر گرد ا شنے سیدهٔ در نیر محصر در شدخ خطّ بنیانی خطِّ فرمان دوست مت ودل مم خال كك وكر داغ محرد مي بم وردا سنن المرتكاه شوق مسطردا فين ئن منی آ فرین درصورشاار عم فراوان بدد كم نز درا شنة يرسيل تذكره افناده است ا عبودی افسالم المتولدول راعشق مضطردا تنتف ظنگوني حجار مرشاخ نا رون ستي فطركشادم وازحلوه حبين كسبتي زېږده پوشي لب يا ره سخت سني س سرد د شیاز نست دسازها موشی زنامساعدى وسنند دستوسش جوسل آب نشيب وفرانه مي بينم نفن خلاصد ايام وسبحه طاعت ول الانفين برنفين رجي بيطن عي الربده فلوت وطرق زا مخبرتى تى حبات مركز كرواب درطرافيت عتق رخاک راه گذر حثیم راه رن بنی ولم زويم ومكان نبيت قاطع ايان كلبوقفل كشادست وبردمن كتني بعارفان حقيقت زبان يح كردى ابريك فرارنفس أه ول شكن بتي خزان رسیده وشاخ لنگسته بار آور د مربه طاعت شاه زمین زمن بنی رفوبه حاك دل از سوزن نظر كردي بره بنی من این مین مین بن + نامها عدی وست مبنی تامهاعدی قدرت + دل از فقین مبنی دل از مرگ ، باسن معنی بازیگر مریس دود + وفكرشير فين وي ريسا نيدى وركز غيب كشادى بالم فالمبنى

حد غارث السنة كرا كنشورر ورير كان نظره دارکشیدی و بارس کستی

سرازمنمون برآ وردى نظر انداختي رنتي كمان آوتختي انطاق وتثر انداختي رفتي انناشا گاه عالم حثم دول راساختی رفتی ابانشار بكاه والبلين يردافتي رفتي السيوفاموش رامحو تزنم ساختي رفتي زایشار محبت رنگ بررو باختی رفتی الكلف بروان كرون به نازا فراختي رفتي نظر برق تخبَّلی حیثم من مختاج مذرانی اسانیات ظهدر وات درول تاختی رفتی

حساب دوستان نگرفت رول آختی رفتی بدرمز فاصرات الطرفي فيثم ازعشوه تركس ارنگ اکند تاعکس گیرد ازسرایائے جونقاوان معنى حرونه در كاركيت كروند زيمزاسيغ زبان سيمنقس ورتاله والى مصور فرو كشد تصويروخه وحيران وران ماند رشع به منوده ورحلوه خود كم شرى جون في الكوئي كرده باس سرآب انداختي رفتي محاب از بخودي در خودي ما فدر في الي ز فيهن عشق كامل حنيم ودل وقف ماشائي الكبن عاشق ومعتوق رابستناخي رفتي

العلوع من صادق شرر النكب خون به وامانم ويشولا ارسيته ام برخاستي بگداختي رفتي

قاصرات الطرف مبنى نهنگ كوش دسيم نفس مبنى تارفس مالدمبنى حق يرستى + "الى بعنى بيره بنكين الشن وسفوق الينى ودنكين فناهد الندن كه دريك فانه المكترى فشا ميده 4-12-0

زرنجاشينم رنجيده باشي به زوراین ففل راسچیده باشی ولاخوال برحبين مالبده إنثي ابسان سبزه خداسیده باشی ابه فرمان فضاً گردیده باشی زول فارِ مّت بكشيم الرَّكُ و عَنْيَهُ خنديه الله عجاب آ مونتی از بے عجابے اور اسابل حیثم وور پوشدہ اشی از فرن ماریدہ اشی از فرن ماریدہ اشی از فرن ماریدہ اشی بركايت تأكره خاطر نه بندو الجومور زلف غود زولياه باشي اند موسط ورميان گنجيره باشي فرب خير معافى صورت سينم مرا از در دول صورت سوال بن افتارات و فقى فنهيده باشي چوگل در برس بالبیره باشی

اگروزین گئا ہے دیرہ یاشی نظراز مخلصال دزويره بانتي برريم داد خداري سييشي ظالم براحت السه دردامن مشيره ورق برگر دواز حالے برحالے برجان ودل شدى وركيرصحب

نہال آہ بار اور داے سولا ا کجا کے اٹنگ فون یاشدہ باشی

درآ بینه ام مغرف شن خو د آرا پادانست محیط شب عم بار حدائی درسیده سرسے برخط فران که باشی اندرده خود زودرسیان که باشی دل داده وشر شرة احسان كه إثني

اے غیر بجائے لب خدان کہ بانٹی اشیرازہ احوالِ پیشان کہ بانشی حَن عل واجرعل زند أه جا وبد رينسف فكيتناني دنان وي

دريسابة ولوار ككستنال مسربابةي بے دوروفان سروراغان کہ باشی برون مک رہز مکدان کم باشی رخوات كرم باسمه مهان كه بانتى ورعهدان كسننه بهاك كمه مايشي ا چدن بارصها دست كبر وامان كرماضي ب نشنه بهرهتیهٔ هیوان که بانشی اليون ألبنه ديوان كهابتي الثوثى زبان تيغ سرافثات سرباشي اسے سیمسروسامان سروساال کماشی ار پر بھری جوسب۔ غلطان کہ بانٹنی ا اے منفول مِفاکش نیال وجان که باشی

ابين دودل مترغاصل نظر شوخ ويبرثن موالفت سونان ذندأنش برزخ حكراب ذكتا واست نغوناب حص طلب دوست بنی دن سانت نسوسيه بدواناتي دل آرورفت است قبلت زعدم فاكورمين كيرندا وست ازوا دود بنش فعانهش بيفاض فزول شم ول صورت أن جويدوران مكوت ا دل گرمی پرواخنه محتاح بیان نبیت ما با سن بدأمان فراغت مستديريم اتن فاك شود فاك نشود تن إثنتا رخ ا المسكة نشور كمين شورمكان بال كثابير

اکه به نوشی رسیم توکه کیب شی رسی بازبگورمان من جان شا منی رسی الطل البيني رسد تابه خدا نمي رسي الب ولوان لمي رود باب قضا لمي رسي

یے نوب مان رسمبرہ اہم تا ندیہ ما نی رسی برزه درا کے صبا دا در سخن منی دمر خس به نازی رسد نازد ادا نمی رسید بْزوكل است وكل زجزو دارد سارزندگی سنست عاضی برل از حقیقت آفتکار ازمیک برسرزین ساید نا نمی رسی

المشرزم وكرم راباسته ورازكش كمش برسر قفت و بن شور بانی رسی

AND THE SAME AND T	
ماندة بندگى دنبز بابند رضا	ن کرده گذرگت بسگا ریم خسدا رازس کرده فی است نیک انی ربا
است رضوف قدم خاتشه منزل ما بره لاقتال تصبيل و دهاصل ما	سبحرگروان فنس فطره هون دل ما درسیپشون طلب گرد جهان کرد مدیم
الألث ورول مو ووارجه به است مرا بوش فون ول س جام شراب است مرا	چیم متوازی مبداری وخواب است مرا زین روشتوانم که فراموش سختم نمیش
المان المان الماني الماني الماني الماني الماني الماني الماني الماني	سركية ميني كسة فريايه رويوشي سمنم
در مهر برداسردر بردا محشر به نواب الماحتی دخی به دل حاکم بری مم هانا سها الداختی از حیثم آتش می برد خونم دراسیا الماختی بندی درگرسد و در دراسیا الماختی	داردمر مین در دول آشفتهٔ وسم و میال ازعشق برباردهٔ در برشش دنرات شوق سرنطرهٔ با مال من در بحرسبه شی مسترد
انشکم حبر گوبهر درصد دست درات با بها نداختی غافل رستی ساختی ورغم سنت راسا نداشتی "ا به خبر از نولشیتن خاید خراب انداشتی	
من درگرستنم از تواب اندر عذاسها نداختی در ایرست انداختی د در دار جداسه انداختی	نقصال برم ورجهاك ارد عدة فرواد سود المستق برش با نتونيرة دور و طلك عدم

The second distribution of the second	Ab.
عَجْهُ والدخارِ دل رحولتِن رويد بضيف	عارفان ونيت بالذات ونباطية
فذرتفصيران أياز توآبد رجي	بخنه گردد میوه برشاخ وفرور برد میرهاک
مش اركم إب إشدش دارد فيت	الحنو كبتاراتا شائع جهان دركازميث
این روی تا بد برت بر عبر سن	إك البيت الرحساب وكيلان داردوريخ
وْضِ عالى قارت بدودكارد بيت	ای بانظا به تدام جہم ہے جہری
أبن أنبير شودار سورو ساتر سنف	اديدلوك وجديب فود بالمناه وال مرد بنه
ضيطيدل مقدورداروسرجه باث رغينة	ابل سنی باش داز کرد سوریت درگذم
درميان خاك وخون دركبريا فد صحبة	البيئلا كوانتها ورأ فرنيش ب شبات
ختنگان عشق را برسسر نبا بارا فین	فانساگرددنخم از إلىدگى زېرىز بېن
جهرونا باستدمواست رنكب بالرصوتين	منتور سرش راب زعم آرز دسل كرده است
آنش دشفت بمنزاستخان بروروه	"اهنائ فوغم از الخشن شهرت است
اذسرسوداسة ازفرو رفئه خوورفنشك	نېيت جن درو ند بارس کسي د وز فراق
چره برا فروشی ازی چوگل بیشگفته	وبدك رضاره اث دارد عجبيه رتكب ببار
المون الميالم أنه السري "المجا ريخيدة	گردس باور ندار ب قصه دروم مبرس وبده دل مبنو داردافتک وام شول خبر
فرس بينام باعثور المجتحديث	وبدة ول منهداردانتك وآه شول خرر
مرك دادان متوراد مصاعب	التاريخ طع ف
براورومان است جذائك فتن	سال تاریخ طبع ث
ا جيم آئينه درول ارتفات معبق	انباك درعیان وعیان از نهان
الشرق وصعفانا لبيته وريانا عشن	ليُحُوشُولُ ثالبيَّ وثام وعبوسها
وشق وندرو المراج على المربط و موان على صديد الم 10 كروي	and topmacine and the service of the photograph of the service of

برنگ غیر که انت و را د میماسد در اس میماسد در اس ایس می این این کرد افتا دور دل ا

المحمير مرسير درسيد العلودات طلم ليشكذ باك واللبش بطول فاطر الموسانة كوساست المستد سرگاه نگاه عالم قدس از فیود زبین زبان سِت گفت ام سال طبح دیوانت 5 m 19 m , 10 20 - 10 10 4 13, 23 - 4 19 19 12 20 man to make the second 6,5, IN ON Lal مدر نطق و بیان نسبانشانی دس الم المراق الما المراق المراق

وصال صوت وغن درجرا أي سن			
دبان خشه لب اد كارى وطن ست			
9 5-5 1			
مادة تاريخ وفات نواب مرز الصيح			
باد صرصر وزید" ادر باغ ببل بهند را نیافت سراغ باد صرصر وزید" ادر باغ بناع بناع کنتر سنج ابل دماغ			
عندلسيب سِنْ مِن رَبِيكُ اللهِ وَمَاغُ اللهِ وَمَاغُ اللهِ وَمَاغُ اللهِ وَمَاغُ اللهِ وَمَاغُ اللهِ وَمَاغُ اللهِ الهِ ا			
سال يطنت زنام اوبيداست لفظر بذاب ووصل مرزا دآغ			
والما ما الما ما الما الما الما الما الم			
حسرت افروده در بن ما تم سرائے انتقالِ مبرزا تواب داغ			
1 1 55, 1 1			
ولادت فرندار جمند يناب سكين صاحب كراوهم السكر مزل المنتى			
رياست كوالياروبروده دكن و كيج بهج رياست كالمعاوار			
الله الدائير أو او درسس الشكر فورسيد نوركورة ول			

	pu			and destroyed down as a first terror as the
دور باک ۔ قطع نظر عبوی ۱۳۲۹ ہجری		1	نچه باجان آرزو وه ۱۳۲۹ بری	<i>F</i>
راين ماحيا		مرمین	ورا تتقال بي	
	51000	ا الراكة		
	بالعث			THE RESIDENCE PROPERTY AND ADDRESS OF THE PERSON OF THE PE
ومراب مع محل بسرماند وسر آب مع ملا بسرماند وست ول من مرسماند المرسماند ومرسماند ومرس	ور باغ برخل آر بهرحیند با سالانکه سالانکه رستگری	ور نما ند به برنما ند مرتب نما ند نژ نما ند بیند نشا د	CLASSICAL AND	
The state of the s	kadalarina oleh silan sambaharin sayayay eleh silana sa Barakarina oleh silan sambaharin sayayay eleh silana sayayay eleh silana sayay	mar kandalar di Est	ن نفط فائق انباد کو تاریخ	

واحسرنا فلك بجيها لم تنباه كرد كخت زول ببردكه لمخت حبكر ثانه
آب بل شات که حان بسرخاند
فاكم بسركت يادكه نفريصر خاند
یند دیا
بز دخ د عنی را بگان رسید دوست کل مراو ندیدم خزان رسید
ا از تم سست تزع ریب جان تا کوان احالی به کار بود که کارم تجان رست بار
الترفقينا زأب كمان فلك عجست ورو كلوعيان فدورخ بهان يسسيه
انشتر به رک دو در وجرح در در در دود اشرسه که زخم خور د بداد کمان رسید
ا من من من المراب المرد باز ان من مند كداخة كلق التخوان رسيد المركب المن المان بالنوان رسيد المركب المن مناكدان رسيد
ا رفتم تنوم نشار و در آنجومنش برکنتم
ردایم سرم برندسوی گنگ استوان در گوش نالهٔ جرس کاروان رسید
أنفل أوفتا د انسبَّ علام نُعز سبت الصفي فلان دوعدة فوجي فلان رسببه
ا عانم ندائ نام و نها لم تنام سوخت ا درآنش فناكر عنان برعن وسبد
السين بل شكست له جان بيريا نه
ا ما لم بسروسسببد که لادر بصر ماند
وارنشه محويبرت رجنار كبيتم المكنيم وارتشنه ديبار كبيتم

به آفتاب زردننده رنگیستاب بترشيب برشغ اجل وارسيد سرتال شدرغم درد كان ا زوند ازخاك برنخرم وبرد حالة الم رفتم زياد لخنت مجردر شاب عمر اے علم لگو کر تازہ گرفتار کا انداختلاج فلب شآزاري منودك ور نسيتان كه خاك شو دا رفضو ول آتش بخونش درزده در دم برکشان زشوخی گفتار ورغم گره سندم زسرسے نوازین الله فدراد من المنتان المراكب باشدكه بوئے كنت زائن كاررا آج به ول نفكت كه حان بسرانا ثد خاکم بسرگذید کد ادر بصر شا ند عِن شَي استنا نشهم بأرسين الربانك كشين وبريا كرسية ا درمشریم روا نبود و ا کر کستر ريزم برون زكورة ولحسرت نديم باشدوام دروم نا گرلیتن ازسكك بارة ول من مجبد شرار اله الرج ولادت

تن در فراق دادن و ننها گرستن سیلم زاشک م مشود تا گرستن در خش بدل زدر دل شها گرستن کردا ختیار برخودد برجا گرستن دودے زول برآمدن و یا گرستن سردرکناربردن و الا گرستن حبان میجکید دو برهٔ مینا گرستن حبان میجکید دو برهٔ مینا گرستن حبان میجکید دو برهٔ مینا گرستن

کارم چوشی برنگشا پد ذروسے در و ابتارکار بدوران مرا فت و حلف زوم بشیون دیم صحبت عست مست مشیح کی روزاند ازجیر شیح خوروست آنش دل آسن کرزم شر گیرم زهیم نشخر آسودگی ز و حر بازار ثالیم زشم جان سکے رو و بیرم خاند و بار سم مرا خاند

آ ہے بدل سے سن کہ جان بیسر نماند خاکم بسر کنید کم لار بصر نماند

مدر

نا شاد کام ماندن وشتاق رئیتن نیا شاد کام ماندن وشتاق رئیشن برراه فرش از مینی اخلاق رئیتن عل کرده ام به ساغ تریاق رئیتن ناحپارز نیش بنود حیاق رئیتن همواب شق زده به سرطاق رئیتن مردن بزیر پوسٹ باجراق رئیتن پا در رکاب برسرافاق رئیستن افلاک از سواخ عمر م چه درس اد شابان تراجه بدد که ما شدر نشاب لذت منیکشد لب ماهی بزیراب دستم مسرم شکست برخم توام در میخ مفکل مفده زحر که ارض وسما مرا فاکسترست سید و آنش گرفت خون فقاده ام زحیتم حوادث بروزگار برسر شکست شخته مرامرگ غم سرشت بر بادرفت نازیدر در بهار عمر از بدر در بهار عمر از بدر در بهار عمر آن می برناند

فاکم بسرکنید که نور بعر ناند

بندو

سربرک درسید اگر بائے بائے من از مهر برورے که فدائے جال بود بافہ بنت کے برائے میں باقہ بنت ول من شکت کینت ول درسفر جان باس سند درسی باغ زخمی بریکان باس سند نظارة ندرسر بالین نصیب سند نظارة ندرسر بالین نصیب سند او فتاد الله ازج سوخت از ساید او فتاد اندر بہزشت جا نبود دوسیاه دا درفین منا شدو نامے فروگذاشت اندر خیال برسرتا بوت دم زدم اندر خیال برسرتا بوت دم زدم اندر میں بہر نماند

الوصد دراسفال بدر بزرگوارم بنیرت راحص الحصاء عن النوس النوس النادس به ازار رسان شدافسوس المسان برق دون رخی رسان شدافسوس السمان برق دون رخی رسان شدافسوس السمان بوش آن خاب گران شدافسوس السمان نظم کن نام و دون شدافسوس السمان نام شفا وروز بان مشدافس المسان دود عنم بیشت کمان شدافسوس المسان دود عنم بدول داه برگرد

amonder harden

ارزوی کر نود خان برگ جان می حدیث شیع می سوز دو انگشت بدند ان صدحیت از پیکسوگ رسد موسم باران حدیث کرد با طل مهم با دعوی در بان صدحیت مرک مم از نوشده سخت لینیان صدحیت مرک مم از نوشده سخت لینیان صدحیت بربلاست کررسدبردل نالان صدحیت دل آنش زدگان درغم رحلت مجون آفتکارست بمن صورت بربادست ول غیردی روح کندفترکت عمرے زمید اسے طبیان زمان کار مقدر برحق صبیرمان کردو نہان ماندز دیدار جہان کریمیرم زغم فدر سشت ناسم با بد

Ġ.						
المستے آن صاحب اخلاق وسخادت كربرد بركشم آه رورد سے كرب دل راه به برد						
ينريس سيريس						
شرح حال دل بتبات توانم حكيم النف جند اگر زنده بها مم حكيم النف جند اگر زنده بها مم حكيم النف حينم النف من النم حكيم النف من النم حكيم النف من النم حكيم النف من النم حكيم النف دم النف دم النف من النم حكيم النف كره النف كره و النف النم حكيم النف كره و و و النف كره و النف كره و و و النف كره و و النف كره و الن						
بائے آن صاحب اخلاق وسی دیا دردے کہ یہ دل راہ برد						
Mr. i.						
ردهٔ حیثم زسبیا نی خون برگردید شورا فناده بعالم که ببیک حیثم زون شورا فناده بعالم که ببیک حیثم زون فاکسارت درت نورفزات دل بود کرید شرکردم دا کبینه کمد ر گردید فاکسارت درت نورفزات دل بود تنبش آورسا آنش بهان افروخت						

ميسرگرديد	مركراداغ دربن وسر	ر شكات دل فين مرست	
ک برا برگردید	دستن وووست زروس	ست عبديم كه بمبزان وفا	الله الم
	اخلاق و سخاوت که به مرد که به دل راه به برد	- 1 1	• •
and the second s	4	1°;	MAC-amenges de quel graph (14) (\$100)
20, m) 57 (m) 6, m	ساخت إبديقناطفرس	زگر متی خاموش ل من چیات شع	المورث الم
19 11	ميكثم وب العن رسرو بر	، ولا بت كه مجله مبيدارم	ريم إحتاب
	زار ناليدن وواماندن فر	ر بگرداب سهی ، اند از د	. 1
THE THE PARTY OF T	عدم آباد بود واوے ا	ارْبِمِه بالور تَجْتُ دارد	وح بإكه
11 an 4	فاش كرون به جال روسيه	شوررا توت كفنارك نبت	- A
	البرسه تانيخ بودمصرعه روس	ش دوود سنه كه برآنداز دل	فيل وآ
	ن وسخاوت كريشرو	a martine imperators — med deviagement retronscent retrolational grade	
	55.111 A Source 19.	1904	
	اليدول راه يرو	براتم آه زدردس	maggarategalategalategale raps, i addinimate
ورواماتيالا	اوست الماسية	وسيتي ماراى ادم	61
المالية المالية	الهابيك رحن سوورياب	ه دالبشكان داس عودقار	را سد
		11 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1	1 2 M . 1 M . 2

ورنه عالم برتما شارجهان غافل بدو خاک افتانی ما تا به سرمنزل بدو رورگل حفی ندیدست دجهان تل بود بر نظر رفته از خاک بیم داصل بود بر نفس برلیب خاموش چر فاضل بود مشار شخص به واشی بروانه بر نیمل بود مظار ساب بریش نی بادر گل بود جلداسها بریش نی بادر گل بود با مرد بده قاتل به سرمبل بود

خواب بردر شتن از شيم مراد دل بود د بيان روم زبين دير فدم مختل بدد د فرز راز كشادست صيا ۱ ز نكبت فطرة خون ولم فرن كفالت دارد صرف شد فروحاب حج خرج عصبان طائر شق به انداز نقط سر بال كشاد جيثم آئينه د بيار بالا جال خيال خيات مشق جفائيم جاوزات وحيات كشتى عمر المعت كرده فرورفت درآب وسل يا داست ودل اد بجر خروارن شد

حیثر کستم درجهان نفتش خیا ہے دارم مثنور در دیدہ ودل نفط نکٹ کلود

جون کل به نوک خار رئیستم و مناییم وامن فشر ده ایم کر الشش امریبا کشیم و گریبان رف کشیم برمرکشیده مشیشه عقم حب و گفیم اواشک واغ دامن رشت و گفیم فروانیاش نقش قدیم سمور کو کشیم و کید می می می از داری می می در کو کشیم اعال زشت وشم تراندسه عفر ممنی آلوده فاطرم دع ق ربزی حبین درد است سوزی بیراحت رسیه ل آن گوسر کیان به در یا نے احضراست نوری درسایه ظلمت کده نبود آنین طارمهنی ما برده حیاست

شیروناله گره در گلو ک جِن خامد سرفروخت سر گفتگو کنم گردوغیارمیکده رارفت دوديراغ كل شده دل چه خودران دبیره دبیره نظر سود آ و ک ازا قتباس أورجو هر ذره خر كب سوية دل شويم ونظرجا رسو خون در جرنا ند كسے در سيوكني غیراز نوغیررانه به دل آرزو م

تمينه داخجالت ع إتى خود الست درزم غیر گردن وقوی کشیم ما بروره ازمكارم افلاق زندگيت تصديع عمررفته زوارنتكي مرما ست برى زنيم ورستنشه بإئيم درقفس ردينن دلان جوآ كمينه أسبو بقاكث عند مركز به دور دائرهٔ مرجح خطوط حون ربك مال بني ما الإدال ميت المين ايم وجرت الركزيره المن

می خور برطان ایرو نگر خواب طاعت اے شول زین جربش دگر آرزو کانے

دكثود مازلهندات استغبيرولم

بنارطول الل ده كه روته فر دا را برزك نقش قدم فاكسوما وتناكروه

زمدعی شستانند باز وعوی را ك حيثم زخم به ونبال مبث ونبارا

بوسننان سعدى +عفوكردم زروس يحل إورشت + درياس اختفره فلكس شهرير كرشيدن عواغلات وحفاصورت خددار تندی دلینی آب + ظرف زرشین برسر کشند + + طاق ابرادست کسے کارکردان + + باد او کارکرون + سکارم ندارشات البيء افلاق طرالي ٠

•		
	•	

LYTTON LIBRARY ALIGARH. may be kept FOURTEEN DAYS A fine of one anna will be charged for each day the book is kept over time.